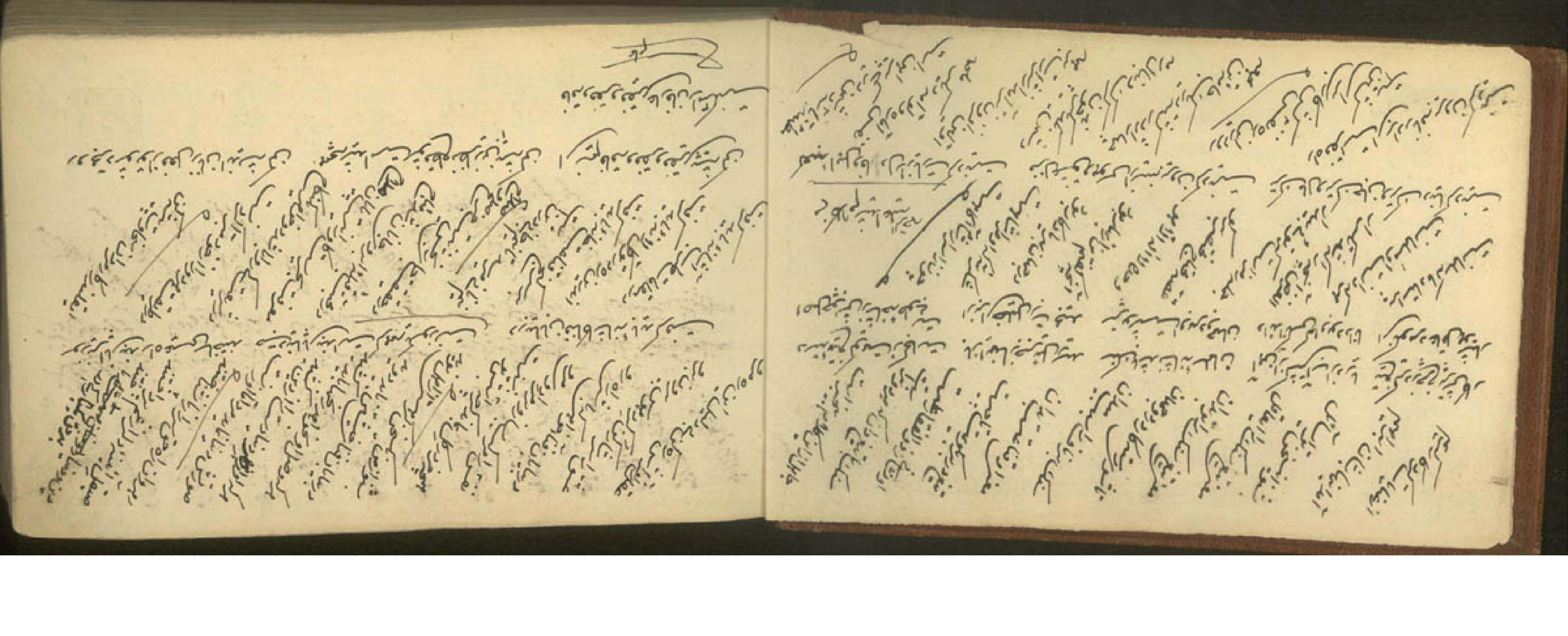




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب رسالهٔ حاجی نثار علیشاه خاکسار
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۳۷۵
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۵۴
۱۶۳۷۵
۲۰۷۵۴



این رساله صحیح است
و تمام است مال صاحب
حرمین
حاجی
شاه علی
حاجی جاغی اسلامین
با طلو باشد یا علی مدد

هو حق یا علی مدد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین
والجنة للموحدین والنار للمشرکین
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
الطیبین الطاهرین والمعصومین اما بعد
قول پیغمبر بجا آوردن صدقاً صادقاً از قول امام جعفر الصادق ع
بدلیل آیه کریمه شرع لکم من الدین ما وصی بدین معنی
شریعت گر نبودی انبیارا طریقت کی رسیدی اولیارا
الطریقة لقد رضی الله عنه بدین معنی طریقت

طریقت راست شد در منزل اصل رضا را با شریعت کرد وصل
پس باید هر راهروی از برای خود مرشد کامل طلب کند بعد از آن
مردانه قدم در راه مولا گذارد چراکه مرشد رفیق راهست که
الرفیق ثم الطریق ومرشد اورا راه طریقت نموده زود
بمقصود برساند بهمت بزرگان دین وهدایت براه راست
شود بحق محمد وعلی واولاده وذریته وبعد بدانکه
طریقت از مولانا علی بامام حسن رسید وازاو بامام حسین
رسید وازاو بسلطان محمود پاطلی رسید وازاو به دده روشن
علی رسید دست بدست بغلام علیشاه مرحوم رسید وازاو
بکرم علیشاه رسید وازاو به بر علیشاه رسید وازاو بطالب علیشاه
رسید وازاو به حاجی بحر علیشاه رسید وازاو به خوشحال علیشاه
رسید وازاو به قطار علیشاه رسید وازاو به حاجی درویش نثار علیشاه
رسید

رسید تا پا از راه شریعت وطریقت وحقیقت ومعرفت برون
نگذارد ومولانا علی توفیق ظاهر وباطن بدهد یا علی ادرکنی
سؤال اگر ترا پرسند که آداب مرید چند است جواب بگو هشت
اول نیک ورکارهای خود نگاه کند اگر خود را مرد میدان فقیر
بیند مردانه قدم در پیش نهد ۲ باعتقاد درست پیش
آید ۳ چون نظر رسد ترک عادات وحالات خود نهد
وعلوه امام جعفر الصادق ۴ پیش گیرد وهرچه پیر فرماید بدان
مشغول شود ۴ چشم از همه نادیدنیها ببندد ۵ گوش
از همه ناشنیدنیها ببندد ۶ زبان از همه ناگفتنیها کوتاه
کند ۷ دست از همه ناگرفتنیها کوتاه کند ۸ بکسی
مخالفت نداشته باشد سؤال اگر ترا پرسند که ارکان مرید چند است
بگو شش است اول فرمان برداری ۲ وارستگی ۳
وفاداری ۴ بند پیری ۵ کم آزاری ۶ رازداری سؤال
اگر

اگر پرسند مراد مرید از چه چیز حاصل شود بگو از رهنمائی پیر
اگر پرسند جوهر مرید چیست بگو بیخوابی وبیزینتی ومرید
از آتش صفر رستن است اول انکه از دنیا نخورد بکلی اعراض
کند ۲ بقواة لقمه ولباس احتیاط کند ۳ مجاهدها بسی
با حق نکند ۴ شجاع ودلیر باشد در وقت مجاهدها با نفس
۵ بذل راه حق را بجا آورد ۶ بنای کارهای خود ۷ حکم بران
نفس که آن عمدهای فرایض واجبات برآید ۸ آداب که پیوسته
رعایت کند ۹ حسن خلق کرد با یاران تکذیب نکند
دهم چون در راه طلب پا نهد بکلی از وجود خود بگذرد وخود را
فدای راه نماید ۱۱ در هر کاری انصاف دهد ۱۲ تسلیم به
تصرفات کند ۱۳ کم آزاری که رنج بکسی نرسد ۱۴ خاموشی
که اندک سخن باشد ۱۵ [illegible] علو همت
یعنی حالت خیبتش وذلیلی در وی نباشد ۱۶ محافظت دین کند

درکردن نمادنست ود ریاضت کشیدنست وی یاری
جستن از حق یعنی حضرت باری وق قناعت کردنست
وت ترک دنیا سؤال اگر ترا پرسند حقیقت چند حرف است
جواب بگو پنج اول ح حلال را حلال دانستن وحرام را
حرام دانستن وق قتل کردن نفس وی یاد حق
کردنست وق قبول نکردن دنیا وت توکل داشتن
بحضرت باری یعنی خدا تعالی سؤال اگر ترا پرسند معرفت
چند حرف است جواب بگو پنج اول م ملایم راه رفتن است
با هرکس وع عاری از لاف وگزاف بودنست ور
رحم کردن است با هرکس وف فراداشتن گوش است
در امر خدا تعالی وت تهی کردن دست است از مال دنیا بدون
سؤال اگر ترا پرسند که درویش شدی بگو روز ازل در روز
قدم ولباس کسوت پوشیدم سؤال اگر ترا پرسند فقر
چند

چند حرف است بگو سه ف ق ر سؤال اگر پرسند
درویش چند حرف است جواب بگو پنج حرف است درویش
د دهان را باز کردن بذکر حق ور رسید که مقام وو
وجود خود را نیکو داشتن وی یکرنگ بودن وش
شهادت آوردن بختم رسل هادی کل ابو القاسم محمد صلعم
اول راهرو چون آفتاب ۲ با تواضع چون زمین ۳
با سخاوت چون دریا ودرویش پنج خصلت بروی واجب
میشود اول انکه قناعت حاصل کند ۲ آئینهٔ قلب او
زنگ نزند ۳ لقمه خود را با همه کس روا داشته باشد
۴ انکه سبک راه باشد ۵ انکه شکم خالی داشته باشد تمت
سؤال اگر پرسند از شکم خالی چند خصلت زاید جواب بگو
سه اول حکمت ۲ طاعت ۳ ولایت هر که او قضا
کم بخورد نفس او بمیرد سؤال اگر پرسند از شکم پر چند خصلت

١٧ مراغب یعنی سبحانه تعالی را همیشه خاطر دارد و خداشناس
باشد ١٨ رخصت یعنی مفتر باشد ١٩ امر بمعروف و
نهی عن المنکر بهر نوع که تواند بجق بیستم فرمان بردن حق تعالی
را بجا آورد سئوال اگر پرسند بستن میان ارشادت چند
چیز است وکشادن چند چیز است جواب بگو شش اول اگر
پرسند بستها کدامست جواب بگو اول بستن چشم از نظر
حرام و نادیدنیها ٢ بستن گوش از ناشنیدنیها ٣ بستن
زبان از ناگفتنیها ٤ بستن پای از نارفتنیها ٥ بستن خاطر از فکرهای
بد ٦ بستن در از راه بخل و حسد سئوال اگر پرسند کشادنیها کدامست
جواب بگو اول کشادن در خانه برای مهمان ٢ بکشادن بند سفره
برای گرسنه‌گان ٣ بکشادن پیشانی بجهت ملاقات مردان ٤ بکشادن چشم
برای دیدار پیر مردان ٥ بکشادن گوش بسخن استاد و عارفان و دانان
٦ بکشادن زبان بذکر حق تعالی ٧ بکشادن شفقت و احسان ٨ بسینه
کشادن سینه بجهت مؤمنان ٩ کشادن دل بعشق الله ١٠ بکشادن
فکر در حقایق اشیاء و آگاهی
خالی از ذکر فکر خلایق ١١ بکشادن قدم در کارهای خیر ١٢ بکشادن خاطر به نیکی
اولوا الالباب ١٣ بکشادن در اخلاق نیکو ١٤ بکشادن راه کرم و سخاوت
و دلجوئی بهر حال شخص باید درویش باشد و از ارکان خود
باخبر باشد سئوال اگر ترا پرسند چند مقامات ترا بود در پیش
جواب بگو ٤ شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
اگر پرسند شریعت چند حرف است جواب بگو پنج مراد
ارش شریعت بجا آوردنست ور رضای خدای تعالی
طلبیدنست وی یاد خدا آوردنست ع عبادت
کردنست وت ترک لذات دنیا و شهوت و هوا
و هوس نفسانی کردنست سئوال اگر ترا پرسند طریقت
چند حرف است جواب بگو پنج اول ط طوق بندگی

زاید جواب بگو سه اول شهوت ۲ غفلت ۳ تعبر ودیگر
درویش در همه حال باید درویش باشد واز حضرت امام
جعفر الصادق ع فرمودند الفقر فخری پس بدانکه فقر
کوهریست بی پایان اما سالکان راه طریقت وطالبان
راه حقیقت وعاشقان سر حقیقت وطالبان دریای
معرفت ومحبان وادی محبت باید بخود واجب کردانند
که آیا اینها چیست پس بدانکه فرمودند الشریعت اقوالی
والطریقت افعالی والحقیقت احوالی والمعرفت لقاء
ربی نوع دیکر فرمودند شریعت اسلام واسلام آنست
که در امر خدای تعالی باشید طریقت ایمان وایمان اقرار است
وحقیقت احسان واحسان ترحم است با هر کس معرفت
لقاء ربی وشناختن خدا وواصل شدن بدوست نوعدیکر
شریعت ریشه درخت طریقت خود درخت حقیقت
شاخ

شاخ درخت معرفت میوه درخت نوعدیکر
شریعت شیر است وطریقت ماست است وحقیقت مسکه
ومعرفت روغن نوعدیکر شریعت پوست وطریقت
کوشت وحقیقت استخوان ومعرفت مغز میباشد
اکر پوست نبود این همه چیز از کجا پیدا شدی نوعدیکر
شریعت شرطهای اسلام بجا آوردن است طریقت طوق
بندکی در کردن نهادنست وحقیقت خود را مرده ساختن
است ومعرفت با دوست بقا یافتن است نوعدیکر
شریعت شرط است وطریقت ترک است وحقیقت
تن است ومعرفت جان است نوعدیکر از حضرت امام جعفر
الصادق ع فرموده است شریعت عقل است وطریقت عشق است
وحقیقت شوق است ومعرفت یقین است نوعدیکر
کفته اند شریعت علم وطریقت حلم وحقیقت عشق و

ومعرفت شوق است نوعدیکر شریعت چشم وطریقت
کوش وحقیقت بینی ومعرفت زبان است نوعدیکر
شریعت وجود وطریقت دل وحقیقت روح ومعرفت
جان است درجه شریعت روشن بخشی در هر دو جهان است
ودرجه طریقت راه خدا رفتن وشناختن است ودرجه
حقیقت خود را فنا ساختن وغیر خدا هیچ ندانستن است
ودرجه معرفت با خدا شدنست وبدوست واصل شدنست
سؤال اکر پرسند که معنی غسل شریعت وطریقت وحقیقت
ومعرفت چیست جواب بکو غسل شریعت بیرون رفتن
از جنابت وغسل طریقت بریدن از تعلقات ظاهری
وغسل حقیقت برفتن از دنیا با آخرتست وغسل معرفت
دست وزبان از آزار مسلمانان برداشتن است وبآخرت
استدعا طلبیدنست قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
طَالِبُ الدُّنْیَا مُخَنَّثٌ وَطَالِبُ العُقْبَی مُؤَنَّثٌ

وَطَالِبُ المَوْلَی مُذَکَّرٌ قوله تعالی مِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الدُّنْیَا
وَمِنْکُمْ مَنْ یُرِیدُ الآخِرَةَ وطالبنا قلیل یعنی بعضی از
شما طالبان دنیا وبعضی از شما طالبان آخرتند ولیکن
طالب مولا بسیار کم است نظم
دنیا طلبا تو از آنها رنجوری عقبی طلبا تو از حقیقت دوری
مولا طلبا تو شوق مولا داری در هر دو جهان مظفر ومنصوری
سؤال اکر پرسند که کدام جای تو مصحف است وکدام جای
تو مؤمن است وکدام جای تو کافر وکدام جای تو مسافر
وکدام جای تو مسلمانست جواب بکو سر من مصحف
است ودل من مؤمن است وزبان من مسلمان است
ونفس من کافر است وپای من مسافر است سؤال
اکر پرسند کدام جای تو مسجد است وکدام جای تو خاکی
وکدام جای تو آبی وکدام جای تو بادی وکدام جای تو آتشی

ازبهشت خود بر خواست آنست وخود را بر بهشت ساختی است
دیگر گفته اند از حضرت امام جعفر الصادق ع منقولست که
فرموده اند که درویش مردن است وپیش از مردن موتوا
قبل الموت را اختیار کردنست خواجه عبدالله انصار گوید
درویشی سه چیز است گوش غیبت هوش وخاموشی نه
سؤال اگر ترا پرسند که کلمهٔ تمجید چندست جواب بگو پنج است
اول کلمهٔ تمجید جبرائیل گفته است سبحان الله دویم کلمهٔ تمجید
میکائیل گفته است الحمد لله سیم کلمهٔ تمجید اسرافیل گفته است
لا اله الا الله چهارم کلمهٔ تمجید حضرت ابراهیم خلیل الله گفته است
الله اکبر پنجم کلمهٔ تمجید حضرت محمد مصطفی صلعم گفته است
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سؤال اگر ترا پرسند
که چهار موکلان در کجای تو جا دارند جواب بگو جبرائیل در دهن
است میکائیل در چشم است اسرافیل در گوش است عزرائیل
در

در بینی است وپیغمبر صلعم فرموده اند هر درویشی که از بنای کلمهٔ
شریعت واقف نیست پس او منافقست لقهٔ فقر وخرقهٔ
فقر برو حرام است وخطاب پیری ومریدی برو نشاید
وفردای قیامت شرمنده خواهد بود نعوذ بالله سؤال اگر
ترا پرسند کلمهٔ شریعت فرض است و یا واجب است یا سنت
جواب بگو لا اله واجبست مقام او ناسوت است الا
الله فرض است مقام او ذات جبروت است محمد رسول الله
سنت است مقام او ملکوت است سؤال اگر ترا پرسند
چند حرف است جواب بگو بیست وچهار حرفست وبیست
وچهار ساعت در روز وشب هر گناه که آدم در روز وشب کرده
است موافق کلمهٔ حق تعالی است به بخشد سؤال اگر ترا پرسند
که بنای شریعت چندست جواب بگو پنج است اول توبه
۲ تسلیم ۳ زهد ۴ تقوا ۵ صبر سؤال اگر ترا پرسند

وکدام جای تو کافر وکدام جای تو گوهر وکدام جای تو ازدنیا است
وکدام جای تو شریعت است جواب بگو شریعت سر منست
وپیشانی سجده گاه منست وگوهر چشم منست ودندان من
استخوانست وزبان من گوشت است ودل من مؤمن است
وحکم من مسلمان است واندام من خاکی است وگرسنگی من
آتش است ونفس من کافر است ودنیا قدم من است
وهر که این خبر نداند حیوان است سؤال اگر ترا پرسند
در تن آدمی چند پادشاه وچند وزیر است جواب بگو چهار
پادشاه وچهار وزیر است پادشاه اول روح وزیر آن عقل
است پادشاه ۲ نفس وزیر آن شیطانست پادشاه
۳ دل است وزیر آن زبانست پادشاه ۴ عشق است
وزیر آن جنونست هر چهار وزیرها پادشاهان را نصیحت میکنند
وپادشاه اول روح وزیر او عقل است میگوید ای پادشاه نیکی
بکن

بکن تا خدا تعالی تو را سرخ رو کرداند وپادشاه دویم نفس است
وزیر او شیطان است میگوید ای پادشاه بهشت ونیست را
بکن زنا بکن شراب بخور لواط بکن پادشاه سیم دل است
وزیر او زبانست میگوید ای پادشاه هر طرف تو شوی من
همان طرف شوم پادشاه چهارم عشق است وزیر او
جنون است میگوید ای پادشاه با عشق باش که
العشق ثابت فی یوسف سؤال اگر ترا پرسند
امام چندست وقبله چندست جواب بگو امام اول تن
ودویم جان وسیم عقل وچهارم فهم وپنجم دل است وتن
در محراب است وجان در کعبه وعقل در بیت المعمور
است وفهم دیگر است ودل در عرش است وهر کس
قدر آن نداند بجای نداند امامت کردن او منع است

سؤال اگر ترا پرسند درویشی چند چیز است وچند کلام است
جواب بگو ده چیز است و پنج کلام و پنج مقام کلمهٔ اول
شریعت لا اله الا الله محمد رسول الله کلمهٔ دویم طریقت
لا اله الا الله بعظمته محمد رسول الله ورسالته کلمهٔ
سیم حقیقت لا اله الا الله بسبیل نور قدرته محمد رسول
الله وخلیفته کلمهٔ چهارم معرفت لا اله الا الله حقا
حقا محمد رسول الله صفا صفا صدق قاصدقا کلمهٔ
پنجم محویت است لا اله الا الله انت الواحد محمد رسول الله
انت الشاهد اول کلمهٔ شریعت جبرائیل گفت ۲ کلمهٔ طریقت
میکائیل گفت ۳ کلمهٔ حقیقت اسرافیل گفت ۴ کلمهٔ
معرفت عزرائیل گفت ۵ کلمهٔ محویت ذات رب العالمین
گفت سؤال اگر ترا پرسند که پنج مقام کدام است جواب بگو
اول مقام جبروت جبرائیل میداند ۲ مقام ملکوت میکائیل
میداند

میداند ۳ مقام ناسوت اسرافیل میداند ۴ مقام
لاهوت عزرائیل میداند پنجم هاهوت که ذات رب العالمین
میداند سؤال اگر ترا پرسند که نشان درویشی چند چیز است
جواب بگو چهار اول خدمت ۲ عزلت ۳ ترک دنیا
۴ تسلیم خواجه عبدالله انصاری رحمة الله علیه گفته است که
درویشی را سه نشان است اول دلخوشی وعیب پوشی
وعذر نیوشی است همهٔ مشایخ گفته اند که درویشی سه نشان است
اول نفس مرده ۲ دل زنده ۳ زبان گشاده بذکر الله تعالی
ودرویشی را سه نشان دیگر است اول تواضع ۲ محبت
۳ ذکر خدا تعالی اما خواجه عبدالله انصاری فرموده اند
که درویشی را چهار نشان است بدانکه مشایخان گفته اند که
پیشوای فقر ادب است ومشایخان خراسان گفته اند که پیشوای
فقر صدق است اما اتفاق محققان همین است که فقر
مقامه

که بناء طریقت چند است جواب بگو پنج است اول علم
۲ حلم ۳ صبر ۴ رضا ۵ اخلاق اگر ترا پرسند بناء
حقیقت چند است جواب بگو شش چیز است اول معرفت
۲ سخاوت ۳ یقین ۴ عصمت ۵ توکل ۶ ترک
کردن از دنیا اگر ترا پرسند بناء معرفت چند است جواب بگو
شش اول خیر فی الاحسان ۲ ذکر اللسان ۳ ترک
العصیان ۴ قبول العمل ۵ خوف خدا ۶ شوق پروردگار
سؤال اگر ترا پرسند چهار پیر طریقت کدام اند جواب بگو
اول حضرت امام حسن ع ۲ امام حسین ع ۳ کمیل ابن زیاد
۴ حضرت خواجه حسن بصری سؤال اگر ترا پرسند چهار
پیر حقیقت کدام اند جواب بگو اول محمد رسول الله ۲
ابراهیم خلیل الله ۳ حضرت نوح نجی الله ۴ آدم صفی الله
مرشد جبرائیل سؤال اگر ترا پرسند چهار پیر معرفت کدام اند
جواب

جواب بگو اول جبرائیل ۲ میکائیل ۳ اسرافیل ۴
عزرائیل سؤال اگر ترا پرسند چهار پیر آبی وآتشی وخاکی و
بادی کدام اند جواب بگو آبی عبدالرحیم وآتشی پیر عبدالجبار
وخاکی پیر عبدالکریم وبادی پیر عبدالستار وآبی ملکوت است
در چشم وموکل میکائیل وخاکی مقام ناسوت است ودر دماغ
است وموکل جبرائیل وبادی مقام جبروت است در گوش
وموکل اسرافیل وآتشی مقام لاهوت است در دهن وموکل
عزرائیل است سؤال اگر ترا پرسند که در پیغمبران پیر کیست ومرشد
کیست جواب بگو پیر محمد مصطفی صلعم ومرشد آدم صفی الله ع
اگر ترا پرسند که شد بیعت ووصیت چیست جواب بگو شد
از آن شاه مردان است که آنرا بیعت میخوانند بدلیل آیهٔ کریمه
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا

عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی یا محمد آنکه
با تو بیعت کرده اند چنان باشد که با خدایتعالی بیعت کرده باشد
واکر با تو مخالفت کنند چنان باشد که با خدایتعالی مخالفت کرده
باشد سؤال اکر ترا پرسند که میان تو را پیر بر چه بربست
جواب بکو با عهد وبیعت ووصیت اکر پرسند شرط چیست
وچند نشان دارد جواب بکو سه نشان دارد اول شرط محبت
بجا آوردنست دویم وفا سیم تسلیم اکر پرسند میان تو و پیر
چند نشان است جواب بکو دو اول تولا دویم تبرا تولا
یعنی دوستی با مولا ویازده فرزندش تبرا یعنی با دشمنان او
دشمنی کردن اکر پرسند که بر چند چیز به عهد وبیعت ووصیت
در آمدی جواب بکو عهد کردم که دیکر متابعت شیطان نکنم سه
سؤال اکر ترا پرسند که تجرید وتفرید چیست جواب بکو تجرید
قسم ظاهرست وتفرید قسم باطن ورونده راه باید که خود را
از همه خیالات نکاه دارد سؤال اکر ترا پرسند که فقر چه معنی
دارد بکو نیست شدن تا هست کردیدن دویم نمک پیدا
کند یعنی به همه کار سلوک کند سیم جمیع پاکیهای عالم را
جمع کرده اند ونام وی را فقر نهاده اند وآن در سینهٔ پاکیزهٔ محمد
وعلی میباشد وکلید او بدست درویش است ودرویش باید
در همه حال صبور وشکور باشد وعلم وحلم داشته باشد وهرچه
باو برسد باید همه را رحمت بشمارد اکر پرسند خرقه چه معنی دارد
جواب بکو اول آنست لم یزل خدایست تا کسوت خلق بر
موجودات پوشانید چرا که قادر تواناست بدلیل آیه کریمه
إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آورده اند که جملهٔ
موجودات از کتم عدم بصحرای وجود معدوم بود وچون ایشان را
خواست از نیستی به هستی در آورد خرقهٔ ایشان را درست کرد سه
سؤال اکر ترا پرسند که کریبان خرقه چه نوشته بود جواب بکو
یا صَمَدُ یا فَرْدُ یا نُورُ اکر پرسند که ایمان خرقه کدام است
ونماز خرقه چیست وغسل خرقه وقبلهٔ خرقه وکلید خرقه چیست

جواب بکو ایمان خرقه ستاریست ونماز خرقه پاکیست و
غسل خرقه ترک دنیا وکلید خرقه پیراست وقبلهٔ خرقه
رهنمای پیراست اکر ترا پرسند که خرقه چه میخورد وچه میپوشد
ودرون خرقه وبیرون خرقه وسنت خرقه ونر ومادهٔ خرقه
چیست جواب بکو سنت خرقه از دست پیر پوشیدن ودرون
خرقه هدایت وبیرون خرقه نور وخوراک خرقه سوزن
وبخیهٔ خرقه زینت اکر پرسند که خرقه که آورده بود
واز که بود وکه پوشیده بود ودرو چه نوشته بود وچه جوره
بود وچه نوشیده بود جواب بکو جبرائیل علیه السلام از بهشت
بفرمان خدایتعالی از درخت طوبی یک برک آورده
بود پیش پیغمبر ص بنهاد وکفت یا رسول الله ترا خدایتعالی
هدیه فرستاد چون رسول دید بغایت خوشدل شد بر دوش
مبارک خود کردن وخرقه سوزن میخورد وکبود میپوشید
باید که با وضو باشد بوقت کبود انداختن باید این کلام را
بخواند اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الجامِعُ وَاَنْتَ المُتَفَرِّقُ وَمَنْ یَجْمَعُ
المُتَفَرِّقَ اِلَّا الجامِعُ یا رَبِّ باز سوزن روانه کند بکوید
فَاسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ باز الف اندازد
این آیه را بخواند حُبًّا عَلَىٰ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ كَوَاكِبَ اِذْ
كُنْتُمْ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از ابتدا که سوزن بدست
میکیرد این آیه را بخواند مَنْ فَعَادَ وَالجَنَّةَ وَاَنْتَ السَّتّارُ
عَنْ بَرَكَتِ الطَّرِيقَتِ الحَقُّ سؤال اکر ترا پرسند که در خرقه
چه نوشته بود جواب بکو در کریبان او نوشته بود یا عَزِیزُ
یا سَتّارُ یا لَطِیفُ یا حَلِیمُ درمیان خرقه یا صَبُورُ یا
شَکُورُ یا کَرِیمُ یا رَحِیمُ در دامن خرقه نوشته بود یا اَحَدُ
یا صَمَدُ یا فَرْدُ یا وِتْرُ وقت پوشیدن خرقه این آیه را
بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي المُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ

کنه از تن رسول پیراهن	داد کفتا بپوش اندر تن
سالی آن پیراهن بتن پوشید	از پی کار خود روان کردید
ماند عریان رسول حضرت حق	دین اسلام کشت بی رونق
درجهان لحظه جبرئیل امین	آمد از عرش کبریا بزمین
خرقه بهر رونق ایمان	کرد از حلهٔ بهشت روان
شد ز خانه برون رسول الله	تا به مسجد کند نماز اداه
خادمان روی مصطفی دیدند	واله از نور خرقه کردیدند
همه کفتند مصطفی حق است	دین اسلام مصطفی حق است
خرقهٔ نیک مصطفی منظر	بعد از ان شد به حیدر صفدر
خرقهٔ سالکان بیت الحزن	بعد مولا شد از اویس قرن
لیک ایشان که خرقه پوشیدند	همه از شوق جرعه نوشیدند
اینست اثبات خرقه ابدانا	روش مسلک جلا لیسا

بدلیل آیهٔ کریمه

اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

سئوال

سئوال اگر ترا پرسند که معنای عشق چیست جواب بکو عشق نکفتنی است و نه پوشیدنیست و خبر از او نداشتنی است نوع دیکر که عشق ان العشق نور فی یوسف نوع دیکر عشق کیاهیست که سر از زمین بر میدارد تا جذبه در او باشد و خود را هلاک کند تا به نزد معشوقه خود را فنا کند چنانچه میفرماید مَرْکَبُ الرِّجَالِ بِطَاحِ عُلَمَا یَابَ الْفِتْنَةِ وَمَرْکَبُ الْعِشْقُ لَا یَطْرَحُ اَبَدًا یعنی عشق چیزیست که بیکانه را آشنا سازد و آشنا را بیکانه چنانچه در جمیع حیوانات سک از همه پلیدتر است چنانچه با مسافر رفیق میشود و با عاشق او میسازد و راه میرود بدلیل آیهٔ کریمه سَیَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَیَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَیْبِ وَیَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّی اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا یَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِیلٌ فَلَا تُمَارِ فِیهِمْ اِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِیهِمْ مِنْهُمْ اَحَدًا یعنی ایعاقل

وکبره تکبیرا سئوال اگر ترا پرسند ایمان خرقه چیست جواب بکو ستاریست واکر پرسند کلهٔ خرقه چیست بکو استغفار است واکر پرسند غسل خرقه چیست بکو ترک دنیا است اگر پرسند قبلهٔ خرقه چیست بکو پیراهن است واکر پرسند نماز خرقه چیست بکو پاکی است واکر پرسند جان خرقه چیست بکو باقیست واکر پرسند فرایض خرقه چیست بکو محبت است واکر پرسند نیت خرقه چیست بکو خدمت است واکر پرسند دامن خرقه چیست بکو پرده آنها است واکر پرسند پاکی خرقه چیست بکو حیات است واکر پرسند کلهٔ خرقه چیست بکو تکبیر است واکر پرسند خورشهٔ خرقه چیست بکو سوزن است واکر پرسند نکه داشتی خرقه چیست بکو حاصل درویش است واکر پرسند کریبان خرقه چیست بکو ارادت است واکر پرسند بیرون خرقه چیست بکو نور است اکر پرسند درون خرقه چیست بکو ستار است

اثبات

اثبات خرقهٔ خاکساریه

کر ترا پرسند ای حمید خصال	صفت خرقه را ز روی سئوال
اصل این خرقه از که شد پیدا	خرقهٔ فقر را که کرد بنا
عارفانیکه کنج معرفتند	صاحب علم و دانش صفتند
مینمایند این روایت را	اصل معنی این حکایت را
کشت آدم چو از بهشت روان	سوی دنیا بی سر و سامان
کوسفندی ز سوی خلد برین	رفت آورد جبرئیل امین
پشم او را برشت چون حوا	خرقهٔ فقر را نمود بنا
آدم آن خرقه را بخود پوشید	در ره بندکی حق کوشید
بعد آدم بشیث یافت قرار	از پی شیث شد بنوح مدار
بعد نوح نبی شد از ایوب	خرقهٔ فقر شد از او مرغوب
بعد ایوب احمد محمود	داشت پیراهنی چه خرقهٔ عود
سالی رفت پیش پیغمبر	کفت عریانم ای کزینه بشر

چرا از حقیقت دور پس باید دانست که شش حیوانات
در بهشت است اوّل ناقه صالح ۲ بقر موسی ۳ نمل سلیمان
۴ خر عیسی ۵ براق محمد ۶ سگ اصحاب کهف چون
خر و سگ در بهشت باشند لهذا باید کوشید تا از عذاب
دوزخ ایمن باشی سئوال اگر ترا پرسند که چهار چیز وصله
کدام است جواب بگو اوّل رضا ۲ قضا ۳ جفا ۴ وفا
ای درویش اگر ترا پرسند اینجا که نشستهٔ چه نام دارد جواب بگو
بالا رخشت موتوا قبل ان تموتوا و میشنوم بگوش بقاء
خویش که این دم است یادم مگیر اگر ترا پرسند وفا چه باشد
بقا چه باشد فنا چه باشد جواب بگو وفا عهد درست است
فنا از خود گذشتن است بقاء بدوست پیوستن است
اگر ترا پرسند خطبهٔ طریقت چیست جواب بگو انّ
یرید الله لیطهّرکم واهلیکم ومن رضا اهل البیت الطّاهرین
سئوال اگر ترا پرسند فقر از کیست جواب بگو از پیغمبر خدا میباشد

آیه

آیه الفقر کنز لا یفنا یعنی فقر گوهریست در دل
گنج و آنهم فانی نمیشود اگر ترا پرسند درویش را چند صفت
باید جواب بگو سه اوّل راه رو چون آفتاب ۲ با تواضع
چون زمین ۳ با سخاوت چون دریا اگر ترا پرسند
مقامات فقر چند است جواب بگو چهل و چهار اگر پرسند
پانزده کلام فقر کدام است جواب بگو اوّل توبه قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبةً نصوحا
دوم ارادت است قوله تعالی انّ الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما مقام سیم صبر است انّ الله مع الصابرین
مقام چهارم مجاهده میباشد وجاهدوا فی سبیل الله

٨ مال خود را از مرشد دریغ نکردن ٩ از برای رضای خدا طالب
بودن ١٠ خود را از نفس اماره خلاص کردن سؤال اگر ترا
پرسند دوازده حجاب کدام است جواب بگو اول قدرت
٢ قوت ٣ شهوت ٤ حرص ٥ ملکوت ٦ رحمت
٧ سیاست ٨ کرامت ٩ دولت ١٠ سعادت ١٠١
هدایت ١٠٢ شجاعت سؤال اگر ترا پرسند هفت
مقام کدام است جواب بگو اول تائبان که از متر حضرت
آدم ع ٢ شاکران که از متر نوح ع ٣ صابران که از ایوب ع
٤ محبان که از ابراهیم ع ٥ راضیان که از اسمعیل ع ٦
عابدان که از عیسی ع ٧ عارفان که از محمد بن عبد الله صلعم
اگر پرسند به چه دلیل جواب بگو آدم تائب بود نوح شاکر
بود ایوب صابر بود ابراهیم محب بود اسمعیل راضی بود
محمد مصطفی صلعم عارف بود سؤال اگر ترا پرسند که چند نفس
داری جواب بگو پنج نفس قال الرسول صلعم اول نفس اماره

بسیار بخل و کبر و جهل و شهوت دارد دویم نفس لوامه
منکر است سیم ملهمه است ولی با سخاوت و با بضاعت
و علم و تواضع و توبه و صبر و تحمل دارد چهارم نفس
مطمئنه میباشد توکل و ترتزل و عبادت و شکر و ریاضت
و قناعت و حلم دارد پنجم راضیه میباشد بسیار با کرامت
و با اخلاص است سؤال اگر ترا پرسند که آیه شرط فقر
کدام است جواب بگو ان یجعل لکم الفقراء والفتوح
والعروج والقصاص ان الله بکل شیء علیما
سؤال اگر ترا پرسند سر قرآن چیست و منزل قرآن چیست
و دل قرآن چیست و عرش قرآن چیست جواب بگو
سر قرآن بسم الله است و منزل قرآن ملک اخلاص است
و دل قرآن یس است و عرش قرآن الرحمن است
سؤال اگر ترا پرسند که اول فقر چیست و آخر فقر چیست
و خانه فقر چیست و کلید فقر چیست و جام فقر چیست

مقام پنجم حیا است الحیاء من الایمان مقام ششم زهد است
وکانوا من الزاهدین مقام هفتم قناعت است القناعة
کنز لا یفنی مقام هشتم معرفت است العزة لله وللمؤ
منین والمعرفة لله مقام نهم علم است ربنا ظلمنا ا
انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
مقام دهم عزت است العزة للمؤمنین مقام یازدهم توکل است
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه مقام ١٠٢ رضا است
رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک لمن خشی ربه مقام
١٠٣ تفکر است التفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم
یتفکرون مقام ١٠٤ شکر است واذ تأذن ربکم
لئن شکرتم لازیدنکم وان کفرتم لاعذبنکم ان عذابی
لشدید مقام ١٠٥ خوف است الا ان اولیاء الله لا خوف

خوف علیهم ولا هم یحزنون وقول النبی من خاف
الله لم یخف من احد سؤال اگر ترا پرسند که چهار
برج وصله کدام است و هر کدام را چه آیه میخوانی جواب بگو
اول برج مردن است انک میت وانهم میتون
دویم برج حیات است زیرا که هر مردنی یک حیاتی دارد
قوله تعالی یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاکرام انت
قبل کل شیء بنور معرفتک ابدا ابدا سیم برج
ذکر است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا سبحوا
الله کما یسبح کل شیء تسبیحا بکل لسان شکورا
چهارم برج خاموش است قوله تعالی صم بکم عمی فهم لا
یرجعون باید وصله را که فرود آورد این خطبه را بخواند
بسم الله وبالله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا

بالله العلي العظيم سئوال اگر ترا پرسند دوازده كلام كه
چهار در گريبان وچهار در دامن وچهار درميان نوشته
چه نوشته است جواب بگو يا شكور يا رشيد يا كريم
يا رحيم در گريبان است يا الله يا رحمن يا جبار يا قهار
درميان است يا احد يا صمد يا فرد يا واحد در دامن
است سئوال اگر ترا پرسند بر چند نوع در نزد مرشد مى
توان رفت جواب بگو بر چهار نوع اول با طهارت ۲
با تواضع ۳ هر واقعه كه پيش آيد از خدا تعالى گله نكند
۴ دست خالى نرود سئوال اگر ترا پرسند كه وصله چه
ميپوشد وچه مينوشد جواب بگو مفتول ميپوشد و
سوزن مينوشد اگر ترا پرسند نماز جماعت از كجا قرار
گرفت جواب بگو پيغمبر را كه به معراج بردند در مسجد
الاقصى رسيدند وبه نماز ايستادند صد وبيست چهار
هزار پيغمبران در آنجا حاضر بودند واقتدا نمودند

كه قوله تع سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد
الحرام الى المسجد الاقصى الذي سئوال اگر ترا پرسند كه قبله
باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير ۲
چند است جواب بگو پنج اول قبله محراب ۲ قبله
كعبه ۳ بيت المعمور ۴ بيت المقدس پنجم قبله
كرسى سئوال اگر ترا پرسند كه پير را چند خصلت ميباشد
جواب بگو ده اول عالم بودن ۲ عاقل بودن ۳ با حلم
بودن ۴ با سخاوت بودن ۵ مال مريد طمع نكردن ۶
راز خود را با كس نگفتن ۷ تسليم بودن ۸ كينه وبخل نورزيدن
۹ با خلق خدا با اخلاص بودن دهم شيرين سخن بودن
ودر شريعت استوار بودن سئوال اگر ترا پرسند كه مريد را
چند خصلت ميباشد جواب بگو ده اول خادم بودن ۲
شاكر بودن ۳ صابر بودن ۴ سبك كوش بودن ۵
سخن پير قبول كردن ۶ دروغ نگفتن ۷ تسليم بودن

ومركب فقر چيست وگنج فقر چيست وصنعت فقر
چيست ودين فقر چيست وفرايض فقر چيست جواب
بگو اول فقر فنا وآخر فقر بقا وخانه فقر قناعت وجام
فقر صبر وتاج فقر عزت ومركب فقر شوق وصنعت
فقر معرفت ودين فقر شب زنده دارى فرايض فقر
بذكر حق بودن وكليد فقر ارادت است وامام جعفر الصادق ع
ميفرمايد ونفسى مخرج بكل شىء لا يكون الا بالله
فهو حسبه وهر درويش با اين چند فضل مجرد نباشد
خرقه پوشيدن ولقمه نوشيدن وى را نشايد سئوال اگر ترا
پرسند دوده چند در دارد جواب بگو چهار در دارد اول
در خلعت ۲ در تقوا ۳ سخن شاه مردان ۴
روى مرشد سئوال اگر ترا پرسند دوده شاه چند سر دارد
جواب بگو دو سر دارد اول مشرق است نام او دهان است
وسر دويم مغرب است نام او وتام نام اسد است اگر ترا پرسند

بكه تعلق دارد جواب بگو به پنج كس اول خدا تعالى
دويم آدم سيم محمد مصطفى ص چهارم شاه مردان پنجم
روى پير رودار اگر ترا پرسند دوده چند فرض دارد
جواب بگو شش فرض دارد اول باب عزت ۲ روز
تسليم ۳ پياله عزت ۴ خوشنودى ۵ افتاده گرى ۶
دريافتن مراد آنهه دوده فدمدم عليهم ربهم بذ
نبهم فسويها ولا يخاف عقبيها اثبات دوده
كوش كنا ايدر صاحب معنى تا بگويم دوده مانند شنوى

هشت در دوده بفقر ارزانى است — جار از شاه جهان حقانى است
دوده اول جناب جانى است — چون زخود بگذشت در حق فانى است
چرخ دويمين زنده علام هوشمند — سيمين جامع مكان ارجمند
پس بسوى كربالست پنج — ششمين نور اندر سينه گنج
پس جلوخان دوده ماه هفتم است — ناك سلطان ماه عالم انجم است ۸

آو یخنند اما این روایت کچکول خاکساران دانند ودر
روایت دیگر پیران خراسان وعراق وآذربایجان کچکول را
از حضرت نوح گرفتند وقتیکه آن حضرت از طایفهٔ خود
تنگ آمده بود مناجات کرد حضرت جبرائیل ع وحی آورد
که یا نوح حقتعالی میفرماید دنیا را طوفان میکرد و باید کشتی بنا
کنی ترکیب کچکول سؤال اگر ترا پرسند فرض کچکول
چیست جواب بگو آنکه باید پنج گرسنه را سیر کنی واگر نتوانی
یکنفر واگر نتوانی سگی را سیر کنی واگر نتوانی گربه را اگر نباشد
یک لقمهٔ طعام درمیان کچکول گذارد ودرمیان آب بریزد
تا جانوران اورا بخورند حلال کرده هرکس نداند فردای
قیامت شرمنده وروسیاه درخدمت مولا علی گردد ~
اگر پرسند کچکول چند در دارد جواب بگو پنج در دارد اول
خدا ۲ آدم ۳ ابراهیم خلیل الله ۴ محمد مصطفی حبیب الله
۵ سخاوت علی ولی الله اگر ترا پرسند کچکول چند پیر

دارد جواب بگو چهار پیر دارد اول شبیر ۲ شبر ۳
سپهسالار ۴ پیر منصور اگر پرسند چند گوشه دارد
جواب بگو چهار گوشه دارد اول صدق ۲ صبر
۳ رضا ۴ توکل اگر پرسند چهار گوشه اشارت بچه
هست وچه معنی دارد جواب بگو روایت است که
حضرت نوح مناجات کرد حقتعالی امر کرد چهار ملک
مقرب آمدند چهار گوشهٔ کشتی را چهار قل هو الله خواندند
طوفان نشست سؤال اگر ترا پرسند آن ملائکها
چه نام دارند جواب بگو اول عبدالرحمن ۲ عبد الا
سلام ۳ عبدالعظیم ۴ عبدالکریم اگر ترا پرسند
ماهین کچکول چیست جواب بگو فرشی است ودست
راست کچکول بهشت است ودست چپ کچکول دو
زخ است وپیش کچکول اجل معلق است ودور
کچکول حلقهٔ جهد ابدال است وگرد کچکول دعا ومیان

درنهم سرمست باشد (دوده) نهال — یازدهم (بهروز) بهروزخان پیر جلال
درده دوچون بلوطاهر بود — کرما زادرجهان رهبر بود
سیزده مقصود خان باجلال — شه جمال الدین موسی دانیال
درده وششی شاه حسین است از فقیر — نور سلطان هفدهم باشد امیر
شکر ایزد را که من حقانیم — صادقم از دوده مان جانیم

اثبات کچکول به دو نوع فرموده اند

روزی که اسمعیل را حضرت ابراهیم بردند بکوه قربانی کوسفند
از نزد خالق رب جلیل ع آورد جبرائیل وگفت حقتعالی
سلام میرساند ومیفرماید که قربانی تورا قبول کردیم واین
کوسفند را بجای او ذبح نمائید (وتقسیم کردند) ابراهیم ع ذبح نمود ودریا بجوش
آمد وگفت قسمت من چه شد ابراهیم ع خون او وتخم اورا
بدریا ریختند وخون مرجان ولعل شد وتخم او کچکول
ودر روایت دیگر میفرمایند روزی حضرت ختمی مآب مشرف
شدند بمعراج کچکول که برستون مکهٔ معظمه ساخته شده بود
اورا

اورا دادند بحضرت جهت اینکه عزائیل نیاید وآیهٔ کچکول اینست
الذین امنوا یشکرون الله قیاما وقعودا وعلی
جنوبهم یتفکرون آیه دیگر ویطعمون الطعام علی
حبه مسکینا ویتیما واسیرا روایت دیگر از
۴ حضرت امام جعفر الصادق ع منقولست که در بهشت
درخت بزرگی هست که اورا طوبی میگویند در قصرهای
بهشت سایه دارد مثال آفتاب که در همه جا تابد سه
شاخه دارد بشاخ چهارم خطاب اللهی دررسید ملائکه از
او تخته برید از شاخهٔ او شاخهٔ کچکول بنا کردن اگر پرسند
که برید جواب بگو عزرائیل ع برید اگر پرسند که تراشید
بگو اسرافیل ع تراشید اگر پرسند بکه عنایت شد جواب
بگو به ابراهیم ع عنایت شد روایت است سه پارچه این
از عرش حضرت جبرائیل ع آورده اول زلف ساخته ودری
افند دویم انگشتری ساختند سیم میخ ساختند ودرکعبه

۵ سید نور الدین ۶ بکتاش ولی ۷ رکن الدین مسعود
۸ سلطان علی لنگ پوش ۹ زنده پیر ۱۰ شاه قاسم
انوار ۱۰۱ سلطان میر حیدر طونه ۱۰۲ سید بابا ولی
۱۰۳ شاه مرتضی دهقانی ۱۰۴ بابا محمود ۱۰۵ بابا علی
همدانی ۱۰۶ یوریار ولی ۱۰۷ خضر ع سئوال اگر ترا پرسند
دوازده امام چیست جواب بکو در شریعت مرتضی علی
در طریقت حقانی ودر حقیقت خاوندکار امام دوم
در شریعت امام حسن ودر طریقت بکتاش ولی ودر
حقیقت شاه ابراهیم امام سیم در شریعت امام حسین شهید
در طریقت لعل شهباز قلندر ودر حقیقت بابا یادکار
امام چهارم در شریعت امام زین العابدین در طریقت
شاه جمال مجرد ودر حقیقت خوب یار امام پنجم در شریعت
امام محمد باقر در طریقت سید محمد ودر حقیقت سید
بو الوفا امام ششم در شریعت امام جعفر الصادق در

طریقت

طریقت شاه شهاب الدین ودر حقیقت دده رجب
در شریعت
امام هفتم امام موسی کاظم در طریقت رتال رهنما ودر
موسی قلندر
حقیقت پیر اسمعیل امام هشتم در شریعت امام رضا
غریب در طریقت تاج علی ودر حقیقت داود موسی
دیوان
سیاوه امام نهم امام محمد تقی در طریقت شاه محمد قوس
در شریعت
ودر حقیقت پیر یاران کوره سوار امام دهم امام علی النقی
در شریعت
در طریقت برق علی ودر حقیقت عبدل نازدار امام
مصطفی داود دان
یازدهم امام حسن عسکری در طریقت میر بلنک ودر
حقیقت پیر رستم سو امام دوازدهم در شریعت امام محمد مهدی
در طریقت حقانی ودر حقیقت یار زوده بام کفته شد والله اعلم
سئوال اگر ترا پرسند دوازده کلام بجد طریق کدام است
جواب بکو اول تن خود را بجای یکسان کردن است آیه
موتوا قبل ان تموتوا نظم کر ز خود بکذری بقا یابی
اگر کشی رحمن عطا یابی هر که مرد او دیگر نمی میرد
حضرت پیغمبر ع وزوجه پسر عمش علی فاطمه واسم طریقت زهرا واسم

اما بدانکه اسم شریعت پیغمبر حضرت محمد ع واسم طریقت محمود پاطلی واسم حقیقت پیر بنیامین واسم شریعت حضرت

ککول لقمه حلال اگر پرسند کچکول چند بند دارد جواب
بکو سیصد و شصت و شش بند دارد بدلیل آنکه
کشتی نوح سیصد و شصت و شش بند داشت کچکول شبیه
آنست واستخوان بند فقرا است

اثبات کچکول

کوش کن سرکذشت این برتن	ای برادر بیا شنو تو زمن
خانه کعبه را نمود بنا	از قضا روزی خلیل خدا
دست پایش به بست و تیغ کشید	نور چشم خودش به پیش کشید
کوسفندی رسید از باری	تا به برد سر ش بصد خاری
کوسفند را براش ذبح نماه	مرحبا شد قبول این درکاه
خون نخش بریخت در دریاه	ذبح کرد کوسفند حضرت شاه
تخم او کشت برتن فقیران	خون او لعل کشت با مرجان
مانع از حضرت ذبیح الله	اینست اثبات کچکول نداه

بدلیل آیه کریمه
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

سئوال اگر ترا پرسند چهار پیر شریعت و ۴ پیر طریقت
و ۴ پیر حقیقت و ۴ پیر معرفت کیست جواب بکو
اول موسی ۲ عیسی ۳ داود ۴ محمد مصطفی ص چهار
پیر طریقت اول مولا ۲ امام حسن ۳ امام حسین
۴ امام زین العابدین چهار پیر حقیقت اول جبرائیل
۲ میکائیل ۳ اسرافیل ۴ عزرائیل چهار پیر معرفت
اول امام محمد باقر ع ۲ امام جعفر الصادق ع ۳ امام موسی
کاظم ع ۴ امام رضا غریب اگر پرسند هفت ولی
کیست جواب بکو اول سلطان موسی ۲ سلطان ابراهیم
۳ سلطان محمود قزنوی ۴ سلطان نوید ۵ سلطان
سنجر ۶ سلطان سید احمد کبیر ۷ سلطان محمود پاطلی
اگر پرسند پیر هفده سلسله کیست جواب بکو اول محمد ابن
عبد الله ۲ مولا ۳ ابراهیم ۴ شاه قطب الدین حیدر

کر به مردی ببین تا یابی	دوم تخم معرفت بدل کاشتن است
بدلیل آیه کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
أَيْ لِيَعْرِفُونِ	نظم	از برای معرفت مارا پدید کرده اند
کنج معنی اندرین کنجینه پیدا کرده اند	کنج معنی در حقیقت مظهر آدم شناس
زانکه مارا در حقیقت کامل انشا کرده اند	سیم دل را باب
شوق پرورش دادنست	بدلیل آیه کریمه وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ	بدین معنی	بحر شوق تو موج با سر زد
از شراب علوم توبه یقین	هر که جام شراب تو نوشید
فارغ آمد ز کفر و هم از دین	چهارم بکشت عبادت و بداس ریاضت
درویدنست بدلیل آیه کریمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى
حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا	بدین معنی
عاشقانی که عینی یکدیگرند	عین هم را بعین هم نکرند
همه سر درد و رنج هم باشند	همه در کار و فکر هم باشند
پنجم

پنجم حاصل عبودیت بطناب خدمت بستن است	بدلیل آیه
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى	بدین معنی
نفس را کردن بزن فارغ نشین	من بیان کردم سلوک اهل دین
از مقام سرکشی بیرون برش	نفس اماره بزن بر کردنش
ششم کذشتن است بدلیل آیه فَعَلُوا الصَّالِحَاتِ مَعَ نَفْسِكَ
بدین معنی
از سر بیرون بکن مرغ هوس	تا نه یفتی در بلا همچون مکس
هفتم دانه بندکی به آسیاب عمل خورد کردنست	بدلیل آیه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ
اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ	بدین معنی صبر در کارها به باید کرد
تا نوازم جمع صابران باشی	کر تورا صبر صابری نبود
از شیاطین کرلان باشی	هشتم بغربال تسلیم بیختن است
بدلیل آیه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً تسلیما و تَوْبَةً نَصُوحًا	بدین معنی

توبه کردن کار مردان خداست	توبه دارنده به نزد حق فناست
نهم بیلک ارادت پیمودنست	بدلیل آیه إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ
شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ	بدین معنی
ارادت نداری سعادت مجوی	بچوکان خدمت توان برد کوی
دهم بآب قناعت تخمیر کردنست	الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى بدین معنی
قناعت پیشه مردان راهست	قلندر با قناعت پادشاه است
یازدهم در تنور محبت کداختن است	بدلیل آیه کریمه
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ	بدین معنی
محبت مقام الهی بود	محبت به از پادشاهی بود
محبت همه عالم است و زنکی	محبت نه مه تا بماهی بود
کلمه دوازدهم امید داشتن است	بدلیل آیه وَلَا تَيْأَسُوا
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ	بدین معنی	یک ذره عنایت الهی
بهتر ز هزار پادشاهی	سؤال اگر ترا پرسند
آیه

آیه سجده کدام است جواب بکو اول خدارا سجود بر اینرا
عزت رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
سجده دوم آیه سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيمَانًا وَتَصْدِيقًا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبُودِيَّةً وَرِقًّا سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَبُّدًا
وَرِقًّا	سجده سیم آیه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
سؤال اگر ترا پرسند کمربستن از کجا مانده است جواب بکو
در وقتیکه حضرت آدم ع از بهشت بیرون کردند برک انجیر
ستر پوش او بود و دست براو نهاده بود چنانچه مجال سر
خاریدن نداشت و اگر دست برمیداشت از و برک بر زمین

مرا افتاد و حضرت آدم در رنج و تعب بود و مینالید که
ازحضرت صمدیت تع جبرائیل نازل شد و گفت ای آدم
تو بدر یاضت خود عهد کن و نافرمانی نکن و حضرت
آدم عرض کرد ریاضت از کجا خواهد رسید فرمود حق
میفرماید الست بربکم قالوا بلی فرمان از خدای تعالی
رسید که ای آدم با ریاضت خود عهد کن که نافرمانی سر نزند
عهد کرد گفت قلم و دوات ندارم جبرائیل قلم دوات حاضر
کرد و حجت تمام کردند بزیر سنگ یاقوت گذاردند در
آسمان چهارم قوله تعالی الم اعهد الیکم یا بنی آدم
ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین
باری عهد کرد که دیگر متابعت شیطان نکنند فرمان رسید
ازخدای عزوجل بجبرائیل یک مشت پشم از گوسفند بهشت
آوردند تا ببندند کمر آدم را بستن و این آیه را خواندند
یا قهار ذو البطش الشدید انت الذی لا اله الا هو

بعدازان حلوا بیاوردند و قسمت کردند و از آن حلوا
از برای حوا برداشتن کسانیکه میان بستن از آدم وارند
عقیده آنها درست است روایت دیگر میفرماید که
جناب امیرالمؤمنین ع در وقت دوازده سالگی و یازده ماهگی
بودند که از مراجعت از مکه به مدینه آمدند و حج وداع
میخواندند که باران بارید و زمین ایستاد و جبرائیل از
حضرت عزت تع در رسید عرض کرد یا رسول الله صلعم
خدای تعالی سلامت میرساند و میفرماید سزد که نزدیک عالی
در این مقام امامت را بجناب امیرالمؤمنین تسلیم کن تسلیم
نمودند چراکه در امر خدا تقصیر نمیکرد و حضرت رسول صلعم
فرمودند یا اخا جبرائیل آنچه از خدای تعالی فرمانی بجا آورده
و پیغمبر صلعم بر سر منبر برآمدند و خطبه بلفظ بلیغ بخواندند
که آسوده باشید جناب امیرالمؤمنین ع را چون جان شیرین در
بر گرفت و در بالای منبر سر از یک پیراهن بدر آوردند و بلفظ

فصیح فرمودند که لحمک لحمی و جسمک جسمی و روحک
روحی و دمک دمی و عینک عینی پس ابوجهل ملعون
منکر شد و عرض کرد لحمک لحمی یعنی گوشت ما یکیست ما را
قبول نیست لعنة الله علی القوم الظالمین بعد خلق
دیدند که تن نبی و تن ولی هر دو یکیست همان دم حضرت
رسول صلعم کمر علی را بستند و دست علی را گرفتند و این آیه
خواندند ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی
نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما و بعدازان صدای سبحانک ماشاء الله
سبحانک از خلق بلند شد و مولا سه کس را هم میان بستند
اول سلمان ۲ ابن حمزه ۳ بلال حبشی و دیگر یاقر کم
بشمار احضرت سلمان باشاره حضرت مولا کمر بست
اول بلال ۲ حسان مصری ۳ منصور ۴ ابوعبید عبدالله

۵ سهیل رومی ۶ داود ثانی ۷ مالک اژدر ۸ قنبر
۹ سالم ۱۰ ساعد ۱۱ صیف ۱۲ ابودردا ۱۳ ابو
المحجن ۱۴ جوانمرد قصاب بعدازان یک سماط بیاوردند
و چنگالی مهیا کردند و مولا در خلفای خود تقسیم کردند
و هر کس گفت علی خلیفه و جانشین رسول الله میباشد
دو چنگال قسمت دادند و باقی بردند از برای خلفای خود
بولایتها فرستادند امیرالمؤمنین ع یک نفر را از خلفای
خود به مدینه فرستادند تا وقت هجرت رسول صلعم سلمان را
گفتند که وی عراق عرب باشی و آن کمربند را بحضرت
سلمان دادند که نام او شدّ بود و از محمد ع عبارت شد
که شدّ را بایین راه بکمر علی بست و مولا بکمر سلمان
بست و این الف لازم افتاده گر و شدّ مصریان
لامست بقوس قسمت کردند او را قوس شدّ گویند
و شدّ دو گون میباشد یکی تحتانی و یکی فوقانی و آنکه تحتانیست

کره بنام امیر المؤمنین ع است و آنکه فوقانیست کره بنام خدا
تعالی است عقیدها کند و کره بندد اول بنام خدا دویم بنام
امیر المؤمنین ع بربندد دو کس از یمین و دو کس از یسار و در
میان وارث عقد از عقدها بالاتکمیل خوانند نقیب باید سه
قدم سر سجاده شیخ پیش ایستاده باشد قدم اول بنام خدا قدم
دویم بنام رسول الله صلعم قدم سیم بنام جبرائیل ع و باید دو رکعت
نماز بخواند و شکرانه حضرت آدم ع بخواند و دعا اینست
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ
الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ اِنَّكَ مُجِيبُ
الدَّعَوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ چون بر سر
سجاده نشیند اول ارکان طریق بجا آورد دویم قبول کنه
بعد از آن مشغول شود در کربستن و در وقت شدّه از اعتق
چهار انگشت را زیر شدّه بگذارد سه قدم باز نهد و نام امام
معشوقان را بخواند و نام نقیبان را و کربسته کان را یاد کنند
تحلیل و فاتحه بخوانند باز پیش رود شدّه را بردارد از حضور
مرشد کامل میان فرزندان خود بندد اول بنام پدر و مادر
دویم باید طریق عهد کنه و با فرزندان او عهد کند و الله اعلم

نصب نامه پیر و مرید

جاجی
در ویش نشاه علیشا طالب قطار علیشا مرید آقا سید حید خان
قطار علیشا طالب خوشحال علیشا مرید آقا سید اسمٰعیل جان
خوشحال علیشا طالب جبر علیشا مرید آقا سید حیدر جبر
جبر علیشا طالب طالب علیشا مرید آقا سید مرزا طالب علیشا
طالب بر علیشا مرید آقا سید نصر الله بر علیشا طالب کرم
علیشا مرید آسید عزة الله کرم علیشا طالب غلام علیشا مرید
آسید کور غلام علیشا طالب محبت علیشا مرید پیر شمس سید نور الدین
محبت علیشا طالب خوشحال علیشا مرید پیر شاه شمس بیکرم خوش
حال علیشا طالب کنکر علیشا مرید سید کمال الدین کنکر علیشا
طالب محبت شاه نانکه مرید سید نور الدین محبت شاه نانکه ط

طالب میاخاکر مرید پیر کریم حیدر میاخاکر طالب جانی مرید
عیسر قتال جانی طالب حقانی مرید شاه عبد الرحمن خدا بخش
حقانی طالب نور نهال مرید شاه عبد الوهاب نور نهال طالب
نور کلان مرید حضرت کتب شیر شاه جنید نور کلان طالب سرخ علی
مرید شاه جنید سرخ علی طالب سوخته علی مرید شاه عبد الرحمن
کبیر سوخته علی طالب حیدر علی مرید شاه عبد الکریم کلان حیدر
علی طالب بهار علی مرید سید نور الدین بهار علی طالب داد
علی مرید حضرت سید محمد داد علی طالب گنج علی مرید سید ابو
سعید علیم گنج علی طالب مقصود علی مرید شاه محمد قوس مقصود
علی طالب پیر میر امیر حضرت شاه سلطان سید جلال الدین
حید ر مرید آقای سید حیدر شاه علی سید جلال طالب شاه جال چرمینه
پوش مرید سید ابراهیم کرم سیری شاه جال چرمینه پوش طالب
شاه جال بجر د مرید سید جعفر شاه جال بجر د علی طالب شاه ابراهیم
مرید آقای سید ابراهیم شاه سید ابراهیم طالب شاه عبد الله قاف
مرید سید محمود شاه عبد الله قاف طالب چراغ علی مرید سید
احمد چراغعلی طالب دوست علی مرید سید عبد الله دوست
علی طالب کلک علی مرید سید علی اصغر کلک علی طالب
قادر علی مرید سید جعفر قادر علی طالب اسرار علی مرید صاحب
الزمان ع اسرار علی طالب پاک علی مرید امام حسن عسکری
پاک علی طالب صابر علی مرید امام علی النقی صابر علی طالب
تاج علی مرید امام محمد التقی تاج علی طالب بنده علی مرید
امام رضا بنده علی طالب رفاقت علی مرید امام موسی کاظم
رفاقت علی طالب برق علی مرید امام جعفر الصادق ع برق
علی طالب ملنک زنجیر پا مرید امام محمد باقر ع ملنک زنجیر پا
طالب سلطان قاهر قوس مرید امام زین العابدین ع سلطان
قاهر قوس طالب دده روشن علی مرید امام حسین ع دده روشن
علی طالب سلطان محمود پاطلی مرید امام حسن ع سلطان محمود پاطلی

طالب مولانا علی مرید در نزد جناب پیغمبر صلعم مولانا علی طالب

درگاه رب العزة پیر بنیامین   والله اعلم بالصواب

سؤال اگر ترا پرسند که بر در دروازهٔ بهشت چه نوشته جواب بگو

لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله و وصی رسول الله

والحسن والحسین والفاطمة ائمة الله وعلی بغضهم لعنة الله

برحمتک یا ارحم الراحمین   اثبات چهارده خانواده

بدانکه از مولانا علی ع دو لطیفن و دو صلبین جاری شده دو صلبین

یکی جناب امام حسن ع و یکی حضرت امام حسین ع دو لطیفین یکی

کمیل ابن زیاد و یکی شیخ حسن بصری اما از حسن بصری دو تن

جاری شد یکی حبیب عجمی و یکی عبد الواحد ابن زید اما از

حبیب عجمی نه خانه جاری شده و از عبد الواحد ابن زید پنج تن

جاری شده مجموع چهارده خانواده شد اما نه خانه تفصیل میدهند اول

اول حبیبیان ۲ طیفوریان ۳ کرخیان ۴ سقطیان ۵

جنیدیان ۶ کازرانیان ۷ طوسیان ۸ فردوسیان ۹

سهروردیان وخانه اول که بعبد الرحمن صوفی میرسد

دران عالم صالح متقی بودند و حبیب عجمی ازان جمله چهار

نفر را ارشاد نمود و اسمهای آنها اینست اول سلطان

بایزید بسطامی ۲ شیخ فتح الله ۳ خواجه حسن ۴ داود

طائی و حبیب عجمی هر چهار نفر را بخلوت امر فرمود که خود را

حبیبیان نامند و بنصب آباء واجداد خود نروند و همیشه

مشغول بذکر حق باشند و با خلق آمیزش نکنند و مجرد باشند

وافطار و روزه بعد از یک هفته به یک دانه خرما افطار

نمایند تا فتح همه ابواب بشود پس هر چهار عزیز تا مدت

دوازده سال در کوه و بیابان بذکر حق مشغول بودند و روزه

بروزه بردند و درویشی ایشان این نوع بود که شخص در مجلس

ایشان حاضر میشد و فتوحی میاورد او را قبول نمیکردند و

همیشه در صوم بودند یک هفته یا دو هفته یا سه هفته یا چهار

هفته بیک دانه خرما افطار مینمودند واگر جامهٔ کهنه بهم میرسید آنهم

ستر عورت میکردند و چهار پایان صحرا همیشه حاضر بودند بنزد

ایشان و قاعدهٔ حبیبیان این نوع میباشد ایضاً خانوادهٔ

دویم که طیفوریان باشند که سلطان عارفین بایزید بسطامی میرسانند

بایزید بسطامی خلیفهٔ حبیب عجمی بود و تربیت از حبیب عجمی

یافته بود و خدمت امام جعفر الصادق ع رسیده بود و چهار

نفر مرید شیخ طیفور شدند که خرقه از سلطان بایزید بسطامی

گرفتند و خود را طیفوریان نامیدند و خرقه بایزید چهار

نوع بود اول خرقهٔ شکر پاره دویم خرقه هزار میخ سیم خرقه

خشت پاره چهارم خرقهٔ ژندهٔ صوف و خرقه خشت پاره را

شیخ محمود اختیار نمود و درویشی ایشان بطریق حبیبیان میباشد

ایضاً خانوادهٔ سیم بکرخیان میرسانند و شیخ محمود کرخی نام خلیفهٔ داود طائی بود

و خلیفهٔ حبیب عجمی بود و مرد بزرگوار بود که چهل حج گذارده

بود و جمیع عمرش دربان جناب علی ابن موسی الرضا ع بود و خرقهٔ

فقر را از حضرت گرفت و کرخ نام محله ایست از محلهای

بغداد و شیخ معروف دو خلیفه داشت اول سری سقطی

دویم شیخ بران الدین واین دو نفر را کرخیان مینامند و

نصب پدر را از خود دور کردند بحکم شیخ مذکور بخلوت در آمدند

و بعد از سه روز یکی از ایشان از خلوت بیرون میآمد

و ده خانه را گدائی مینمود و روزه میکرفتند اما ریاضت بسیار

و مجاهدهٔ بیشمار ایشان را حاصل گردیده بود و چشم دل ایشان

روشن شده بود و نظر ایشان از عرش تا تحت الثرا افتاده

و هر که خواست مرید ایشان شود بحضور دل رسانیدی

وخانهٔ چهارم ایضاً بسقطیان میرسانند شیخ سری سقطی

خلیفهٔ معروف بود واو دو خلیفه داشت یکی شیخ مراد و یکی

شیخ جنید بغدادی که ملوک زمان بود و سلطنت را گذارده

آمده مرید شیخ سری سقطی شد و هر دو ایشان بحکم شیخ مذکور زنده

پوشیر اختیار نمودند وصائم الدهر و قائم اللیل بودند بعد از ده
روز افطار مینمودند وهمیشه بخلوت وعزلت بذکر حق مشغول
بودند وخلایق روزگار فتوحی از برای آنها میآوردند او را میگرفتند
بفقرا میدادند ایضا خانهٔ پنجم جنیدیان میباشند و شیخ
جنید بغدادی پنج تن را ارشاد نمود اول خواجه عثمان مغربی
دویم خواجه نجم الدین فردوس سیم خواجه ابو علی رود باری ۴
ابوبکر شبلی پنجم ابو علی کاتب دقاق وچنان با تقوا آراسته
بودند این بزرگواران و از شاگردان ابو حنیفهٔ کوفی بودند و
دست از دنیا کشیدند و مجاهده نمودند و دائم روزه بودند
و هفته یکبار افطار مینمودند وخود را جنیدیان مینامیدند
و نصیب آبا و اجداد از خود دور کردند و شهرهای خود را ترک کردند
شیخ جنید ایشان را خلافت داد و خرقهٔ درویشی داد و سند
درویشی ایشان این نوع بود وقتی که ارشاد شدند چهل روز
بچهل روز بدانهٔ خرما افطار مینمودند و ملک بصورت بشر

میشد وکاسهٔ شیر از برای ایشان میآورد ومیگفت بفرمان
حقتعالی است میفرماید که بعزت وجلال من که افطار
نمائید و دهان ایشان ناودان قضای ربانی شده بود دائما
هرچه میگفتند همان میشد و بعد از خلافت دوازده سال
هرچه میرسید بفقرا میدادند ایضا خانهٔ ششم بکازرانیان
میرسانند وخواجه اسحق کازرانی پادشاه بود و پادشاهی را
گذاشت خرقهٔ درویشی پوشید و مرید خواجه عبد الحقیق
شد من بعد خواجه فرمود ای ابو اسحق برو طبل بزن تا روز
قیامت هر یک از مریدان تو پیوسته کان صاحب طبل و علم
هستند قبول نکرد و نه رفت شیخ او را در خلوت طلبید و
ارشاد نمود و همیشه در ریاضت بودند و سند درویشی ایشان
این نوع میباشد ایضا خانهٔ هفتم بر طوسیان میرسانند و
خواجه ابوبکر شبلی که خلیفهٔ جنید بغدادی بود وخلافت را بابو

یوسف تسلیم کرد و از او بخواجه عبد العزیز رسید و از او بحضرت
غوث الثقلین وقطب ربانی ومحبوب سبحانی میر میران شاه
شیخ نجم الدین رسید واگر خواسته باشید از طرف پدر بشناسید
باامام حسن عم میرساند و از طرف مادر باامام حسین عم میرساند و
خواجه ابوبکر وجنید ابتدای خرقه میباشند و روش ایشان
اینست که در سماع زمزمه و ذکر جلی گویند و هرچه از نفع و
ضرر بایشان رسد نعمت دانند و رحمت شمارند و در چون
وچرا نیفتند فاصنع الله فهو خیر ایضا خانوادهٔ هشتم
بفردوسیان میرسانند و شیخ نجم الدین فردوسی و شیخ علاء
الدین فردوسی هر دو خلیفهٔ جنید بغدادی بودند ابتدا فردوسیان
وسهروردیان اخوت داشتند وهمیشه در مجاهده و ریاضت
یکسان بودند افطار روزه بعد از یک هفته یکبار افطار می
نمودند و نان جو و سرکه سه لقمه میخوردند و نظر ایشان رحمت

بود بر هرکه نظر میکردند بمشاهده بحق میرسانیدند و بعد
جنید هر دو بزرگوار را خدمت شیخ ضیاء الدین ابو نجیب
سهروردی فرستادند که بروید خدمت شیخ وشیخ را قبول کنید
که شیخ وجیه الدین ابو حفظ ابن شیخ عمر که او مردی بود از
یکطرفة العین از شرق تا بمغرب راطی میکرد و شرق و غرب را
در تصرف خود داشت پس هر سه نفر بخدمت وجیه الدین
بعد از ارادت شیخ ضیاء الدین و ابو نجیب سهروردی بعد از آن
شیخ علاء الدین طوسی را خلافت داد و فرمود شما بروید در
شهر خود و بندگان خدا تعالی را دعوت نمائید و شیخ نجم الدین
سهروردی فرمود بر خود دارید که نام شما از این روش خواهد
شد و فرمود شیخ ضیاء الدین بعد از ارادت در هفتم ماه رجب
المرجب شیخ نجم الدین کبرا را خلافت داد وگفت شما از اکابران
ومشایخان روشن هستید و از آن روز خانوادهٔ فردوسیان

وسلیم قلب بودند وازکسر خشم بهم نمیرسانیدند وثابت
قدم بودند وحافظ کلام الله بودند علم بر کمال داشتند و
همیشه در مجاهده بودند وترک خانه کردند وطریق سلوک و
سکونت اختیار کردند آنوقت اورا مرید میکردند رح
من بعد خانوادهٔ یازدهم مذکور با یاضیان میرسانند وخواجه
فضل ابن ایاض وایشان دو خلیفه داشتند اول شیخ
عبدالله دویم سلطان ابراهیم بلخی این دو نفر عزیزان
ایاضی گویند وسند وروش ایشان اینست که همیشه تنها و
مجرد باشند وروازخانه وفرزندان وقبیله بگردانیدند و
همیشه در مشقت کوشند وجامهٔ نوکمتر پوشند وخرقه پوش
بودند ودیگر سؤال نمیکردند اگر بغیر طلب چیزی میرسید میخوردند
دیگر ایشان افطار روزه سه روز به سه روز مینمودند وآمیزش
باخلق نمیکردند واگر صحبت پاک ایشان را اختیار میکرد اول

باید

باید مجرد باشد وهرچه ملک ودولت دارند باید بفقرا
ومساکین بدهد وفقر وفاقه اختیار میکردند وزن وفرزندان را
بخدا میسپردند وروی بخدای تعالی میآوردند وکل ما سوی الله
دل مرشستند آنگاه مرید میشدند وسند وروش ایشان این
نوع میباشد رح خانوادهٔ دوازدهم ادهمیان است
وسلطان ادهم بلخی دو خلیفه داشت اول خواجه حمید الدین
دویم خواجه حذیفه مرعشی خودرا ادهمیان مینامند ونصب
آبا واجداد خودرا ترک نمودند وسند روش ایشان این
نوع میباشد که در سفر وحضر ذکر جلی گویند وطمع از کسی نکنند
وهرچه از غیب فتوحی میرسید از برای آنها بفقرا میدادند وسه
لقمه خودشان میخوردند با اهل دنیا آمیزش نمیکردند وهر که مرید
ایشان میشد اول باید دل خودرا پاک کند آنگاه مرید شود
وطریقهٔ ادهمیان این نوع میباشد رح من بعد خانوادهٔ

پدید آمد رح خانوادهٔ نهم سهروردیانست وخواجه
جنید بغدادی که خلیفهٔ خواجه ابو علی رودباری بود وشیخ
ضیاء الدین وشیخ نجیب سهروردی بود پس از ارادت نفس
خودرا تا دو سال بوقت افطار خرما دادی وبذکر حق مشغول
شدی وچهل روز نفس خودرا آب ندادی تا مدت شش سال
خواب نرفتی وروازقبله نگردانیدی ونظر ایشان از عرش تا
تحت الثری افتادی ودامن ایشان ناودان فیضان ربانی بودی
وهرچه میگفتند همان شدی وهرکه بخانوادهٔ ایشان آمید و
پیوسته کری بهم رسانیدی وبمراد خود رسیدی وچون فقرا نوازی
داوند شیخ ضیاء الدین وازاو شیخ ابو علی رودباری وازاو
بابو علی کاتب دقاق وازاو شیخ شهاب الدین وازاو شیخ
حمید الدین وازاو شیخ حسام الدین وازاو شیخ ظهیر الدین
وازاو شیخ بهاء الدین وازاو شیخ صدر الدین وازاو شیخ رکن

الدین

الدین وازاو شیخ محمد وازاو شیخ برهان الدین وازاو شیخ
کبیر وازاو شیخ بهاء الدین وازاو شیخ قائم وازاو شیخ
کبیر رسید من بعد روایت میکنند پنج خانواده که بعبد
الواحد بن زید میرسانند اول زیدیان دویم ایاضیان سیم
ادهمیان چهارم حبیبیان پنجم چشتیان وخانهٔ اول که بزیدیان
میرسانند پنج تن را ارشاد کردند اول عبدالرزاق دویم
عبدالدین عوف واین هر دو نفر خلیفه بودند وحافظ کلام الله
بودند وایشان مرید خواجه عبدالواحد بن زید شدند وبه نصب آباء
واجداد وشهر خودرا ترک نمودند وهمیشه در مجاهده بودند
وبذکر حق مشغول بودند وافطار روزه بعد از سه روز یا م
روز یا پنج روز افطار بمیوه میکردند واگر فتوحی میآوردند
بفقرا میدادند وزنهٔ پوشیرا اختیار کردند وهرکه ایشان را
میدید بصدق طالب میشد ودر حفظ رب العالمین بودند

سیزدهم سهروردیان میباشند و سهروردی دو خلیفه داشت
اول شیخ عبدالله دویم شیخ فتح الله و روش ایشان این نوع
بود که در شهر و در ده مسکن نکنند و در بیابان مجرد باشند
و کیاه دشتی میخوردند و لیل نهار با وضو بودند و نماز با حضور
دل میکردند و کرد دنیا نمیکردیدند و روزه داشتند چهار روز
یا پنج روز افطار به کیاه دشتی یا سبزی با نمک میخوردند و دل
ایشان مزکی و مصفی شده بود و دل ایشان بینا شده بود
و هر که بخانوادهٔ ایشان مرید میشود باید او نیز همین روش
داشته باشد اینجا خانوادهٔ چهاردهم به چشتیان میرسانند
و شیخ علی دینوری قدس الله سره ابو اسحق چشتی را که مرید
شیخ علی دینوری شد و خواجه کان چشتی را چشتی کویند یا کفتند
و خلعت و خرقه پوشیدند و از آن روز خواجه کان چشت
خوانند و ایشان پنج تن را خرقه پوشیدند اول خواجه ابو اسحق
دویم

دویم خواجه احمد سیم خواجه ابو مثال چهارم شیخ ناصر الدین
ابن ابو یوسف پنجم خواجه قطب الدین چشتی این پنج
تن را خلافت دادند و کفتند که شما بروید در شهر و
قریه مسکن کنید و خلق را دعوت کنید و رو از خدا تعالی
نکردانید و هر چه از حقیقت میرسید میل میکردند و کرد دنیا
نمیکردیدند و همیشه در ریاضت و مجاهده بودند و فقر
و فاقه اختیار کردند و صحبت با غریبان و مسکینان و پیران
میکردند و فقرا را تعظیم مینمودند و غنی را بالا دست فقیر
جای نمیدادند و دست غریبان را میشستند و طعام از دست
خودشان طبخ مینمودند و بفقرا میدادند و هر یکی از خواجه
کان چشت صاحب طبل و علم بودند و نظر ایشان از عرش
تا تحت الثری افتادی و هر که نظر میکردند بحق میرسانیدند
و دل ایشان از دنیا سیر شده بود و هر که مرید ایشان میشود

همین روش در دست داشته باشد من بعد مرید شود و او را پیر
اهل الله کویند و حجاب از چشم او برداشته شود و مطلوب او را
قبول کرده و ارشاد شده پس لازمست که هر که این چهارده
خانوادهٔ خود را حساب میکند او نیز همین روش در دست
داشته باشد کفته شد والله اعلم بالصواب — در بیان نصب نامه نور نهال
همین قدر دانسته باشی که از نور نهال هشت لنکک جاری
شده است اول حقانی پادشاه ۲ شاه حسین قربی
۳ موسی دانیال ۴ شاه عبس ۵ جمال الدین ۶
مقصود خان ۷ شاه جنید ۸ بورانی و لیکن
خلیفه و جانشین حقانی پادشاه میباشد و از خود حقانی
هشت لنکک جاری شده است اول جانی ۲ جانیمکان
۳ نور سلطان ۴ عبدالرحمن ۵ کربال ۶ اسلطان
نهال ۷ دوام شکسته ۸ مادر برهنه شاه دین پناه و لیکن
خلیفه و جانشین جناب جانی میباشد و از خود جانی چهار
لنکک جاری شده است اول مقصود خان ثانی ۲

۲ بهروز خان ۳ ابو طاهر ۴ میا خاکی که اسم شریعت
او رحیم شاه میباشد و لیکن خلیفه و جانشین میا خاکی میباشد
از خود میا خاکی چهار لنکک جاری شده است اول محبت شاه
نهانکه ۲ شاه محبت ۳ شاه قلندر ۴ شاه رشید
و لیکن خلیفه و جانشین محبت نهانکه میباشد و از خود
محبت نهانکه سه لنکک جاری شده است اول کنکر شاه
۲ عارف حسین ۳ و لیکن خلیفه و جانشین کنکر شاه میباشد
و از خود کنکر شاه دو لنکک جاری شده است اول خوشحال شاه
۲ نور سلطان و لیکن خلیفه و جانشین خوشحال شاه میباشد
و از خود خوشحال شاه سه لنکک جاری شده است ۲ اول محبت
شاه ثانی ۲ عارف حسین ثانی و لیکن خلیفه و جانشین
محبت شاه میباشد و از خود محبت شاه پنج لنکک جاری شده
است و لیکن خلیفه و جانشین غلام علیشاه مرحوم میباشد
واسم شریعتش محمد علیشاه میباشد
و از خود غلام علیشاه دوازده لنکک جاری شده است اول

۲ اول غلام علیشاه ۲ محبت شاه ۳ حبیب علیشاه

آمدند به نزد مادر محمود که محمد را ابدا به بریم مادر محمود را حیف
آمد که محمد را ابد بهد محمود خود را داد آنها بردند چهل تکه کردند و
در باطیل کذاردند که ببرند و بخورند دست از غیب پیدا شد
و باطیل را برد به آسمان چهارم و آن چهل تکه چهلتن شدند و
آن مکان را کنبد خضرا میکویند و اسمهای آنها اینست اول
شهاب الدین ٢ عبدالله کاف ٣ نوربتنک ٤
سلطان قاضی ٥ عاقل علی ٦ رستم علی ٧
محو علی ٨ شاه پور علی ٩ کالو قلندر ١٠
شاه شاکر ١٠١ شکسته بادی ١٠٢ شاه کلشیر ١٠٣
شاه کله شیر ١٠٤ شاه کله تراش ١٠٥ سرخ ابدال ١٠٦
سید احمد ١٠٧ عارف علی ١٠٨ شرف شاه ١٠٩
صادق علی ٢٠ قادر علی ٢٠١ بادر علی ٢٠٢
ظاهر علی ٢٠٣ باطن علی ٢٠٤ شتر ابدال ٢٠٥
غار علی ٢٠٦ طغار علی ٢٠٧ کو علی ٢٠٨

میدان علی ٢٠٩ لکلول علی ٣٠ عین علی ٣٠١ عون علی
٣٠٢ مور علی ٣٠٣ مراد علی ٣٠٤ حب علی ٣٠٥ محبت
علی ٣٠٦ سبز علی ٣٠٧ جعفر علی ٣٠٨ نوشیر علی
٣٠٩ چراغ علی ٤٠ سلطان محمود پاطلی شاه روان مرتضی علی
ایضًا نامهای چهلتن دیکر اول موز ٢ نزار ٣ معد
٤ ادنان ٥ اوین ٦ بسع ٧ زبیر ٨ عبیر
٩ عبید ١٠ زید ١٠١ غیور ١٠٢ طیور ١٠٣ ملاذ دول
١٠٤ ارفوافالق ١٠٥ افالق ١٠٦ اغابر ١٠٧ ارفخش
١٠٨ افخشد ١٠٩ صنوث ٢٠ تنور ٢٠١ تبور
٢٠٢ سائیل ٢٠٣ سمیع ٢٠٤ فیمنان ٢٠٥ انوش
٢٠٦ طلیوش ٢٠٧ بیناهوش ٢٠٨ طلتق ٢٠٩ طلیا
هوش ٣٠ قیناهوش ٣٠١ غلیناهوش ٣٠٢ بوراهوش
٣٠٣ لولاهوش ٣٠٤ میناهوش ٣٠٥ ارمانیال
٣٠٦ مولاهوش ٣٠٧ مناهوش ٣٠٨ قیلاهوش

میرزا شیدا ٢ میرزا صادق ٣ میرزا وحشی ٤ سید جعفر
٥ شوقعلیشاه ٦ کرمعلیشاه ٧ ضربعلیشاه ٨ حسین
علیشاه ٩ مددعلیشاه ١٠ مهرعلیشاه ١١ سید عبدالله
١٢ شمشیرعلیشاه ولیکن خلیفه و جانشین کرمعلیشاه
میباشد و از خود کرمعلیشاه چهار لنک جاری شده است
اول بیرعلیشاه ٢ رهبرعلیشاه ٣ سید صفرعلیشاه ٤
شمشیرعلیشاه ولیکن خلیفه و جانشین بیرعلیشاه میباشد
و از خود بیرعلیشاه یک لنک جاری شده است طالب علیشاه
و از خود طالب علیشاه یک لنک جاری شده است حجر بحر
علیشاه و از خود بحر بحر علیشاه سه لنک جاری شده است
اول حجر خادم علیشاه ٢ صابرعلیشاه ٣ خوشحال علیشاه
ولیکن خلیفه و جانشین خوشحال علیشاه میباشد و از خود
خوشحال علیشاه شش لنک جاری شده است اول مقصود
علیشاه ٢ ذوقعلیشاه ٣ شوقعلیشاه ٤ شوق

علیشاه سلطان آبادی ٥ درویش قطار علیشاه شیرازی ٦
حجر کوچک علیشاه نشابوری ولیکن خلیفه و جانشین درویش
قطار علیشاه میباشد کفته شد والله اعلم در بیان چهلتن
سئوال اکر ترا پرسند که چهلتن از نورند یا از خاک جواب
بکو از نورند اکر پرسند چکونه جواب بکو بر روایتی میکویند که
جناب مولای متقیان بدنیا آمدند بحسب ظاهر چهل ملک بر سر
آن حضرت نزول شدند و لب بر لبان حضرت نهادند
در آن دم حامله شدند و رفتند باسمان چهارم بقدرت
حقتعالی وضع حمل شدند و آنها را چهلتن میکویند و بعضی
میکویند روزی که حضرت ختمی مآب بدنیا آمدند تا زمانیکه
که حضرت بسن دوسالکی شدند روزی مادر حضرت خیال
حمام رفتن کردند حضرت را بردند در همسایکی خود زنی بود که
او طفلی داشت بسن حضرت و نام او محمود بود حضرت را
بدست مادر محمود سپرد و رفتن بحمام طایفه قریش خبر شدند
٥ سید نورالدین ٦ سیف علی ٧ مجنونعلی ٨ میرمقصود ٩ محمدعلی ١٠

٢ و از خود قطار علیشاه دوازده لنک جاری شده است اول جوهر علیشاه ٢ جوهر سیف علیشاه ٣ قمرعلیشاه ٤ میرلنک

۳۰۹ میائیل ۴۰ طلائیل والله اعلم ایضاً در بیان
چهل ابدال اگر ترا پرسند که چهل ابدال از نورند یا از خاک
جواب بگو از خاکند روزی زنی حامله نمیشد آمد بخدمت
جناب مولای متقیان و چهل مهر گرفت و خورد حامله شد
بعد از آن که نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه گذشت
آن زن تعجب کرد و آنها را برد به بیابان ریخت تا اینکه
بزرگ شدند آمدند بشهر مدینه بتاراج کردن نهادند و
خلق آمدند بخدمت مولای متقیان عرض کردند مولا فرمودند
ایشان را صدقه بدهید تا ایشان آسوده باشند و ایشان را
ابدال میگویند و اسمهای آنها اینست اول
قاضی ابدال ۲ سرخ ابدال ۳ عارف ابدال ۴ محمود ابدال
۵ میر ابدال ۶ حجر ابدال ۷ نوح ابدال ۸ عبدالله ابدال
۹ خیر ابدال ۱۰ طیور ابدال ۱۰۱ باقر ابدال ۱۰۲ نیک ابدال
۱۰۳ لطیف ابدال ۱۰۴ حمید ابدال ۱۰۵ باقر ابدال ۱۰۶ ساقی ابدال

۱۰۷ محو ابدال ۱۰۸ جانی ابدال ۱۰۹ کالو ابدال ۲۰ محمد ابدال
۲۰۱ قطب ابدال ۲۰۲ بهاءالدین ابدال ۲۰۳ عظیم ابدال ۲۰۴
شرف ابدال ۲۰۵ فخر ابدال ۲۰۶ نور ابدال ۲۰۷ رضی ابدال
۲۰۸ زمان ابدال ۲۰۹ چراغ ابدال ۳۰ منصور ابدال ۳۰۱
مجید ابدال ۳۰۲ درگاه ابدال ۳۰۳ شوقی ابدال ۳۰۴ فریق
ابدال ۳۰۵ سعید ابدال ۳۰۶ موسی ابدال ۳۰۷ روح ابدال
۳۰۸ مراد ابدال ۳۰۹ عون ابدال ۴۰ عنیب ابدال
درباب چهل سلطان اول محمود سلطان ۲ عبدالله سلطان
۳ عبدالواحد سلطان ۴ عبدالرحمن سلطان ۵ عبدالرزاق
سلطان ۶ پیر بهاءالدین سلطان ۷ الیاس الدین سلطان
۸ جمال سلطان ۹ نوح سلطان ۱۰ نور سلطان ۱۰۱ آدمار
سلطان ۱۰۲ یحیی سلطان ۱۰۳ جنید سلطان ۱۰۴ روح
الدین سلطان ۱۰۵ شاه ناصر سلطان ۱۰۶ نوسر سلطان
۱۰۷ عیان بخش سلطان ۱۰۸ رستم سلطان ۱۰۹ جمشید سلطان

۲۰ بابا سلطان ۲۰۱ معصوم سلطان ۲۰۲ طیار سلطان
۲۰۳ عیار فیروزبند سلطان ۲۰۴ محمد سلطان ۲۰۵ کاظم
سلطان ۲۰۶ منصور سلطان ۲۰۷ قاضی سلطان ۲۰۸
سید محمد سلطان ۲۰۹ سید بوالوفا سلطان ۳۰ میر مصطفی
سلطان ۳۰۱ شیخ شهاب الدین سلطان ۳۰۲ شیخ حبیب شاه
سلطان ۳۰۳ حجر باباسین سلطان ۳۰۴ و تاب سلطان
۳۰۵ بادر سلطان ۳۰۶ ایوب سلطان ۳۰۷ فرخ سلطان
۳۰۸ عزیز سلطان ۳۰۹ فوج سلطان ۴۰ طیفور سلطان
۴۰ بر جسم سلطان گفته شد والله اعلم در بیان گل لنگ
جلالی در بیان گل لنگ جلالی میگویند اقطاب طریق
فرمودند که شاه سید جلال چند پسر داشت جواب بگو ۴
اول سید علی ۲ سید معصوم علی ۳ سید جعفر علی ۴
سلطان سید احمد کبیر نام دارد و از همه کوچکتر بود شاه سید جلال
از آنجائیکه خود پیر بود و آن فرزند خود را برد خدمت شاه جمال

چرمینه پوش و لعل شهباز قلندر دلیل آنحضرت شد
و اسم او را شاه سید جلال صغیر گذاردند و گل لنگ خاکی
از او جاری میشود و لاجائی از پیر کامل شنیدم که خود شاه
سید جلال کبیر چراغی بودند پیر شدند و سر گرفتند و تن را
دادند بفرزند خودشان و شاه سید جلال کبیر چراغی شاه
جمال چرمینه پوش بودند و جائی از پیر کامل شنیدم که شاه
سید جلال کبیر از آنجائیکه خود پیر بود سلطان سید احمد
کبیر را بردند خدمت شاه سید علی و لعل شهباز قلندر
دلیل شد و این گفته کوهست و حرمت فقرا و شهباز
قلندر بجا کرده خاکسار واجب است و لازمست گفته شد
در بیان نصب نامه هفت پشت شاه سید جلال که باید دانست
چند پشت میرساند بامام علیه السلام بدانکه شاه سید جلال
ابن شاه سید علی شاه سید علی ابن سید جعفر سید جعفر ابن
سید محمد ولی سید محمد ولی ابن احمد محمود احمد محمود ابن

شاه عبید الله سید عبد الله ابن سید اصغر علی سید اصغر علی
ابن شاه سید محمد ثانی سید محمد ثانی ابن امام علی النقی والله علم
در بیان طلب نشستن بدانکه چون پیغمبر خدا همیشه
در طلب بودند تا زمان چهل سالگی که بحضرت مبعوث برسالت
تشریف فرماشدند تا زمان رحلت در طلب بودند و درویش
باید بداند که وقتی طلب مینشیند چه آیه میخواند جواب بگو
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ
و وقتیکه دوده میزند این آیه را بخواند فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ
بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰىهَا وَلَا یَخَافُ عُقْبٰهَا وقتیکه آتش
دوده میزند این آیه را بخواند اَفَرَءَیْتُمُ النَّارَ الَّتِیْ تُوْرُوْنَ
و وقتیکه دوده را میکند این آیه را بخواند اَللّٰهُمَّ یَا نُوْرَ
النُّوْرِ بِنُوْرِكَ بِالنُّوْرِ فِیْ نُوْرِكَ یَا نُوْرُ و هر کس طلب
نشست سه چیز واجب میشود بروی اول توکل ۲ قناعت
۳ صبر اگر ترا پرسند که فرض دوده چیست جواب بگو

هفت اول پاک بودن ۲ دو رکعت نماز حاجت بجا
آوردن ۳ منزل خود را بشناسد ۴ رو بقبله باشد
۵ علم داشته باشد ۶ حلم داشته باشد هفتم شب نخوابد
و بیدار بودن و ذکر حق تعالی بجا آوردن سؤال اگر ترا پرسند
استاد میان تو بچه بست جواب بگو شک شادی و تلقین
مردان اگر پرسند میان بچند چیز میباید بست جواب بگو
به سه چیز که سه گره باشد اول عهد ۲ بیعت ۳ وصیت
اگر پرسند تعلق بکی وارد بگو عهد از آن حضرت حق
و بیعت از شاه مردانست و وصیت از آن پیرانست و
پیر عهد است اگر پرسند مد میان بستن چیست بگو
آنکه هزار و یکروز بصدق خدمت استاد کردنست و بی اجازت
او از خدمت غافل نشدنست تا هزار و یک منزل فقر جوار
شدنست اگر ترا پرسند که هر یک اشارت بچند سبب است

جواب بگو داشتن اسم اعظم هر روز شاکر بصدق خدمت
استاد کردنست اگر ترا پرسند استاد وقتیکه میان تو بست
چه گفت جواب بگو اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا وَكَانَ اللّٰهُ
عَلِیْمًا حَكِیْمًا از برای مد میان بستن این است آیه
یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا وَ
اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ و پیر باید در میان بستن
و گشودن بگوید وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ نَصْرًا عَزِیْزًا فَتَبَارَكَ
اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ ثبوت چهار پیر و ۴ تکبیر

پیش از آن نوشی تو جام از دست شاه   چهار تکبیر است لازم بر شاه
چهار پیر چهار تکبیر تمام   باش واقف تا شود ختم کلام
پیر اول باب آدم ای پسر   عطسه زد پس گفت تکبیر دگر
پیر دویم هست ابراهیم نام   کعبه اسلام اکرد او تمام
گفت تکبیر علی از عذر چیست   هست او از ملت دین نیز هست

پیر سیم هست شاه عقل کل   خاتم ختم سبیلان سبل
چون بچبرئیل اوفتاده چشم او   گفت تکبیر آن رسول نکته جو
پیر چهارم هست شاه اولیاء   چهار تکبیر ش دم ~~قاپی رسید~~ شد از حق جدا
چهار تکبیرش دم قاپی رسید   قاپیت از جملشان آمد پدید
چهار قاپیست بطریقت دین   گفته حلال مشکل این چنین
صاحب قاپیست شاه اولیاء   شوهر زهرا و صی مصطفی
قاپی اول در شریعت مکه بود   سال یکدفعه خدا بابش گشود
اَللّٰهُ رَبِّیْ وَمُحَمَّدٌ نَبِیِّیْ وَعَلِیٌّ اِمَامِیْ وَالْاِسْلَامُ دِیْنِیْ
وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِیْ وَالْقُرْاٰنُ كِتَابِیْ   قاپی دویم رسول با وفا
گفت من علمم علی بابست مرا   اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا
در حقیقت قاپیست دانی که چیست   چرخ چهارم کو مت زان هیچ نیست
هر که فانی گشت در راه خدا   فانی از خود گشت باقی از ولا
معرفت را داده اند قاپی او   پس رسول باعثست خواندن ولا

درچهارم حضرت صاحب بود احترامش بر همه واجب بود
درحقیقت پیر اول جبرائیل دوئمین میکال سیم اسرافیل
چهارمینش قابض ارواح شد از محبت آن زمان آگاه شد
چهار پیران شهید اول حسین دوئمین روشن علی آن نور عین
سیمین میدان تو مقصود علی چهارمین را نام شد پیر علی حبیب
چهار ابراهیم اول شد خلیل دوئم ابراهیم باشد کرم سیل
سیم ابراهیم ادهم با وقار شاه ابراهیم باشد در چهار
چهار میا اول میا اسلام شد دوئمین میا تنگنه نام شد
سیمین را تو میا کلچپی بدان درچهارم تو میا خاکی بخوان
چهار ولی اول امیر المؤمنین دوئمین هست شاه جمال الدین
سیمین شد بوریا چهارم بدان حضرت صاحب ولی آن زمان
چهار جمال اول که چریین بوش شد درجمال از عشق حق مدهوش شد
سیمین را نور مجرد شادان شه جمال الدین تو در چهارم بخوان

٤

چهار پیر نور اول نور بنال دوئمینش نور کلان با جلال
سیمینش نور سلطان میشمار حضرت نورائی آمد در چهار
بشنو از پیران غایب از نظر حضرت خضر است الیاس آن دگر
سیمینش حضرت عیسی بود درچهارم سهدی آن مولا بود
گوش کن از چهار پیر خاکسار اولش سید جلال تاج دار
لعل شهباز قلندر دوئمین شاه شکر گنج باشد سیمین
چهار مینش ذات باب الحق بود بندهٔ خالص ولی حق بود
چهار پیر و چهار رکنت را شنو ره چنین است مرد میباش و برو
اولاد در شرق است عبد الکریم دوئمین در مغرب است عبد الرحیم
سیمین اندر جنوب عبد الوهاب در شمال عبد الرزاق کامیاب
چهار سلطان را بگویم من و تی اول سلطان محمود با طلی
دوئم ابراهیم ادهم را بخوان سیمین سلطان قاهر تو بدان
چهارمین سلطان علی موسی الرضا انشفیع امتان مصطفی

چهارمین قاپی دم قاپی رسید قابیت از چهلتنان آمد پدید
قاپی دوئم رسول با وقار جبرئیل در در گهش بگرفت قرار
قاپی سیم ابو فاکستر سند شاه اولیاء حیدر
قاپی چهارم ایفقر جزین ابه قاپی موسی است بیاو ببین
انا نحن نحی الموتی سالکانی که شد فنا فی الله
گفت حق دوست باز الا الله ثبوت شصت و چهار پیر
بشنو از من ای برادر گوش دار شمهٔ از فقر در رهٔ خاکسار
شصت و چهار پیرت بود اندر شمار کروه ام تقسیم او در چهار چهار
در شریعت چهار پیرت را بدان چهار پیران طریقت را بخوان
درحقیقت بر تو باشد چهار پیر چهار پیر معرفت را یاد گیر
درمحبت چهار پیر دیگر است چهار پیرت هم شهید بهتر است
چهار پیرت نام ابراهیم شد چهار پیرت در میان تسلیم شد
چهار تن باشد ولی با جلال چهار پیر دیگرت باشد جمال

چهار پیرت نام هر یک نور شد چهار پیرت از نظر مستور شد
چهار پیر خاکسارت را بگو چهار پیر و چهار رکنت را بجو
چهار سلطانت در فقرت بدان چهار پیر واجبت را کن بیان
گر بگوئی نام ایشان سر بسر از برای خدمتت بندم کمر
ور نباشی واقف از این گفتگو نی تو را فقر بود نی آبرو
جواب بگو
ای برادر هوش دل با من بدار تا بگویم نام پیران آشکار
چهار پیرت در شریعت شد خلیل موسی عیسی محمد شد دلیل
اول از پیر طریقت مرتضی دوئمین باشد امام مجتبی
سیم از پیر طریقت شد حسین جعفر صادق چهارم نور عین
چهار پیر در حقیقت لازم است عابد باقر موسی کاظم است
چهارمین باشد علی موسی الرضا کمرهان را در جهان شد رهنما
چهار پیر معرفت باشد نقی دوئمین باشد نقی عسکری

مت تو لا بهشت و چهار کن | اژدر نفس را مهار کن
تا نه پنداری که بدام بلا | نشوی مبتلا ز رنج عنا
مور شاخش بران بشاخش هست | پادشاه در فراز تخت نشست
اینست اثبات پوست درویشان | که نمودیم در بر ایشان

بدلیل آیه کریمه

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ

کرسی طریقت شاه سید جلال

شاه سید جلال فرزند شاه کرخی شاه کرخی فرزند عبد اللطیف عبد اللطیف فرزند شاه کتب شاه کتب فرزند سرخ ابدال سرخ ابدال فرزند شاه حیدر شاه حیدر فرزند عاقل ثانی عاقل ثانی فرزند شاه مولانا شاه مولانا فرزند شاه میر قلندر شاه میر قلندر فرزند شاه سید جعفر شاه سید جعفر

فرزند سید جعفر ثانی سید جعفر ثانی فرزند امام علی النقی

در باب هفت رنگ شهباز اسامی اینست

اول تسلیم شاهی ۲ بادل شاهی ۳ ابراهیم شاهی ۴ شاه پیر پناهی ۵ کریم شاهی ۶ محمد شاهی ۷ نور شاهی حقانی خود پادشاه بود و باقی برامری مشغول بودند سدای قاپی دار نورانی چابدار جمال الدین ساعدوار شاه عیسی کلیددار موسی دانیال کفکیر دار شاه حسین کچکول دار دورانی قرقان دار بورانی آب هم دار سدارسی جاروب دار جان پانی کل صفادار جبیل آتی دربانداز زندیلی حسابی دار نهال کالی تشریفدار دولت آتی قوچیدار شمار طریب موزوردار جانی مکان نگدار

کرسی شاه چراغ

ایکه هستی زخاک ارجها | سالک مسلک جلالیها
کوشش کن این طریق را ز من | تا نگردی تو ذلیل اهل زمن

چهار پیر واجب سازم بیان | میکنی تقلید هر کس هست آن
دو یمین پیر دلیلت ای جوان | پیر ارشادست سیم تو بدان
در حقیقت پیر چهارم بایدت | گر تو را ارکان فقری شایدت
گر بخاهی پیر تقلید مرا | میرزا حسن آذر رستم من رها
لنگ از جبت علی پوشیده ام | ساغر از شمشیر علی نوشیده ام
خدمت سید نور الدین ایستاده ام | سر بدرگاه حقیقت داده ام
کیست طالب قابل این کفنها | خادم شمشیر تا شود رضا

اثبات پوست

گر بپرسند که پوست تخت از کیست | که به بالا کسی بزیر از چیست
پوست تختی که مسند فقر است | اصلش از فوج جنت الماوا ست
گوسفندی برای قربانی | بدل آن گل گلستانی
بفرستاد خالق اکبر | بخلیل آن شه کرم گستر
که بسازد بجای اسمعیل | ذبح او را برای رب جلیل
عارفانیکه پوست تخت نشین | کشته اند طریقت آئین

چونکه قربان شد در این ماوا | پوست او گشت مسند فقرا
از ذبیح زمان بدست رسول | بعد از آن چون رسید بدست بطول
به امام تمام ای حادق | بر سید است بجعفر صادق
او کرم کرد سوی عبد الله | بطریق سلوک اهل فناه
چهار ارکان شش جهت در پوست | ده و دو برج اندرو نیکوست
چهار ارکان که چهار رکن بود | گر نداند کسی دو رنگ بود
سرخ سبز و سفید تا به سیاه | یاد گیر آنکه تا شوی آگاه
اولینش حمل در آخر حوت | این چنین گفته اند اهل ثبوت
تحت فوقست هم یمین و یسار | قبله اش پوست را نکو مقدار
چهار هر فرگه شده سا هر پوست | معنیش یک بیک شنوا ید دوست
پی او باش خاطر استاد | داشتن واجبست در ارشاد
و رمزی ز وحدت ذاتست | باد آر آنکه نفی اثباتست
پس ساکت شدن ز دانائی | نزد هر شد اگر تو دانائی

سالکم چون به پیش اهل نظر   کنم از راه کرسیت مخبر
تا تو واقف شوی که پیرت کیست   رهبر رهنمای امرت کیست
اول آنکس که پیر پابرجاست   بفقیران دلیل و راه نماست
مخزن علم حلم اسرار است   صاحب تخت تاج دستار است
گل گلزار حیدر کرار   هست شاه چراغ با اسرار
آن محیط یگانه دوران   هست نور دو چشم شاه زمان
آن دیگر نقد شاه کلشیر است   زانکه بر خلق عالم آن پیر است
شاه کلشیر نقد باقر شاه   آنکه روشن بود بخلق اله
باقر آن شهسوار با اجلال   هست فرزند نسل شاه جلال
آنهم از راه عزت اقبال   هست فرزند عیسی قتال
شاه عیسی که خلق را جان است   نور چشمان عبدالرحمن است
چون خدابخش باب آن شاه است   آنهم از سر فقر آگاه است
عبدالرحمن که هست حسن باب   هست فرزند شاه عبدالوهاب
شاه عبدالوهاب برگزیده دین   هست فرزند شاه قطب الدین

قطب الدین نور چشم شاه جنید   که فلک در کمند او شد صید
آنهم از راه عزت تمکین   هست فرزند شاه نور الدین
نور الدین شاه شد بروز ازل   نقد سید محمد است اول
پدرش شاه محمد است کریم   پی رو دو نشان ابوسعید علیم
باب آن شاه محمد قوس است   خازن علم صاحب سر است
پدر تاجدار آن سرور   هست سید جلال الدین حیدر
آن گل بوستان مصطفوی   لاله گلستان مرتضوی
صاحب تخت تاج دستار است   بفقیران امیر سردار است
لیک در کارها کز براد   نشود بی مرید کس استاد
نقد سید جلال الدین حیدر   که بود تاجدار هفت کشور
باشد از آفتاب روشن تر   هست فرزند شاه دین حیدر
پدر تاجدار آن دانا   هست سید شریف بوذرنا
پدر تاجدار آن سرور   هست سید حسین خوش منظر
سید حسین است از ره تعظیم   نقد سید محمد از تکریم

او هم از فضل کردگار کریم   هست فرزند سید ابراهیم
پدر تاجدار آن سرور   بر یقین دان که هست سید جعفر
پدر سید آن یقین میدان   هست سید محمد از دل جان
آن دیگر نقد سید اسمعیل   هم بحق باید او بود بدلیل
پدر تاجدار آن سرور   سید احمد بود گزین بشر
باب آن شاه را تو نیکو دان   هست سید غزال از دل جان
باب آنست سید ابوالقاسم   که بر ایشان تو را بود لازم
باب آنکه یقین بدان نور است   حمزه گوید کلام مشهور است
پدر نامدار آن سرور   که بد از آفتاب روشن تر
پیشوای تمام خلق خدا   موسی کاظم امام رضا
چون امامت به شان شان لایق   آن دیگر بود جعفر الصادق
عالم و علم و اول و آخر   بوالعنایت محمد باقر
پدر نامدار آن سرور   بود زین العباد خوش منظر
باب عابد بود حسین علی   که ز نصر من الله است جلی

آن علی ولی که شیر خداست   آن بفرمان خالق یکتاست
جمله ایشان که نام مشهور است   عهد ایشان ز شاه مردان است
شرح این قصه اینچنین باشد   گر سر خاکسار این باشد
دیگر آنهم رسید دست بدست   رفته رفته بجمله ایشان پیوست

اثبات پنج تاجها

اول از تاج بشنو ای دانا   پنجتاج است نزد اهل وفا
اول از آدم صفی الله   که شده قالبش ز روح آگاه
جبرئیل آمد از خدای مجید   بهر او آورید تاج سفید
چون بتاج خدای محرم شد   زان سبب سرفراز عالم شد
تاج دویم ز بهر نوح آمد   جبرئیل امین فرود آمد
تو بنه بر سر ای گزینه جهان   تا بیابی خلاص از طوفان
تو بنه بر سر و مشو دلتنگ   تاج تو هست تر ز خاکی رنگ
تاج سیم ز کردگار جلیل   جبرئیل آورید بهر خلیل
تو بنه بر سر و ببر قربان   رو و فرزند خود بکن قربان

بدلیل آیه

اِذْ نَادَیٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا　　عارفی شد را عیان فرماکه حیست

صاحب شد را بیان بنماکه کیست　　قاب قوسین است و قوم منزلیست

بدلیل آیه

میشود آسان در آنجا مشکلات　　فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ

کر بپرسند قاب قوسین از کجاست　　نسبتش با دو تمین منزل چراست

منزل سیم جهار اشراست　　بدلیل آیه　　هر که این معنی نداند غافلست

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ　　نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْیٰهَا

منزل چهارم بود قفل و کلید　　معنیش را کس نداند جز مرید

کر مریدی معنیش را باز کو　　صاحبش بی شبه و انعام کو

بسم الله الرحمن الرحیم

منزل پنجم وفا باشد وفا　　کز وفا جان و دولت یابد صفا

کر وفا بد بود احمد انبود　　کر وفا نبود ارادت را چه سود

کر به بندی در وفاداری کمر　　میشوی از پنج منزل با خبر

خود ارادت میشود پابند کی　　در وفاداری مکر یکسر شوی

کر شوی از پنج منزل با خبر　　کر خبرداری نباشی در حضر

وَمَنْ اَوْفیٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللّٰه

خا

خاکسار از دو دمان حا نیم　　صادقم تسلیم از حقا نیم

ثبوت شیرینی چهلتن

~~نکته کوش کن ز شیرینی　　کم ز شاه مکن تو خود بینی~~

روزی از روز شاه والا　　زد قدم بر فراز عرش و سما

ناکهان دید کنبدی عالی　　سبز رنگی ولی بُدَه خالی

نه رهی داشت نه در و دیوار　　کرد احمد در آن زمان تکرار

بار الٰها عیان نما تو به من　　تا که واقف شوم بوجه حسن

تا که از غیب نکته چند　　کوش احمد رسید و شد خورسند

کفت چون نیست کیستی بر کو　　این زمان از حیش را بر جو

کفت احمد رسول هر دو سرای　　سیّد القوم سرور الفقراء

کفت پیغمبری ولی ای شاه　　ما همه بندگانیم از　　الله

چون شنید احمد خجسته لقا　　کرد تکرار باز در آنجا

که منم خادم حقیر فقیر　　بر کزیده ~~شهی از همه کبیر~~ تمام خورد و

در جهان دم به امر رب جلیل　　وا شمار غیب در بر و خلیل

تا که شایسته جهان کردی　　سرخ روی جهانیان کردی

قاپیش را چهار دان باهشت　　هر کدامی بنوع دیگر کشت

تاج چهارم ز خالق سرمد　　جبرئیلش رساند بر احمد

تو بنه بر سر ای کزینه بشر　　سبز رنگست تاج ای سرور

که خدا خوانده است بر دو سرای　　سیّد القوم سرور الفقراء

یافت آن تاج نقش اهل یقین　　کشور فقر و دانش آئین

پنجمین تاج قرمز حیدر　　آمد از نزد خالق اکبر

امر شد از خدا به پیغمبر　　تو بنه تاج بر سر حیدر

تو بنه تاج بر سر آن شاه　　که بشی خوانده ام ولی الله

مصطفی تاج بر سرش بنهاد　　فتح هر کار را بدستش داد

شکل آن تاج را شه مردان　　داد آندم بحضرت سلمان

آن دکر بر سر بشیر بنهاد　　دادش از راه معرفت ارشاد

دست بر دست آمد از ایشان　　تا که شد تاج مال درویشان

هر که درویش باشد او را نام　　کوشمالی کشیده در ایام

در

در طبیعت فرشته باشد آن　　تاج را دان تو مال سربازان

هر که سر در ره خدا بدهد　　میتواند که تاج سر بنهد

اینست اثبات تاج درویشان　　که نمودیم در بر ایشان

بدلیل آیه

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْمَلِکُ الْحَقُّ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ تَاجُ تَجَنُّدٍ

رَأَیْتَ مُجَنَّدًا نَضْرَةً وَسُرُورًا　　اثبات پنج منزل

کوش کن ای عارف صاحب کمال　　پنج منزل از زبان اهل حال

ایکه بر خود کار مشکل میکنی　　کفتکو از پنج منزل میکنی

پنج منزل هست پیدا و نهان　　نزد عارف جمله کی باشد عیان

لیک باید مرد منزل رس بود　　عارفانه ساقی مجلس بود

کس بدعوی صاحب منزل نشد　　هر کسی کو نیست هر دل ولی نشد

در طریقت آنکه صاحب دولت است　　کز از خود همین راه منزلست

عارفان چون پنج منزل طی کنند　　مرده صد ساله از دم حی کنند

شد مخفی منزل اول بود　　لیک آنجا بار خر در کل بود

صادقا صبر کن تو چندین سال   تا که واقف شوی ز حضرت آل

بدلیل آیهٔ کریمه   وسقاهم ربهم شرابا طهورا   در بیان شوی شیریز

روزی از روزها شه والا   زد قدم برفراز عرش و سما

ناگهان دید گنبدی عالی   سبز رنگی ولی بُنَد خالی

نه رهی داشت نه در و دیوار   کرد احمد دران زمان تکرار

بار الها عیان نما تو بمن   تا که واقف شوم بوجه حسن

تا که از غیب صدای چند بجنگ   گوش احمد رسید رنگ برنگ

گفت چو نیست و کیستی برگو   این زمان راز خیش را بر جو

گفت احمد شفیع هر دو سرا   سید القوم سرور الفقرا

گفت پیغمبری ولی تو بماه   قولهم ربهم عزیز الله

چون شنید احمد خجسته لقا   کرد تکرار باز در آنجا

که منم خادم حقیر فقیر   برگزیده تمام خورده کبیر

پس چه اندم بحکم حق قدیر   در چه واشد بحکم حق و بر

چهلتنان جمع جهان یکبود   همه یکرنگ نور حق تک بود

صندلیرا ننهاده پس چه بزیر   جام آورد خواند خود تکبیر

دید یکدانهٔ مویز آنجا   مز محل کرد آن شه والا

اولا داد بنور نمال   بسکه او بود صاحب احوال

دویمین داد بر شهاب الدین   بسکه او بود صاحب تمکین

سیمین داد بر شه عبد الله   کاخ شد دولتش بهر دو سراه

نور ننگ بود طالب سلطان   قاضیم بود در زمین و زمان

محمد علی بود شاکالو هم   بود عاقل علی هم رستم

شاه شاکر نبود باعزت   دررهٔ فقر بود با خدمت

همچه گچکول کو علی سرباز   عین علی عون علی یل ممتاز

شیر ابدال مست و قاهر مست   از خودی رست و با خدا پیوست

شاه کلشیر هم کله تراشی   سید احمد کبیر دان او باشی

بود عارف علی شه والا   چون شرف بود شاه هر دو سرا

تا که صادق علی بجسته خوش   بار او میکذشت از پس و پیش

بود قادر علی بحق الحق   همچه بادر علی بدی بر حق

حب علی مهر علی هم ظاهر   جعفر میر مست و هم ناظر

در درون شد همان زمان حضرت   چهلتنان بود جمع در خدمت

یک چهل بود هر چهل یک بود   همه یک رنگ و نور حق تک بود

همه گفتند ایشه والا
~~گفت ایشافع گناه...~~   کن ترحم با بهر دو سرا

صندلی چون نهاد در بر زیر   جام آورد گفته شد تکبیر

دید یک دانهٔ مویز آنجا   مز محل کرد شد تیز آنجا

جام بگرفت و داد بر هر یک   درد نوشید مصطفی بیشک

اولش داد بر شهاب الدین   زانکه او بود صاحب تمکین

دویمش شاه عبد الله   قاف شد دولتش بهر دو سراه

نور ننگ بود طالب سلطان   قاضی آن بود در زمین و زمان

بود عاقل علی رستم هم   محمد علی شاه بود کالو هم

شاه شاکر نبود چون بیعت   در رهٔ فقر بود با خدمت

شاه کلشیر پیاله کرد ... نوش   نوش کرد و ... رسید اندر هوش

بود کله شیر هم کله تراشی   سید احمد کبیر دان او باشی

چون شرف شاه بود در دو سرا   بود عارف علی شه والا

بود عارف علی بحق ملحق   چونکه بادر علی بدی بر حق

چونکه ظاهر نبود باطنشان   همه چهلتنان یکی میدان

شیر ابدال مست و قاهر مست   از خودی رست با خدا پیوست

همچه گچکول کو علی سرباز   عین علی عون علی یل ممتاز

نور علی ... آنشه خجسته لقا   تا که ظاهر نبود آن مولا

حب علی مهر علی و هم ظاهر   جعفر میر مست و هم ناصر

چونکه روشن بدان تو نور علی   باطن چهلتنان بُد از ازلی

زانکه سلطان با طلی لقبی   که ز محمود داشت او نسبی
اول چهلتن از شهاب الدین   تا بحق باطلی به یقین
~~اول چهلتنان ربوعلی~~   ~~زانکه او بود راز دار ولی~~

گر تو واقف شدی ز شیریز   عارف حق تو حق ببیز

چونکه سید جلال الدین حیدر   ختم آمد بچهلتنان یکسر

اینست اثبات گنبد خضرا   چهلتنان را همین بود ماوا

هر که شیرین علم بکند   باید این نکته را رقم بکند
تا بدانند عارفان بلاد   از که ما نکاست در جهان ارشاد
گر بخوانی تو چهلتن ایدرویش   گر روی بهشت میخوری صد نیش

لازم و واجبست تا دانی   گر بخوانی یقین غزل خوانی

تا که ظاهر شود باطنشان   جلگی جمع بود در میدان
نور علی بود آن خجسته لقا   تا که ظاهر شود آن مولا
تا که روشن شود نور علی   خاتم چلتنان بود از ازلی
بود محمود پاطلی لقبی   که ز محمود داشت او نسبی
اول چلتنان ز نور علی   زانکه او بود راز دار ولی
تا که سید جلال الدین حیدر   ختم آمد بچلتنان یکسر
اینست اثبات کنید خطرا   چلتنان را همین بود ماوا
هر که شیرین علم بکند   باید این نکته را رقم بکند
گر نخوانی تو چلتنی ایدرویش   گر روی پیش میخوری صد نیش
لازم و واجبست این دانی   گر ندانی یقین غزل خوانی
آنچه پیر طریق فرموده   غافل آنکس که ره نه پیموده

بدلیل آیه کریمه

وَسَقَاهُم رَبُّهُم   شَرَابًا طَهُورًا

درباب لنگ

اول از لنگ میکنم انشا   بطریق روایة فقراء

نزد

نزد دانا شنیدم شاها   سند معتبر بهر ماوا
جمع چلتنی میان آن گنبد   تشنه کامند آل آن احمد
دید ایشان تمام عریانند   در ره دوست بیک فرمانند
امر حق شد چنانچه بر احمد   داشت چندان مراتب آن سرمد
کرده دستار خیش را پاره   داد بر چلتنان بیک پاره
چون بچلتنی رسید این دستار   شاه ملکیت ساقی ابرار
بعد از آن رتبه یافت عبدالله   دست بر دست تابعین الله
بعد از آن رفته بامر ودود   برسید است دست آن محمود
هست محمود پاطلی لقبی   که ز محمود داشت او نسبی
کرد این رسم در جهان ظاهر   گشته ظاهر بقدرت قادر
شد میان جهانیان این باب   لقب لنگ با همه اسباب
هست درویش سالک دوران   مانع از چلتنان یقین بجهان
اینست اثبات لنگ ایدانا   روش مسلک جلالیها

لنگ بالا لنگ زیر و لنگ شرع مصطفی   لنگ بستم محو گشتم ترک کردم غیررا
اختیار فقر کردم تا بیابم فقر را   از خودی رستم تا که بینم غیررا
هر چه داری صرف کن در راه هو   لَن تَنَالُوا البِرَّ حَتَّى تُنفِقُوا

بدلیل آیه

مِمَّا تُحِبُّونَ وَمِمَّا تَعلَمُونَ   اِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمًا

بیان خاک نامه

بشنو اینجا کار اهل جهان   قصه خاک همچه روح روان
یک نجات آب که دیدم از خاک   تا دل عاشقان شده چون پاک
خاکیانی که خاکسارانند   جمله در رشت خاک پنهانند
همچه چون شیر میرت اندر خاک   پیر پیغمبر اند اندر خاک
خاک ماوای پادشاهانست   خاک موجود میر سلطانست
چشم زمزم آمده از خاک   این نباتان سرزده از خاک
آدم از خاک آمده بظهور   خاکسار نشانه از طور
گر تو هم هستی از جلالیها   بایدت کرد خاکساریها

لاف

لاف مردی مزن بر وخدا   سنگ سرمه شود ز بهر جلاه
قصه خوانی کند که درویشم   می زند نیش بر دل هر ریشم
سالکانیکه بوده اند درویش   میخورند نیش و آئم از پس و پیش
خاکسار بوده اند بجهان   دیده اند صد هزار سر عیان
سالکی کو شود ز هر پوشی   در جهان گر شود سرپوشی
نه هر آنکس که نوحه خوان باشد   در صفا جمله سالکان باشد
بعد از آن رفته رفته بامر ودود   برسیده است دست آن محمود
هست محمود پاطلی لقبی   که ز محمود داشت او نسبی
کرده این رسم در جهان ظاهر   گشته ظاهر ز قدرت قادر
چون ز محمود رسید این برها   نزد ارباب اهل فقر غنا
شد میان جهانیان این باب   لقبه لنگ با همه اسباب
چونکه شد اثبات لنگ از این   جبرئیل آورد بر احمد خبر
گفت باشید که ای عالی جناب   حق تو را فرموده ای در خوشتاب

لنگ باید دایما اندر برت — چونکه باشد اولین منزلت
هر کرا دیدی که از جان شایق است — این سخن بنما که بر وی لایق است
سالک آنست که خاکسار بود — از خلایق طمع مدار بود
هست درویش سالک دوران — از جملتن باندهٔ است بجهان
مالکانی که از پی مالنند — جمله قاصدند و دجالنند
اینست اثبات لنگ ابدانا — روش سلک جلالیها
هر که بگذشت در جهان از خویش — میتوان گفت میشود درویش
چند گوئی که سالک راهند — از علومات علم آگاهند
قصه خوانی کنی که درویشم — می نه بیش بر دل ریشم
اصل درویش از فقیران است — سالک راه خاکساران است
شه هر انکس که از عجم خیزد — خویش را با جلالی آمیزد
کنج عالم در دل خاکست — اصل آدم و انبیا خاکست
صابرم خاکسار درویشان — بندهٔ هستم غلام درویشان

اثبات کودک ابدال جلالی

نکته

نکتهٔ گوشکن ز درویشان — تا بیابی رموز از ایشان
گر تو خواهی ز راه فقر نشان — خدمت پیر خود بکن از جان
خدمت اهل حق چه بنموس — باش روشن چه شمع در میدان
نکتهٔ کودکان ابدالان — بلکه اثبات میکنم از ایشان
نکتهٔ کودکان ز بنده شنو — تا نباشی سفیل و سرگردان
گر ز پیر مریدت پرسند — از که مانده است اندرین دوران
بود شاگرد جبرئیل امین — هست استاد او شه مردان
کودک ابدال را سه پیر بود — گر به پرسند هر سه را تو بخوان
نام آن هر سه پیر عالیشان — آدم نوح موسی عمران
پنج چیز است کسوت فقرا — وقف کردند بکودک ابدالان
پوست تخت و نفیر کتف انداز — کفن رشته را زایشان دان
صاف سلمان صاف از سلمان — برگ سبز بر به چلتنان
خدمت پیر خود بکن از جان — همچه برگی که برده بود سلمان

عیش و نوش است در حیات جهان — آخر نیش یکی حیات بدان
گر بدانی تو توبه و تلقین — عاجز و مضطر و سرگردان
از حسین نقطهٔ اسمی باشد — گر تو خواهی ز راه فقر نشان

بدلیل آیهٔ کریمه

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ — اثبات شیرینی

گوشکن از ثبوت شیرینی — کنم انشا کنی تو خود بینی
اصل شیرینیم ز احمد ماند — شب معراج چون براق براند
تا رسید او بگنبد بیدر — که کلید دار او بدی حیدر
دست بر در زد و سلامی گفت — شخصی آمد باو کلامی گفت
که تو کیستی و کیست خالق تو — چیست اسرار غیب لایق تو
گفت من احمدم و پیغمبر — ابن عم کنندهٔ خیبر
در تو بگشا بروی پیغمبر — دین اسلام را منم رهبر
گفت پیغمبری نمیدانیم — بندهٔ حق سلیم الله هم
باز برگشت این مبالغه گفت — مصطفی شریف چون در گفت

که منم خادم حقیر فقیر — گوش کن انچه میکنم تقریر
چونکه خواندش خدا بر و سر آ — سید القوم سرور الفقرا
باز شد در بامر قادر حق — مصطفی پیش چلتنان از پی
یک چهل بود هر چهل یک بود — همه یکرنگ مصطفی تک بود
بنهادند کرسی آنان — که توئی بتر از زمین و زمان
چون نهادند طشت زر بر پیش — نور باید تا بفرق سر پیش
مصطفی دید دانه در جام — مر محل کرد کردگار انام
هر یکیرا بداد شیرهٔ آن — دردو آن ماند در ذخیرهٔ آن
دردو نوشید مصطفی شریف — باز برگشت از ره تشریف
رفت در جمع چلتنان یکبار — کرد بیعت درون گنبد نار
که تو هستی سید و سرور — شاهد هم شهود زان اکبر
در کتب هست نام تو ابرار — چون رسول امین صدر قرار
عهد و بیعت نمود هم اقرار — لنگ بستند چلتنان یکبار

هرکه دانست اهل حال این را — روشن مسلک جلا لیها
این تعلق بدست او باید — بجز او هرکس نشاید

اثبات کل

باز گویم ز فقر تا بدروش — گر خبردار از طریقت خویش
تا به پرسم ز کسوت کل خویش — که نماند دل تو در تشویش
این کل کسوتی که از فقر است — شمه از ولایت مولاست
رفت پیغمبر خدا بسما — تا رسیدش بگنبد خضرا
یک ندا آمد ز خالق اکبر — که تویی ختم جمله پیغمبر
سکه آمد بهمان نشان نبی — ستر باشد به پیش تو مخفی
ستر ماهست ولایت حیدر — این مقامست چهلتنان یکسر
تو بزن شصت شان آن سرور — چهلتنان را بجان و دل بنگر
تا نبی شصت زد بکتف علی — کین ولایت ز شست ازلی
داد مولا ولایتش بحسن — بعد از آن هم رسید است بحسین

داد او را حسین بزین العباد — که فلک هم بر کمند صید افتاد
بعد از آن رسید بسوخته علی — سوخته علی هم بداد بحیدر علی
داد حیدر علی به بهار علی شاه — آن دیگر هم سپرد بداد علیشاه
داد علی داد رواج کنج علی — او هم چون سپرد بمقصود علی
داد مقصود علی بسید جلال — داد در هند سکه را بجلال
داد او هم بمجرد علی — کشته عشق بچشمه ازلی
کشته شد صد هزار چون میت — همه با اصل و با نسب سید
شاه کرده بخاری پر آتش — رفت سید جلال در آتش
شاه گفتا بخاری استند — دور آن دشمنان بنشستند
تا سه روز بخاری میکرد راز — تا در آن بخاری کرد دید باز
دوده در پیش روشن عریان — مینمودی تلاوت قران
شد درون بخاری پر از گل — سر گلها نشسته بود بلبل
لنگ بسته فینه بر کرش — سکه اش بود شحنه کل بسرش

شد خروشی درون گنبد نار — گشت روشن با چه صد قرار
شد نطق نور چهلتنان یکبار — هم رسول انام با اقرار
لطف از غیب این ندا در داد — کل شیء لواحد القهار
مست رندان عارف هوشیار — عاشقان جنون با اقرار
واقفند از طریق منزل دار — پیر ارشاد صاحب دستار
هرکه شیرینی علم بکند — باید این نکته را رقم بکند
که چنین داده اند مرا ارشاد — تا بدانند عارفان بلاد
حق بدهد فرصت صغیر و کبیر — از دم شاه اولیاء تکبیر
هم به بخشا صادق ایدا ور — تا شود روسفید در محشر

وسقاهم ربهم شرابا بدلیل آیه کریمه طهورا یطاف علیهم بکاس
واللهُ غالبٌ علی امره ولکنّ اکثر الناس لا یعلمون
ولما بلغ اشده آتیناه حکما و علما و کذلک
نجزی المحسنین

یعنی دوده
اثبات کل صفا
یالنک

ما پلنگ حیدریم و کل صفا در چنگ ما — جلوه طاوس دارد دوده شرنگ ما
از برای دیدن روی تو اندر جلوه است — این دل پر درد ما و ناله آهنگ ما
جان فدایت میکنم ای شهسوار ملک دین — زانکه باشد در دو عالم سرور فرهنگ ما
کل صفا را ما چنین مانده است از قنبر علی — تا نشاید در راه یزدان دوده فرهنگ ما
کل صفا نامه بخوانم من ز روی یادگار — تا بماند در جهان این یادگار از رنگ ما

اثبات شیر قلا به فقر

ایکه هستی فقیر صاحب حال — گر ز قلابات کنند سؤال
کو که سید جلال الدین حیدر — پسر رافت همچو قرص قمر
سید احمد کبیر نامش بود — بر شراب طهور جامش بود
صاحب کشف قابل و مبین بود — واز کرامات صاحب آیین بود
ساخت قلابه بدانش خویش — کشف این زینت تن درویش
گفتم این هم نشانه از ما — زینت دست جمله فقرا
کودکان این صفات چون دیدند — همه خوشنود شاد گردیدند

گر تو اندر راه حق آگه شوی — کی شوی گمراه اندر ره شوی
چون مقام فقر باشد چهار چهل — تا بگویم یک بیک ای اهل دل
اول آنکه بگذری از خویشتن — در دویم فارغ شوی از ما و من
باب سیم رو توکل پیشه کن — در چهارم از بدان اندیشه کن
باب پنجم با همه خلق جهان — با تواضع باشی تا یابی امان
در ششم بگذر تو از ما و منی — تا تو را مردم بگویند آدمی
باب هفتم کبر بیرون کن ز سر — راه این با تو بگویم سر بسر
باب هشتم نفس را ده گوشمال — بهر طاعت پشت خم کن چون هلال
در نهم بگذر تو از فسق و فساد — هر چه خواهی راه حق را باش شاد
در دهم غیبت مکن با هیچکس — گر تو مرد عاقلی بشنو نفس
در ده یک
یازدهم کرم باید در نفس — گر تو داری راه حق حق کن نفس
در ده دو چشم بد با کس مبین — در ده سه رو با کامل نشین
در مقام چهارده امر و کار — ترک باید کرد از دزد و قمار
در

در مقام پانزده ستار باشی — شانزده از غیر حق بیزار باشی
هفده
هفدهم باشی چه شمع با فروغ — در مقام هجدهم کم گو دروغ
نانزده در علم دانش باخبر — تا تو را مردم نخوانند بیخبر
در مقام بیستم آور نماز — در مقام بیست یک رو در نیاز
بیست و دو فقر فقیری پیشه کن — راه را دیدی تو فکر توشه کن
در مقام بیست و سه کسب حلال — جهد کن تا شوی از اهل حال
بیست چهارم بگذر از غیر شرار — در ره مطلوب شو ای هوشیار
بیست و پنج تو رضای حق بجوی — گر تو خواهی نزد مردم آبروی
بیست ششم بگذر از خود و خواب — مردمان غیبت نگویند در جواب
بیست و هفتم دیده را نادیده کن — کار نافهمیده سنجیده کن
بیست هشتم سیرت پاکان گزین — بیست و نهم با خردمندان نشین
در مقام سی اگر مرد رهی — ترک باید کرد فعل گمرهی
سرو یک خوشحال باشد از تو پیر — سرو و افتاده کانرا دست گیر

ریختند اهل هند بر پایش — پادشاه و زیر سلطانش
رو نهادند به پای آن سرور — جمله گشتند شیعه حیدر
شتر ابدال مست و قادر مست — از خودی رست با خدا پیوست
ماند اثبات کل رسید جلال — گر تو هستی فقیر صاحب حال

گفت سید احمد حدیث معتبر — گوش دار ای دیده ای اهل بصر
نیست غیر او بدان فرد احد — الذی لیس له کفوا احد

اللهم صل علی محمد و آل محمد — بدلیل آیه قل یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم — و آل ابراهیم انک
حمید مجید

در بیان چهل و چهار مقام فقر

یاد دارم من ز پیران کهن — بشنو ای طالب نواز من این سخن
تو همی خواهی که گردی باخبر — همچه مردان راه حق گیر از پسر
چهار نفس خویش را باید شناخت — هر که او نشناخت عمر خویش باخت
جمله اندر جسم تو پیدا بود — آنکس داند که او دانا بود
بشنو

بشنو از آفاق انفس این زمان — تا کنم در نزد تو یک یک بیان
مطمئنه شد مطمئنه بعد از آن — سیمین اماره باشد این بدان
چهارمین لوامه آمد در وجود — این سخن از عارفان باید شنود
بشنو از من از صفات غیب دان — از سر و گوش و دو چشم و از زبان
آسمان باشد سرت ای مرد کار — هر دو گوش مشرق و مغرب شمار
چشم تو خورشید باشد در وجود — پس زبان در ذکر حق باید کشود
این بدن باشد زمین در راه حق — پس کواکب دانش آمد در سبق
علم حق دریای بی پایان بود — نزد نادان کجا آسان بود
بعد از آن بشنو سلوک اهل دین — آنچنان رفتند در راه یقین
دل از این دنیای دون برداشتند — جیفه را بر خسان بگذاشتند
گوشه کردند ایشان اختیار — همچنان رفتند آن مردان کار
گر مریدی طالب برخیز زود — بگذر از دنیا و از بود و نبود
مرشد کامل طلب کن تا تو را — میرهاند او تو را از ماجرا

احمد محمود ابن سید عبدالله ابن سید اصغر علی ابن
سید محمد ثانی ابن امام علی النقی

اثبات سنگ

بعد از آن سنگ را کنم بنیاد — کین چنانی که جمله مانند صاد
بشنو از من حکایتی یک چند — تا نه یفتی تو در بلای گزند
این چنین گفته اند اهل جهان — یک بیک نزد عارفان به عیان
عمر عنتر شدند جمله روان — بهر جنگ شه جوان مردان
جبرئیل آمد از خدا به نزد نبی — گفت این قصه را عیان جلی
حضرت مصطفی رسول انام — بود سه روز روزه در ایام
طاقتی چون نبود آنشه را — بهر آن کار بر حبیب خدا
سنگ بر ناف خویشتن بربست — دو گروه را بر وی او پیوست
بعد از آن کار خویشتن کردا — کر شفق جمیع بحر بها
در حدیث صحیح دویم ماه — در قصص قصه‌ها سر تا پا
بستن سنگ کشتن نفس است — کافر نفس را در این پند است

دو گروه را عیان کنم اینجا — بهر خاصان حضرت مولا
اولینش شریعت نبوی — دوییمش طریقت علوی
معرفت نطق صاحبش دانی — در میانش حقیقت ذاتی
اول سنگ نام الله است — دوییمین جمله قل هو الله است
خطبهٔ لا اله الا هو الله — بر سیوم است دست عبدالله
بعد او عارفی بکر بربست — بر سیوم است جمله دست بدست
اینست اثبات سنگ ایدانا — روش مسلک جلالیها

بدلیل آیه

یا کریم یا محسن یا کثیر الخیر یا ذا المعروف بالتکرم
یا قدیم الاحسان — نو عدیگر اثبات سنگ قناعت

چون سؤال تو ابجید خصال — شد زنگ بندی آنشه امثال
یاد گیر انگه تا شوی عارف — نیست هرکس از این سخن واقف
مینمایندی روایت را — نقد بهتر این حکایت را

در مقام سر وسته صید دولت — هر که این داند مراد شو حاصل آن
سر و چهارم گر همی خواهی نظر — بر خدمت باید بستن کمر
سر پنجم راه مردان پاک گیر — سر ششم از پیر خود آداب گیر
سر هفتم بگذر از آزار کسی — سر هشتم پاک باید در نفسی
سر نهم با هیچکس حجت مکن — در مقام چهل تو گفته کم بکن
چهل و یک تو بی وضو هرگز مباش — چهل و دویم از بدان بیزار باش
چهل و سیم با خدا خوشنود باش — چهل و چهارم با تراش و بهراش

آیهٔ وضوء طریقت

اتوضا لصاحب الفوت واشهد انک قد اقمت
الصلوة حی القیوم برحمتک یا ارحم الراحمین

اثبات کفن

قصه گویم برای این کفن — این کفن مال فقیران کهن
این کفن از شاه والا هو رسید — این کفن از بهر او آمد پدید

تا که او مولای درویشان بود — این کفن از سنگ اندیشان بود
شاه مردان ساقی روز جزا — او کفن آماده کرد از بهر ما
تا که درویشان صاحب معرفت — این کفن پوشند بهر آخرت
آخرت ماوای درویشان بود — پادشاه آخرت مولا بود
هر که قدر این کفن داند بدر — او بود در دو جهان چون ماه بدر
این کفن پوشان راه شاه دین — قصه خوانند از کمین از یمین
صابرا هر کفن گفتی چنین — عبرتی میکن بخود یک دم ببین
زانکه دنیا را نباشد اعتبار — او نگیرد با کسی یکدم قرار

کرسی پیر

سید نوبهار سید محمد سید احمد سید بدرالدین ابن
سید حسین ابن سید سلطان ابن سید احمد کبیر ابن
سید محمود ابن شاه محمد قوس ابن حیدر الدین ابن مخدوم
جهان گشت ابن سلطان سید احمد کبیر ابن سید جلال
ابن سید علی ابن سید جعفر ابن سید محمد ولی ابن سید

باعث ایجاد عالم قاضی محشر و دار — لافتی الا علی

آن شهنشاهی که اوصاف جمالش حق نمود — بازوی زور آزمایش قلعهٔ خیبر گشود

خود بدی برحق با جماع خلایق بنمود — زنگ عزلت از دل اهل ضلالت می‌زدود

ضرب تیغش جان اعدا کرد از تن بر قرار — لافتی الا علی ۲

شکر لله از غلامان علی دارم نشان — رشته از تار محبت بسته‌ام اندر میان

دائما خوشحالم از کنکر ایرانش جان — چون محبت شاه مانکه شد پدید اندر جهان

خاک از درگاه جانی شد حسین خاکسار — لافتی الا علی

رهبر راه طریقت پیشوا جانی بود — صاحب راز حقیقت مرد حقانی بود

هشت و ده از دوده ماش فقر سلطانی بود — طالب نور نهان از فضل ربانی بود

سرشار دوده مخدوم جانی دست یار — لافتی الا علی

شاه شهاب الدین جریبی پوش عبدالله سحاف — نور نهانکه طالب سلطان قاضی بخلاف

آنکه شد عاقل علی رستم علی بی کبر و لاف — محو علی شاه بو علی کالو قلندر سینه صاف

در گلستان قوصار امی پدید جلوه کر خوشحال از رخت ولایت ارمید بحر علی ان جوهر

شاه شاکر شد شکسته مادر اندر کارزار — لافتی الا علی

شاه کلمیری است کله شیر هم کله تراش — همچو سرخ ابدال سید احمد بلا اجاره باش

کر تو عارف علی همچو شاه شرف شیر شاباش — کر تو صادق با علی هست عینی مرکز باش

مرشد قادر علی بادر علی شد بر قرار — لافتی الا علی

آنکه شد ظاهر علی باطن علی مست است — چون شتر ابدال از قلندر علی فارغ نشست

از طغار کو علی میدان لجکو لحق پرست — عین علی با عون علی نور علی داوند دست

بر مراد حق علی دارد محبت اقتدار — لافتی الا علی

هر که از مهر علی سر است و رست از علی — مذهب او جعفری از عدل چون نور علی

شکر لله شد چراغم روشن از ربی علی — خاتمت بر چلتنان سلطان محمود ولی

آنکه شد بر جمله لنگ قطره بندان سر قطار — لافتی الا علی

بو علی اول قلندر و رجهان شد پاکباز — نعمت الله ولی را بر کفتند اهل راز

حضرت شهباز و بکتاش ولی با عز و ناز — دست بیعت داد بر حیدر امیر سرفراز

از موجها طالب حق شد پدید بیر علی باشد کرم شد چهل تنان از در شمار لا فتی الا علی لا سیف الا

که شهنشاه یثرب بطحا — آن رسول شفیع هر دو سرا

از برای قناعت اندیشی — که بنا بد رجوع دل ریشی

بر کمر بست از قناعت سنگ — که بشد پادشاه بهفت اورنگ

بست چون سنگ بر ابیک بندی — کمر فقر یافت خورسندی

تا کمر در ره قناعت بست — شیشهٔ نفس را بسنگ شکست

او کرم کرد سوی عبدالله — بطریق سلوک اهل فناه

اینست اثبات سنگ پالک بند — یاد کیر آنکه تا شوی خورسند

بدلیل آیه

وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ

اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى بَلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيعًا

لافتی چلتن ۲

اول انشاء سخی میزان عدل کرده کار — هر که سر پیچد ز حکمش عاقبت گردد دوچار

طوطی طبعم سخن گوید ولی بی اختیار — از الف چون ب و دال ابدال ابدال سالار

هم نبی را ابن عم و هم یدالله آشکار — لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

آنکه در مسند نشیند در حریم کبریاه — والی ملک ولایت محرم راز خدا

آنکه از امرش بر رجعت کشت خورشید از سیاه — کیست میدانی بغیر از ذات پاک مرتضی

صفدر میدان و شیر حق قسیم نور و نار — لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

آنکه قائم شد ز امر شو کن فکون روز الست — صد هزاران سال ز آدم پیشتر بهشت و بود

شد درون کعبه تمام از بکه کفر شکست — در قضاوت در زخیبر کند امر حق بدست

شاه مردان شیر یزدان حیدر و دلدل سوار — لافتی الا علی

کس بها ننداز علی صدر بیت — کشتر از در یا پنجه حیدر کشید

آنکه امرش آفتاب از چرخ چهارم بر کشید — حلقه از کوش فریدون بی نون و فنقر کشید

شاه مردان شیر یزدان قدرت پروردگار — لافتی الا علی

در رواق کعبه تمام اشکست آن بت شکن — تابع امرش شد از فضل خدا بس مرد و زن

مفتخر بر چهار و فتر مالک شش انجمن — از طفیل او شد روح خلایق در بدن

نو نیا یا نطق قرآن مظهر پروردگار

بکن از فقر خاندان تکرار — بازگو نام دوده‌ها بقرار
نام ایشان یکان یکان بشمار — ورنه پیچم بگردنت چون مار

صاحب شرط

باز از عشق گو بطی فلوب — چهار (هفت) دریا بتن شمال جنوب
گر مریدی بپیر خود مغلوب — تو بگو کیست طالب مطلوب

صاحب شرط

خاک درگاه خاندان ولی — هشت شیدا سگ غلام علی
گر تو داری جواب من زیلی — در حقیقت بیقین کر بوبری
صاحب شرط رهنما جانی — طالب دوده مرد حقانی

جواب

باده نوشان کوی عرفانی — کشته در راه دوست قربانی
اول و آخر از علی دانی — نام خاوندکار حقانی
رهبر و رهنما جانی — طالب (صاحب شرط) دوده مرد حقانی

مفاخر

انکه در نار غوطه زد داود — شاه رضا شاه رهبرش فرمود
شرط بیعت بپیر بنیامین بود — پیر موسی قلم زن او بود

رهبر و رهنما جانی

مقدم

خاک آدم بسیط دان بیقین — کرده تخمیر پیر بنیامین
کرده چون خاک ز دو گل رطین — ساخت قالب بشکل شاه خوشین

رهبر و رهنما جانی

هفتن پاک شاه جیحیان — شاه حسین است پیر هندوستان
شاه ابراهیم ابوالوفا میدان — باحمد شهاب عالیشان
همچه رضوان کمر بخدمت بند — رهبر و رهنمای ناشوی فارغ از بلا و گزند ۲
ده و دو دان پیاله چلتن — هشت دوده دوده فقر از روشن
هست نوزده نقاب افکن — فارس نام و دو دهش کهنش

رهبر و رهنما

طالب شاه پیر بنیامین — نام مطلوب اوست شاه خوشین
بچلتنان اول از شهاب الدین — تا بحضور با طلب بیقین

رهبرو

[illegible]

شه لقب سید جلال از فضل یزدان تاجدار — لافتی الا علی
احمد و حیدر حسن بار امام پیشوا — لاله بستان حسین و عابدین در کربلا
باقر و صادق دیگر کاظم علی موسی الرضا — هم تقی هم نقی و عسکری آن مقتدا
مهدی او در که باشد خاتم اندر هشت و چهار — لافتی الا علی
فقر ما از چلتنان برپاست تا روز حساب — در طریقت شاه مردان عین یزدان شد خطاب
دوستان خاندان شد فارغ از هول عذاب — ایچمیز الله سان خاص نظر اینجا ثواب
همچه شیدا از غلامان علی شو و اغدار — لافتی الا علی

کرسی حقیقت

ساقیا زان شراب روحانی — جام پر کن چنانچه میدانی
ده بستان کوی عرفانی — عاشقان علی عمرانی
صاحب شرط رهنما جانی — طالب دوده مرد حقانی
شهسوار که غوطه زد در نار — کرد برتن زره ز شوق نگار
گشت آتش فسرده چون گلنار — شد مسلمان هزار زنان کفار

صاحب شرط

گو که اول که طرح عالم ریخت — خاک آدم بگو که بر هم بیخت
کرد تخمیر با چه چیز آمیخت — نام خاکش چه بود کی میریخت

صاحب شرط

پنج تن پاک از چه پیدا شد — چلتنان از کجا هویدا شد
سر این راز تا کجا و اشد — هفتن نا ز اچه سر سویدا شد

صاحب شرط

باز گو نام پنجتن هفتن — چند باشد پیاله چلتن
عهد بیعت بیان بکن با من — نام چلتن نهان مکن از من

صاحب شرط

غ بدر معنی نام دوده مرد بگو — بازگو از سوار دلدل هو
خ خاهم از تو سؤالهای مکو — اول از نقاب دار بگو

صاحب شرط

این بود پنج منزل ای فانی　　کر بدانی یقین که ارشانی
اول از لنگ میکنم انشا　　در طریق رویه فقرا
نسبت لنگ راز روی خطاب　　گفته از چهلتان شاه ریاب
لیک سلطان باطلی لقبی　　که ز محبود داشت او نسبی
کرد دستار خیش اپاره　　داد بر چهلتنان بیک باره
تا به پوشند براه حق ایشان　　این بود لنگ پاک درویشان
لنگ در زیر و لنگ در بالا　　از چهلتن رسید تا بر ما
این شد اثبات لنگ ایدانا　　روش سلک جلا لیسا

این پانزده پیالهٔ رویهٔ اهل هند بفرموده سلطان محمود
باطلی سرحلقه لنگ فوطه بندان هر که داند بخواند
و هر که نداند از مرشد کامل طلب نماید طلب از طالبان است
عنایت از سلطان است و پانزده پیالهٔ اینست اول پیالهٔ قدرت
اللهم لمن الملک الیوم لله الواحد القهار

پیاله

پیالهٔ دوم نور است　اللهم یا نور نورک بالنور
والنور فی نورک یا نور　پیالهٔ سیم عقل است
اول ما خلق الله عقله　پیالهٔ چهارم عشق است
العشق ثابت فی یوسف　پیالهٔ پنجم آسمان است
یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض الملک
القدوس العزیز الحکیم　پیالهٔ ششم زمین است
اذا زلزلت الارض زلزالها　پیالهٔ هفتم شریعت است
لقد رضی الله عنه ورضوا عنه ذلک لمن خشی
ربه　پیالهٔ هشتم طریقت است　الطریقت افعالی
پیالهٔ نهم حقیقت است　انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده
ملکوت کل شیء والیه ترجعون　پیالهٔ دهم

عشق را ذات حق یقین بشمار　　روح منصور نعره زن بردار
چهار در بطن ها گرفته قرار　　دل و تن چشم و گوش با من دار

رهبر و رهنما

~~چشم بگشا اگر بخدمت بند　　تا شوی این ز بلا کرسند~~
این زمان باش تا شوی خورسند　　تا شوی یابی ای سعادت مند

رهبر و رهنما

نام آن شهسوار بهر وجود　　جانی حقانی و لقب داود
غیر رشید اکس این سخن نکشود　　غرض این نکته یادگار بود
رهبر و رهنمای ما جانی　　طالب دوده مرد حقانی

پنج منزل

ایدر درج بحر عرفانی　　و بحقیقت شناس افانی
سالکانی که یافتند ارشاد　　منزل خود گرفته از استاد
روش راه کشور عرفان　　کس نرفته بغیر راه روان

بنگر

لیک ایشان که خاکسارانند　　در طریقت بخاک یکسانند
پنج منزل نموده اند بنا　　بطریق سلوک اهل فنا
چون دو صاحب سلوک عالیشان　　گفته کو میکنند در میدان
اول از دست بیعت عارف　　مینمایند خویش را واقف
بر سایندن دو دست بهم　　میشوند واقف از طریقت هم
شد بحقیقت منزل اول　　قاب قوسین دومی بر شکل
منزل سیمین جماز شتر　　باشد این نقطه هم قرینهٔ در
منزل چهارم است قفل و کلید　　و اشود مشکل تو از توحید
منزل پنجمین وفا باشد　　که وفا رسم اولیا باشد
که وفادار از شه مردان　　گشت ظاهر بنزد اهل جهان
پنج منزل که جمله گشت ادا　　هست با پنج کسوت فقرا
لنگ و تاج و پوست تخت و کمر　　بعد از این خرقه ای نکو منظر
این بود پنج منزل ای درویش　　کر بدانی تو بیخبر ز صد نیش

معرفت است المعرفة لقاء ربي
پیاله یازدهم موت است انا نحن نحیي الموتی
پیاله دوازدهم مرشد است بسم الله الرحمن الرحیم
انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان
شانئک هو الابتر پیاله سیزدهم محبت است
یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله
پیاله چهاردهم بیعت وصدق است عهد النبی صدیقا
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه
اجرا عظیما پیاله پانزدهم عهد است الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم
عدو

عدو مبین دریای حقیقت ومعرفت بی پایان
است وارادت از دوست است وباطن ازل است
وصدق پیغمبر خدا میداند ومیفرماید طالبان را چنین
تلقین کنید بدلیل آیه یا ایها الذین آمنوا استعینوا
بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین
وآیه پانزده پیاله اینست وسقاهم ربهم شرابا طهورا
نوع دیگر دوازده پیاله لیک در معنا یک اول پیاله
قدرت الله است که القدرة لله تعالی وتقدس
پیاله دوم بالای آسمان است نور السموات والارض
پیاله سیم زیر زمین است اذا زلزلت الارض زلزالها
پیاله چهارم عشق است العشق ثابت فی یوسف
پیاله پنجم شریعت است یقیمون الصلوة وآتیت

الزکوة واقرضوا الله قرضا حسنا پیاله ششم
طریقت است ان اولیاء الله لا یموت پیاله هفتم
حقیقت است کل شیء فی الارض پیاله هشتم
معرفت است کل من علیها فان ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام پیاله نهم جنت است
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی پیاله دهم دوزخ است
قل یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم وآل
ابراهیم انک حمید مجید پیاله یازدهم موت است
انا نحن نحیي الموتی پیاله دوازدهم مرشد است
بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر فصل
لربک وانحر ان شانئک هو الابتر و
سقاهم ربهم شرابا طهورا انبات کل
شئ

بشنو از من ای فقیر خاکسار   تا بگویم رمز کسوت آشکار
گفت چون سلطان محمود یا علی   از دل و جان طالب مولا علی
اندران مجلس که او ارشاد شد   کرد شاگردی که تا استاد شد
چونکه او خود کعبه مقصود بود   باز روشن طالب محمود بود
تا زمانی مجلس آراستند   هم محمد هم علی را خواستند
چون پیمبر چشم بر روشن کشود   سیل اشک از دو چشمانش جاری نمود
گفت مولا با پیمبر در زمان   یا محمد از چه رو داری فغان
در جوابش گفت آنحضرت جناب   یکزمانی گوشدار ای بوتراب
این فقیر کند درین جا حاضر است   عارضش از مهر هم روشن تر است
چونکه اندر کربلا با شور وشین   میشود بی یار و بی یاور حسین
~~[illegible]~~   ~~[illegible]~~
یکه و تنها سوار ذو الجناح   تکیه بر سر داده و گفتا یا الله
هست آیا یکنفر یاری کند   از برای اصغرم آب آورد

روز آدینه بود ساعت نور　　طرف عصر رسید لنک آنجا
اولادا دسید محمود را　　داد بر شاه عیسی آن لنک را
شاه عیسی شاه راجی داد　　بست انگاه لنک را آنشاه
شاه قطب جنید را داد ند　　آن بسید جلال کرد عطا
بست آن لنک را ز روی خطاب　　کفته از چهلتنان بشد دریاب
لنک سلطان پا طالب الفقیر　　که ز محمود داشت او نسبر
کرده این رسم در جهان ظاهر　　کشته ظاهر بقدرت قادر
دست بر دست رسید از ایشان　　تا شده لنک مال درویشان
اینست اثبات لنک ایدانا　　روش سلک جلالیها
بدلیل آیه کریمه　　اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

نسب نامه شاه سید جلال

شکر لله مست از جام ولای حیدرم　　طعنه زن بر جام و جم جمشید جم اسکندرم
در طریقت خاک راه خاکساران کمترم　　در حقیقت رازدار از پیر راز رهبرم
با الغضب

با غضب از جان بازان باشان چون قنبرم
منکه از جام محبت مستم و مهوش منم
ساغر حب علی نوشیده یاهو میزنم
سکه شاه ولایت را به بازو میزنم
همچه قمری سر خوشم هر سو کوکو میزنم
خضر راه فقرم و جمشید نه اسکندرم
بشنو از من یک سخن از شجره ارباب حال
از غلام شاه دین پیر شمس پیر با کمال
شه کمال الدین حسین است باز شاه بی مثال
نقش نور الدین بود آنشاه با حسن کمال
نور الدین نسل کریم حیدر بود تاج سر
بابا جیدر عیسی قتال آن قطب زمان

ناگهان درویشی از ره شد عیان　　چونکه گل شگفت اندر گلستان
آب آرد بهر او یاری کند　　در رکابش جان سپاری میکند
میشود مجروح از تیر سنین　　ناکه سازد جان بقربان حسینی
طالبش قاهر چه مجبر میشود　　روی سوی نغش پیسر میشود
در میان کشته گان گرد دبستر　　کی شناسد نغش پیسر اکبر
کس برای کفن و دفن خویش نیست　　محرم درویش جز درویش نیست
این ره فقر است هر کس عازم است　　بر فقیران یک نشان لازم است
بعد مولا چشم بر محمود داشت　　سکه شاهی بر بازویش گذاشت
دست حق چون نقش خود در لاست کرد　　با طالب آن چه دل میخواست کرد
کسوت از آن روز بگرفته قرار　　تا ابد ماند مرفقیر خاکسار
شکر ایزد را که من حقانیم　　خاکسار صادقم از دودمان جانیم
بدلیل آیه کریمه
قُلْ يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ
إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ يَا مَنْ تُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ
وال

وَآلِ مُحَمَّدٍ　　ثبوت لنک
اول از لنک تاک بند شنو　　با تو گویم یکایک از سرنو
سخن از لنک گویم ایدانا　　بطریق روایت فقرا
کرد روزی گذر رسول خدا　　بر یکی زور قریان هوا
گنبدی سبز دید خوش ماوا　　یک در از بهشت دید آنجا
پیش در آمد و ندا در داد　　حلقه از نرم نرم بر در داد
گفت کیستی جواب گو بر ما　　خواهم آمد بر منزل فقرا
گفت هستم شفیع روز جزا　　مومنان را دلیل راه نما
در برویش بست باز برفت　　گشت مضطر از آن رسول خدا
در زمان جبرئیل نازل شد　　در بر پادشاه او داد ندا
گفت اینست منزل چهلتن　　جمع چهلتن نشسته در آنجا
زد بدر حلقه و بگفت حقیر　　سید القوم خادم الفقرا
در گشودند بر چهره قدرت درون　　چهلتنان دید با رخ زیبا

نه بدنیا مال دارند نه هوس   صاحب فقرند از روز الست
فقر ایشان جاری از مولا شده   از ازل در گنبد خضرا شده
پرده فقرش هزاران اند هزار   همچه منصور ند هر سو صد هزار
ذکر توحید است دائم کارشان   کس نباشد واقف اسرارشان
شرط فقر در دل ایشان بود   جز براه فقر او آسان بود
همچه حقانیت او بیحد بهین   کو بداند راه حق باشد یقین
قاف سین تو تین منزل بهین   عاشق و معشوق را باشد قرین
من عرف نفسه زجان بشناخته   در گذشتن از خود جان باخته
منزل سیم که بخوانند جهاز   معنیش را کس نداند غیر راز
جز حقیقت کی براو آگه شود   آن کسی داند که صاحب ره شود
رهروان راه حق را آگهی   سرفدای پاک تو بسم الله
منزل چهارم بحق ملحق شدن   قفل او باشد کلید شو و اشدن
عهد بیعت را هر آنکس طی نکرد   مشکلش در دل و ناشی طی نکرد

منزل

منزل پنجم که بخوانند وفا   از وفا کرده خدا ایجاد ما
از وفا نور محمد آمده   از وفا نور موحد آمده
ستر ایزد او ستاو بینا شده   از وفا نور علی پیدا شده
از وفاداری برآید کارها   از وفا یابی همه اسرارها
ای برادر در وفاداری گزین   تا نو باشی پرده ارباب دین
صادقم هستم سگ درگاه تو   سر گشتم رو براه درخون تو

اثبات گل

شد بدوش احمد آن رشک ملک   گز دعای مستجاب اندر فلک
از رواق کعبه بتها را زند   جمله او در پای پیغمبر فکند
چون زهرش از دوش احمد باز گشت   بر دل پاک علی این راز گشت
از ادب نعلی که کردم دور بود   پای من کتف نبی الله بود
شمه گل برگ رضوانش چکید   نونهالش را خزان غم رسید

عبدالرحمن خدابخش است باب او بدان   عبدالوهاب است قطب و
شه جنید اندر جهان   شاه وهاب جنید است قطب ایشان در جهان
عبدالرحمن کبیر عبدالکریم ارسلان
باز پیوسته به نور الدین شه خوش منظم

بو سعید از شاه محمد قوس دارد سروری
شاه محمد زهره سید جلالی مشتری
قطب پنج گل صفانه اگر دانشوری
هر که داند باید او رابست زنک حیدری
شکر لله طالب ساقی حوض کوثرم

باب شاه سید جلال هست شاه سید علی
سید جعفر سید محمد هم ولی
احمد و محمود عبدالله هم اصغر علی
شاه محمد ثانی ان سه برج نقی

من

من از ایشان دم زنم چون از نقابت حیدرم

چون تقی سردار در راه رضا تاجدار
مذهب موسی کاظم شد ز جعفر آشکار
باقر و عابد شد از علم معنی نامدار
نعل شهباز قلندر شد حسین خاکسار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
چون حسن هستم ولی شیدا غلام حیدرم

جواب پنج منزل

گوش کن ای عارف صاحب نظر   پنج منزل گر تو هستی با خبر
ادعای فقر و منزل میکنی   رو براه کوی او حاصل کنی
پنج منزل را کسی داند که او   از برای فقر دارد گفته گو
چلستان از نور حق پیدا شده   از ازل در گنبد خضرا شده

گفت با آن سرو بستان بها کی نشان گلستان بهار کی
در شب معراج چون بالا شدم تا بخلوتگاه او ادنی شدم
قرب وصل و رتبت برجا نهاد ره بجز اسرار کارم نداد
از تکلم با کلاه کبریا در تنزل گشته ام سر خدا
در سر اسپر شوقی که ام عشق رسید از حق کان شب از آن دم دمید
سالها اندر طلب شتافتم در لقای یار خود را یافتم
بی شغال از نو حال با علی گفتگو از نور خدا یکی با علی
بیعهم الخیر در لیا علی با علیا با علیا با علی

آیه علی

قل یا انا ذکی بو دنا و سلاما علی ابراهیم قال ابراهیم

القلب حبیب محب

سوال اگر از تو پرسند که عشق از کجا آمد و روز الست جواب بگو
از روز ازل است و نشکند و در بطون آدم صفی الله ربح

دید

دید آوازش از عشق الله برآمد و از پرده عالم عالمیان
فدا از عشق برآمد و از امام حسن مروت کردن آن با ایشان
ربح در آدم نفخ اول بنیاد عشق الله گفته از پی
پرده برآمد این ندا که ابلیس دار عشق را از ما تکلف بکر
ملکوت که از سبب ابلیس شیطان آدم را از بهشت جدا
آدم بود عشق که گفت و از پرده غیب صدا عشق
برآمد و رسید احمد مصطفی آدم در بهشت غلغله عشق الله
برآمد صدای عشق است که العشق نار یحرق ما سوی الله
و حضرت آدم انظر الکفر العشق هو النار
انا وقع فی القلب احرق ما له دون سوی

سوال اگر از تو پرسند چهار پیر و چهار
الحبیب
تکبیر از کجا پیدا شد و چه کسان بوده اند جواب بگو

آن روز که خداوند عالم عرش عظیم را بیافرید فرمود که عرش را
از جا بردارید فرشتگان هر چند سعی کردند که عرش را حرکت بدهند
نتوانستند که ناگاه از مصدر جلال سخن خطاب شد بفرشتگان
که بگوئید الله اکبر گفتند عرش را برداشتند و گرفتند پس
حقتعالی فرمود که بگوئید الله اکبر چون گفتند عرش مجید
قرار گرفت پس معلوم شد که تکبیر از آنجا پیدا شده سوال
اگر از تو پرسند که چهار پیر از کجا پیدا شد و کدام است جواب بگو
پیر اول آدم صفی الله بود و در آن روز که حقتعالی آدم را
بیافرید و روح بر آدم رسید بآسمان نظر کرد گفت الله اکبر
بر زمین نظر کرد گفت الله اکبر و بر یمین و یسار نظر کرد
گفت الله اکبر جبرئیل گفت الله اکبر و لله الحمد پیر دویم
حضرت نوح علیه السلام است در آن روز که از شور طوفان بیرون
آمد فرمود الله اکبر پیر سیم ابراهیم خلیل الله است وقتیکه

اسمعیل

اسمعیل را قربان میکرد و خنجر ابتدا کو حضرت را در گلو نتاب دارید
فرمود الله اکبر اسمعیل گفت و لله الحمد پیر چهارم
محمد مصطفی صلعم است در آن روز که بر صماخ رفته بود
بر غلام از بران که روند و آورد در بهشت حضرت گذرانید
حضرت در دست عبا کرده از او کرد که تا گاه آواز برآمد غلام
برآمد حضرت گفت بر آن الوده کرد حضرت فرمود
الله اکبر

سوال اگر از تو پرسند چهار پیر دیگر کیانند جواب
بگو پیر اول عبدالکریم پیر دویم عبدالرحیم پیر سیم
عبدالغفار پیر چهارم عبدالغفار اما تکبیر حضرت آدم
رضا است و تکبیر نوح فنا است و تکبیر حضرت ابراهیم
بقا است و تکبیر محمد صلعم رضا است تکبیر و تکبیر
از آدم است تکبیر حضرت نوح است و از ابراهیم

وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا وانتظام
در بیان شغل چهار ضرب نامه سرور یعنی و سه
درکشودن اول درخانه دوم ببخانه سیم
اثنا چهار بیان سوره وهب ح م د سبحان ستار
جبار سلطان سوره را از روی شغال طالب در اوراد
دکوید برخیز بقا عنق کرخفاید درکرخی [illegible] ورد
بهرست طالب بهره اللهم استغفرک و تجعر عنی
علی الجبال ومقبول برد اورد ومقبول دونوبت
مقبول هفت الحمد لله علی محبت الفقراء
مقبول الارت انما اعطیت الله ان تخلق العالم
ابیر رویش اگر پرسند هفت مقام کدام است جواب بگو
هفت مقام انبیاست اول مقام تائبان است کرا از
مرا آدم دوم صابران است کرا از ایوب سیم شاکران است

کرا از منزع چهارم مقام محبان است از ابراهیم خلیل
پنجم مقام راضیان است کرا از اسمعیل ششم مقام عابد
است کرا از منزع موسی هفتم مقام عارفان است کرا از حضرت
محمد مصطفی است صلعم بزرگ آدم تائب بود نوح شاکر بود
ایوب صابر بود ابراهیم محب بود اسمعیل راضی بود
موسی عابد بود جناب محمد مصطفی عارف بود ودعای
جبرائیل پرسید از محمد عرض کرد یا رسول الله شما را معلوم
باید کرد بر طبقه زمین کیا ننده و زمین بر که قرار کرده
است حضرت فرمودند یا اخی جبرائیل بیان کن
جبرائیل گفت اول طبقه از زمین بر شاخ گاو است
دوم طبقه بر ماهی سیم طبقه بر آب چهارم طبقه بر باد
پنجم طبقه بر ریگ ششم طبقه بر [illegible] هفتم طبقه بر [illegible]

تکبیر رضا از محمد مصطفی است واگر پرسند چهار نبی را
بجا آورده است جواب بگو آدم را عبد الجلیل نوح
عبد الغفار ابراهیم را عبد الوهاب و محمد را عبد العزیز
واین چهار رکن هر یک سر [illegible] کشته عبد الکریم
در مشرق است عبد الرحیم در مغرب است عبد الغفار
در شمال است عبد القهار در جنوب است تکبیر
بقا رحمت است اول آورده خلیل الله نجاة آن طلام الله
دوم فهر گفت سیم جبرائیل گفت چهارم پیران
طریقت پنجم بقا ارباب را خل روان ششم
مقربان [illegible] بدانکه سوره از آدم
مشغ بود و سوره آدم برکه اخبر بود و سوره ابراهیم
کتان بود در ساختن نکه روز سه شنبه ماه ربیع
الاول بود و سوره سلطان درختستان از نخل بود و

بدانکه سوره چهار اسم دارد و چهار رکن دارد و چهار
فصل دارد و دو تکلیف دارد و سوره مختصر و نصابه
کمر و باغند یک ناز دو زنگ سه سجاده چهار خرقه
چهار رکن سوره شریعت طریقت حقیقت معرفت
سوال اگر پرسند فعل کدام است جواب بگو اول
آب دوم خاک سیم آفتاب چهارم آتش سوال اگر
پرسند که چهار آیه در چهار صبح سوره کدام است
جواب بگو آیه اول نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ
آیه دوم فتحنا لک قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ
آیه سیم اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ وَرَاَيْتَ النَّاسَ
يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ
اسْتَغْفِرْهُ اِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا آیه چهارم [illegible]

است وتسبیح گاو یاحق وتسبیح ماهی یاقیوم و
تسبیح آب یاجبار وتسبیح باد یاغفار وتسبیح سنگ
یاسمیع وتسبیح پشه یارب وپشه را قوت این هفت
اسم است یاهو یامن هو یامن لیس الا هو یامن هو
لا اله الا هو اسئلک مغفرة خطیئتی وتوجنی وانت
خیر الوارثین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
سؤال اگر ترا پرسند دوازده حجاب کدام است جواب بگو
حضرت رسول فرمودند یا علی در شب معراج از این
دوازده گذشتم اول قدرت ۲ قوت ۳ شهوت
۴ حیرت ۵ ملکوت ۶ رحمت ۷ سیاست ۸
کرامت ۹ دولت ۱۰ سعادت ۱۱ حجاب ازلی
۱۲ حجاب ابدی سؤال اگر ترا پرسند خواب چند

قسمت جواب بگو هفت قسمت بفرموده
حضرت رسول ع اول خواب غفلت ۲ شقاوت
۳ راحت ۴ عقوبت ۵ رخصت ۶ حسرت
۷ خواب لعنت وخواب غفلت از ذکر غافل
شدن خواب شقاوت از نماز غافل شدن خواب
راحت پیش از ظهر است که او را غیلوله میگویند
خواب عقوبت بعد از نماز صبح است وخواب رخصت
بعد از ادای نماز خفتن است وخواب حسرت خواب
شبهای جمعه است وخواب لعنت پیش از طلوع
آفتاب است سؤال اگر ترا پرسند چند آتش در
بدن انسان است جواب بگو نه اول آتش شهوت
۲ آتش حرص است ۳ آتش نظر است ۴ آتش جهل
است ۵ آتش بطن است ۶ آتش زبان است ۷ آتش

معصیت است ۸ آتش فرج است ۹ آتش غضب است
واما بدانکه آتش شهوت رفع نمیشود مگر بروزه گرفتن
وآتش حرص رفع نمیشود مگر بذکر موت وآتش نظر
رفع نمیشود مگر به تفکر حق وآتش جهل دفع نمیشود
مگر به یاد گرفتن علم وآتش بطن دفع نمیشود مگر بخوردن
حلال وآتش زبان دفع نمیشود مگر بذکر حقتعالی
وآتش معصیت دفع نمیشود مگر بصدق وآتش
فرج دفع نمیشود مگر بنکاح حلال سؤال اگر ترا پرسند
چند نفس داری جواب بگو حضرت رسول فرمودند چهار
نفس وبروایتی پنج نفس اول نفس لوامه است
وسبب مکر وقهر وعجب است ۲ نفس ملهمه است
وآن سبب سخاوت ووضاعت وعلم وتواضع وتوبه
وصبر وتحمل است ۳ نفس مطمئنه است وآن سبب

توکل وتزلزل وعبادت وشکر ورضا است ۴ نفس اماره
وآن سبب بخل وکبر وشهوت وحسد وغضب است ۵
نفس راضیه است وآن سبب کرامت واخلاص وورع
وریاضت وذکر است سؤال اگر ترا پرسند مقام نظر از
کیست جواب بگو از عالم ارواح است حضرت امام جعفر
الصادق ع فرمودند که الرحمن علی العرش استوی اگر
ترا پرسند عقل تو در کجاست جواب بگو در سر باین اسم
مشغول است بدلیل آیه وتلک الامثال نضربها للناس
اگر ترا پرسند که پیشانی تو چه نام دارد جواب بگو محمود باین
اسم مشغول است آیه ومعنی ربک مقاما محمودا اگر
پرسند روی تو چه نام دارد جواب بگو سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود باین اسم مشغول است آیه وکنت
من الساجدین یا غفار اگر پرسند ابروهای تو چه نام دارد

لایکون الا بالله فهو حسبه و هر کس اینها را انداند و
عمل نکند فقیر نکردد اگر از تو پرسند کلمهٔ الف کدام است
جواب بکو جل جلاله علی الاکبر لا اله الا الله تو بتاتو
عدون وهو علی کل شیء قدیرا الف در کلو
انداختن بکوید اللهم صل علی محمد وآل محمد بعدد
کل ذرات وموجودات الف مرة الف فرود
آوردن بکوید الست بربکم قالوا بلی واگر پرسند
وقت جاروب کردن چه بخوانی بکو قال موکلان مکان
حاضران اعوذ بالله من الرجس الخبیث من
الشیطان اللعین الغوی الرجیم اگر پرسند آیه
کل صفانامه کدام است بکو لا تقنطوا من رحمة الله
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم

واگر پرسند پانی باشیدن چه بخوانی بکو اعوذ بالله
من الوسواس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس وصله از زمین برداشتن این
آیه را بخواند لا اله الا الله یا مفتح الابواب کل
شیء یا فتاح اگر پرسند چهار برج کور در کدام آیه بخوانی
بکو برج اول انک میت وانهم میتون وانکم
یوم القیمة عند ربکم تختصمون آیه دوم من
یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا
یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله
بالغ امره قد جعل الله بکل شیء قدرا آیه سیم
الله لطیف بعباده یرزق من یشاء وهو اللطیف
الخبیر آیه چهارم لقد جاءکم رسول من انفسکم

جواب بکو فکان قاب قوسین او ادنی باین اسم
مشغول است آیه لمن یتق الله الواحد القهار باین
اسم مشغول است آیه اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون اگر پرسند هر دو چشم توجه نام دارد جواب
بکو باین اسم مشغول است آیه ان الله هو السمیع
العلیم اگر پرسند که بینی توجه نام دارد جواب بکو ناسوت
باین اسم مشغول است آیه ما اظهر ناسوت یوم
ینفخ فی الصور اگر پرسند لبها توجه میکوید جواب بکو
قال لبلد السموات والارض اگر پرسند لب پائین
توجه میکوید جواب بکو ن والقلم وما یسطرون
آیه ومن النبی عن ذکر الرحمن اگر پرسند هر دو لبان
توجه نام دارد جواب بکو ختم الله علی قلوبهم وعلی
سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم

اگر پرسند در دهان توجه دندان است جواب بکو سی و
دو دندان است اگر پرسند که دهان توجه نام دارد جواب بکو
لاهوت باین اسم مشغول است آیه سبحان المقتدر ما
یشاء بقدرته تعالی کا یوید بعزته هو المقتدر
اگر پرسند دندان چه نام دارد بکو کنکره باین اسم مشغول است
آیه قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا
وعلی الله فلیتوکل المتوکلون اگر پرسند کردن توجه
نام دارد بکو اقرب الی من حبل الورید اگر پرسند
رکها توجه نام دارد بکو سبحان ربک رب العزة
عما یصفون اگر پرسند که آیه شریعت فقر کدام است
جواب بکو ان یجعل لکم الفقراء والفتوح والجروح
قصاص چنانچه فرموده اند ونفس یخرج بکل شیء

عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت وهو رب العرش العظیم واگر پرسند
ذکر کم کشادن کدام است بگو الله الله الله ربی
ورب کل شیء — اسامی پیران همه سلسله است

باز آیم بر سر این سلسله — تا بگویم حال و احوال همه
نامشان ذوق آورد در جان و تن — روح ایشان چون بود ذاکر من
چونکه مطلب بود نام اولیاء — گشت ظاهر زین این نور و ضیاء
بشنو و تعظیم کن بر نامشان — بو که یابی بهره ز انعامشان
نامشان دل پاک سازد از کدر — روحشان عند ملیک مقتدر
یاشان کن از خدا حاجت طلب — چون چنین کردی اجابت کرد رب
باز گویم نام این میخوارگان — تا ز دوزخ مان خدا بخشد امان
بوذر و سلمان و مقداد و صهیب — بود زین می مست و پاک از شک و ریب

هم

هم بلال و قنبر و سلطان اویس — سرخوش از می بوده اند از خویش بیس
جابر و انصار و اصحاب رسول — زین می ایشان قبله اهل قبول
جمله اصحاب پیمبر خاص و عام — مست و شیدا زین می اند ایشان مدام
بایزید و شبلی و شیخ جنید — سری و معروف هم زین گشته صید
لیک شیدای می ساقی تمام — نی از آن شیدائی تزویر و دام
هم از آن منصور گشت اسرار گو — راز ما گفت ز می یاد آر از او
هم بود ذوالنون مصری مه جبین — عکس نور باده پیدا شو از جبین
شیخ لقمان سرخوش ایشان شقیق — عارف و صدیق جمله زین رحیق
بشر حافی و فضیل حق پرست — از دم ساقی کوثر شاد و مست
پور ادهم و آنکه ابراهیم خاص — فضلشان مشهور نزد عام و خاص
شیخ عطار و سنائی و شهاب — عارف و واله ز می مست و خراب
شیخ نجم الدین کبری و خفیف — خمستان پر زین می صاف لطیف

شمس تبریزی که نور مطلق است — باده خوار است او و سرمست حقیقت
شیخ فخر الدین عراقی باشد او — کز حقایق در جهان دریا شد او
عارف رومی است سرمست و خراب — کو نمیباشد نبی دارد کتاب
شیخ زاهد هم که گیلانیست او — واقف اسرار ربانیست او
با صفی الدین ابو اسحق شاه — میکش و باده پرست از لطف شاه
شاه سلطان سریر انما — کامد نازل بشانش هل اتی
این همه سرمست از جام ویند — عارف میخانه و خم میند
اوست گل این قوم همچون بلبل اند — مست و شیدا از می و خم مل اند
قلب عرفان بحر معنی در جهان — مست حق آن عاشق حیدر نشان
شیخ اقطع که بدش بوالخیر نام — با ابوذرعا که بود او از کرام
خواجه حافظ کو لسان الغیب بود — هم از این می پاک از هر عیب بود
شیخ سعدی شیخ علی کو کامل است — می پرست از عشق حق جام بدست

بوسعید

بوسعید و بوعلی و اوحدی — مست و واله زین شراب سرمدی
نعمة الله آن ولی نامدار — با مریدش داعی الله از کبار
هم ابو اسحق انعالم مدار — با امین الدین بشه والا تبار
هم ز بلیان نفخه رحمن وزید — سید عبدالله بلیانی رسید
از نسیم فیض آن عنبر شمیم — کار زان شد رشک فردوس نعیم
جمله شاهان از این می خورده اند — مست و سرخوش تا ابد دل زنده اند
از سقاهم ربهم مست و خوشند — جام می از خم حیدر میکشند
چونکه نام اولیا مذکور شد — بر دل من فتح باب نور شد
باب نور این سلسله فقر و صفا است — زانکه اتصال شد متصل با مرتضی است
چون نبی فرمود اندر باب او — شهر علم من علی است باب او
هست باب الله پسر شاه رضا — صاحب علم رسول و مرتضی
سلسله فقر است لیک از آن امام — ذهبیه کز خیه او راست نام

بو علی کو فاتح ابواب بود   بعد شیخ ابن باب را بوتراب بود
بعد از ایشان بو علی کاتب است   فیض سنجش مستفیض از وی بهست
بعد از ایشان شیخ ابوالقاسم بدان   گورکانی و پناه سالکان
شیخ ابوبکر است تاج سر   بعد شیخ خویش ما را رهبر
بعد از ایشان شیخ باشد بو النجیب   سهروردیش لقب با حق قریب
کانتساب وی بود با دو طرف   این دو نسبت داشت از روی شرف
یک بعمش محمد الطاویست   آن محمد سهروردیش لقب
گویدش نسبت بشیخ خویشتن   احمد دینوری قطب زمن
نسبت احمد بدی با شیخ خویش   آن جنید نامور گفتم پیش
واندگر با شیخ ابوبکر نساج   پایه وار سلسله با فر تاج
بعد از آن عمار یاسر مقتداست   زین جهت کز بوالنجیبش اهتداست
شیخ نجم الدین کبری بعد از آن   رهنما و پیشوای سالکان
شیخ مجد الدین بغدادیست مست   بعد نجم الدین شیخ بادیست

بم

هم رضی الدین علی لالاست   بعد مجد الدین شیخ ما دیست
بعد از ایشان شیخ احمد مقتداست   گوزبانیش لقب بدر الدجاست
بعد از ایشان هادی و مولیستی   عبد الرحمن کاسفرائنیستی
شیخ علاء الدوله خویش دین و کیش   بو سمنانی جای شیخ خویش
هم نظام الدین شه دنیا و دین   بعد شیخ خود مراد طالبین
مظهر انوار حق سید علی   در همدان داشت موطن آن ولی
صاحب اوراد فتحیه است او   سه کرت معموره را دیده است او
صاحب فضل و علوم معرفت   بود خورشیدی نظام الدین صفت
هم ابا اسحق ختلانی دگر   قطب الاقطاب است شیخ نامور
بعد شیخ خویش کز نسل نبیست   کوست ساقی کوثر علیست
بعد از ایشان شمس اوج احتشام   بود امیر عبد الله عالی مقام
برزش آبادست اصل موطنش   متصل با نور احمد باطنش

برزش

چون سلاسلهای فقر سربسر   منتشر در آفاقان احدی
هست چار و شقهایش بیشمار   کز ائمه باقراست و نامدار
یک رفاعی و دگر شطاری نام   نقشبند و ذهبیه والسلام
وان رفاعی هست مرد راه ارشاد   اتصالش با کمیل ابن زیاد
صاحب سر امیر المؤمنین   اتصال اوست با شاه دین
هست شطاری بسلطان بایزید   متصل تا حضرت صادق رسید
نقشبندی هست هم از راه دل   تا به ابراهیم ادهم متصل
اتصال اوست با زین العباد   کز فلک ارکان چو او شاهی نزاد
اتصال ذهبیه بشنو بدید   هست با معروف کرخی از رشید
لیک اندر سه سلاسل زامتحان   شیعه و سنی بهم مخلوط دان
نام این یک زان ذهبیه شد است   کاختصار فرقه شیعه بد است
انحصار و مخصر از بهر این   که نباشد غیر شیعه اندر این
زانکه اندر باطن علم نبی   که نورا هست جز راه علی

۷

سایران از ظاهر علم رسول   شمه دیدند و گشتند بو الفضول
باب علم حق بر ایشان بسته شد   تا ابد در زرق جانشان خسته شد
چون ندانستند باب الله را   حق فضل رحمت آن شاه را
غیرت آمد سر باطن در کشید   ستر خود را چادری بر سر کشید
تا که از شاه رضا شد آشکار   سر سر از شیعه شد آئینه دار
غیرت شاه رضا پر زور کرد   غیر را از سلسله خود دور کرد
خواصه کان شیعیان برگزید   بر در بانی خود شاه شهید
فاتح باب از اول معروف شد   کو بدربانی شه موصوف شد
بعد از آن بو شیخ سری همام   کو درو فانی چه او اندر امام
بعد از ایشان شد جنید نامدار   خادم این سر کو هو دو مدار
گر تو خواهی موطنش بغدادیست   سایه حق و رشید و هادیست
هم ابو عثمان که باشد مغربی   از جنید او یافت صوفی مشربی

در شریعت در طریقت بی‌نظیر   در حقیقت غیر نزد انست شید
کرشناسا فی و در خواهی بجان   پس برو سبع المثانی را بخوان
تا بدانی کو ز نور مرتضی است   هم نظر کرده علی موسی الرضاست
کوچک ابدال علی و آل اوست   سر اسرار حقیقت حال اوست
او بود مهر سپهر برتری   آئینه نور جمال حیدری
وصف او هرگز نیاید در بیان   کین بیان از نور روی کرد عیان
بعد از آن شیخ علی نقی راد   پیشوا او در راه رشاد
مولدش اصطهبانات ای پسر   سالک مجذوب بس صاحب نظر
بعد از ایشان شیخ عارف قطب الدین   مرکش و سرمست قطب العارفین
اندرین میخانه حال او ساقی است   کو ز خورشید علی اشراقی است
حال که گفتم ز هجرت سال رفت   یکهزار و یکصد و هم شصت و هفت
سالک از امید جام شراب   دردی از جام خود در کام ما

باساکین جود کرد و لطفها
ریخت کرد از بهر حق اطعام ما   باساکین لطفها و جود کرد
از کرم نابود ما را بود کرد   آنچه میگویم هم از اشراق اوست
قصر ایوان دلم مشراق اوست   نور او از نور پاک حیدر است
چونکه او از ذریه پیغمبر است   او و این مستان که گفتم در حساب
مقصدم حیدر بود این را بیاب   زانکه ایشان مظهر او مظهر است
اوست نور لم یزل کو ظاهر است   ظرف اگر صد هست میباشد یکی
گفتمت گر عارف این مسلکی   این تعدد هست در آنا و جسم
فی الحقیقت می یکی بسیار اسم   جمله اسماء ظرف و می واحد است
می در آنها وصف خود را شاهد است   ذات می جز یک نباشد ای فلان
اسم او بسیار آمد در جهان   یکهزار و یک بود مشهور از آن
حسن می ظاهر از ایشان در نهان   نامها بسیار باشد این شراب
باده چون آبست اسماء چون حباب

نسبتش باد و طرق میباشد او   وان یکی با شاه قاسم نوربخش
شاه قاسم راست نسبت پس جلیل   با صفی الدین شیخ اردبیل
جد شاهان صفویه است او   دُرّ درج مصطفویه است او
گر تو خواهی عارف انشه شوی   رو مقالاتش بخوان گلگشت شوی
نسبت دیگر بشیخ زاهدان   شیخ ابو اسحق ختلانیست آن
ذهبیه سلسله را پایه است   او پناه ما و حق را سایه است
بعد از عبدالله آن میر سعید   شمس اوج معرفت شیخ رشید
در میان عارفان شهباز است   موطنش ایران که پیدا و از است
بعد از ایشان شیخ شاه ذولباب   اسفرائینی است آن عالیجناب
بعد از آن حاجی محمد شیخ راه   کو خبوشانی شده ابواب شاه
عارفان را مهتر آمد زین سبب   مقتدا را عظمش کردند لقب
شیخ غلام علیست بعد از آنجناب   کو نشابوری بود ابواب باب
بعد از ایشان مهر افلاک هدا   شیخ درویش محمد مقتدا

در مشایخ همچو زرده دهر است   در میان خلق مشتهر کار نه هیت
بعد از ایشانست قطب اولیا   شمع جمع مؤمنان را اصفیا
شیخ خاتم مظهر انوار حق   سلسله فقر است از وی با نسق
بعد از ایشان جامع علم عمل   آن محمد با علی شیخ اجل
مطلع اسرار ربانیست او   مشرق انوار سبحانیست او
هم مؤذن هم خراسانی لقب   خلق را بوده است وی داعی رب
بعد از ایشان بد نجیب الدین رضا   این لقب دادش علی مرتضی
قائل سبع المثانیست او   جلد هفتم مثنوی را سر اوست
اصلش از تبریز شمس الدین بدان   هست مولود وی اندر اصفهان
در نسب از اولاد فخر الدین بود   زین سبب انشه نجیب الدین بود
بود مجذوب سالک حق صفت   هفت دیوانش بود در معرفت

این حباب از آب پیدا چون قباب   آب باشد ثابت و [illegible] حباب
رفتم آوردم ز میخانه شراب   تا چشانم جمله را از شیخ و شاب
اندکی زان ریختم من در سخن   تا کنم مستان ازین دُردی دَهن
ما علوم عشق از بر خوانده ایم   نز کتاب و نقش دفتر خوانده ایم
ما کتاب حسن دلبر دیده ایم   جمله اسرار زو فهمیده ایم
مست و بیخود گشته ایم از روی دوست   چونکه بر ما ریخت ابریق دوست
بیخود از جرعه هم میدهیم   تاج شاهی هم بسرشان مینهیم
چون ز سر عشق ما آگه شدیم   از خرد بیگانه و ابله شدیم
راه عشق مرتضی را سالکیم   چونکه بر گردیم زین ره هالکیم
عشق چون روح است و ما چون قالبیم   از دل و جان عاشق او طالبیم
مدرس عشاق را تا دیده ایم   از طریق فلسفه رنجیده ایم
مسند کبر و ریا برچیده ایم   عقل او را عشق زهم پاشیده ایم

وه چه خوش فرموده آن عطار مست   قدس الله سره مست الست
چونکه من از لطفشان دل زنده ام   اولیا را از دل و جان بنده ام
ما ادیب عشق حق را بنده ایم   نی اسیر نفس و هر خر بنده ایم
ما مرید عارفان کبریا   نی عبید بندهٔ کبر و ریا
آن شهان ژنده پوش تاج بخش   فوق چرخ هشتمین تازنده رخش
از شریعت وز طریقت با خبر   قلبشان باشد حقیقت را مقر
جسم و جانشان باخته در بندگی   تا که خوردند از می پایندگی
از سقاهم ربهم مست و خوشند   نز شراب و لاف ایشان بیهشند
زیر نقش پایشان خاک رهیم   زین شرف بر فرق شاهان مینهیم
خاک پای پادشاهان فقیر   افتخار تارک سلطان میر
خاک پاشان را بکن کحل بصر   تا که زین سرمه شوی صاحب نظر
شد جواهر سرمه خاک پایشان   توتیا زان اندکی دارد نشان
این بزرگانند از حق شوخ و شنگ   نیکه مستیشان بود از خمر و بنگ
[illegible]

بلکه زایشانست مستی بنگ و خمر   زانکه ایشانند از رب روح و امر
بلکه زایشان یافت مستی خمر و بنگ   زانکه ایشانند از رب شوخ و شنگ
روح کلند و حیات ممکنات   هم مؤثر بوده اند در کاینات
خاصیتها و اثرها در وجود   هست از آن صاحبان فیض و جود
از تصرفها و فیض آن کرام   گردش عالم وجود خاص و عام
گفته این معنی جناب مولوی   از لسان روح کل در مثنوی
باده از ما مست شد نی ما از او   قالب از ما هست شد نی ما از او
این جماعت دیگر آنها دیگرند   که بدام مکر ابلیس اندرند
چرس و بنگ و خمر را بر خود حلال   کرده اند از روی جهل و از ضلال
ترک دین کردند و تقوا و ورع   راه باطل را گرفتند و بدع
نه ز نور علم آنها را خبر   نز تشیع هست در ایشان اثر
از ریاضات و سلوک آگه نه اند   وز طریق اولیا بیگانه اند
در ره حق یکقدم ننهاده پیش   وز زبان از بایزید شمس پیش
هم کلام اولیا را همچو دزد   در دعوی کرده جعفر زن بزد
دعوی فقر و فنا و عشق شاه   بر زبان است و درون دل سیاه

نه شریعت نه طریقت بهره   گوشه با چرس و بنگ و قهوه
کرده خود را شهرهٔ اهل جهان   ما و یوسف که شدیم از واصلان
من نمیگویم علی را که خداست   عشق میگوید کند مر عشق راست
نی خطا گفتم که خاکم در گلو   عشق باشد نی گناه و راست گو
میکنم بهر اظهار طریق   صورتا هان بشنو این نکته رفیق
با دو صورت لیک در آخر زمان   گشت این یک ذات با صورت عیان
ذاتشان یکبود و لیکن اسم دو   جانشان یکبود و لیکن جسم دو
ما دو تا را از میان برداشتیم   نام این هر دو علی بگذاشتیم
ورنه این نقش است مولا ازمن   خود بود نقاش نقش خویشتن
یا امین الله فی کل الامور   یا ولی الله فی کل الامور
یا علی تو بر سموات و ارض   طاعتت بر کل مخلوقات فرض
جسم تو حادث بود ذاتت قدیم   هم سمیعی هم بصیری هم علیم

ذات پاکت بر همه اشیا محیط   زیر حکمت هم مرکب هم بسیط
خالق و ماهمه مخلوق تو   رازق و ماهمه مرزوق تو

باز آمدیم بر سر چهار غسل   اول غسل شریعت
نویت ان اغتسل غسل الجنابة بشریعة محمد المصطفی وخاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه وعلی اولاده المعصومین من الفحشاء والکذب و العصیان وما اشبه ذلک ومن اشتغال الدنیا ولذاتها قربة الی الله تعالی الله اکبر

غسل طریقت   نویت ان اغتسل غسل الطریقة علی طریقة اولیاء الله من الاغنیاء والفقراء و اسئل الله ان یوفقنا ویثبتنا علی طریقتهم و طریقة الفقراء واطاعتهم وزیارتهم واستمدادنا
علی نفوسهم وعلینا ان نتبع العقل والفقر قربتا الی الله تعالی الله اکبر

غسل حقیقت
نویت ان اغتسل غسل الحقیقة سبحان الله بحق المتین یا غفار الذنوب ویا کشاف القلوب ویا ارحم الراحمین الحقیقة معنا غیر القلب والجسم والروح والعیون وذکر الله تعالی واجب علی جمیع الفقراء ولا تمن الجنان والقصور والغلمان ولا تمن زینة الحیوة الدنیا ربی الله اتقربا الی الله تعالی للفقراء حیة لا اله الا الله محمدا رسول الله علی ولی الله   الله اکبر

غسل معرفت   نویت ان اغتسل غسل المعرفة

الحمد لله الذی لا ینبغی الا وجهه ولا یدوم الا ملکه کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون توسعة طریقته فلیعمل الطاعة الصادقة ورفع الجود واستمدادهم الصلوة لوجوبها قربة الی الله تعالی الله اکبر

ثبوت لسان

کوشکن ایسالک باقربا   در طریقت از لسان اولیا
جاری از اعضا تواند دهان   از سر و گوش و دو چشم و از زبان
از رگ و پوست استخوان و موی پا   جملهٔ اعضا تو سر تا پا
چون لسان از جبرئیل آمد بما   کرد بهفتاد و دو ملت ابتدا
ملت ناجی بدان بی اشتباه   شد به هفتاد و دو ملت آشناه
ملتیشان قوم سکینان بود   رسته از کفر است هم با ایمان بود

مردمانش هر یکی پاکیزه تر   خوب رو و خوب خو و خوش سیر
قوم سکین قوم مردان خدا   این همه فانی و او دایم بقا است

کوشکن ای طالب با هوش سر   از لسان دادن تو را سازم خبر
پنبهٔ غفلت برار از گوش هان   این نصایح را شنو از گوش جان
جاری است اسلام تواند دهان   چونکه اقرار است اول او جان
این لسان از انبیا آمد پدید   هم ز شاه اولیا بر ما رسید
ره روان را حق داد ز لسان   ترک سر کردند رفتند زین جهان
شرطها دار د لسان دادن بدان   شد و پذرش منزل اول بخوان
باید از خود بگذری ز اول قدم   در رضا حق شوی ثابت قدم
هر خدمت روز و شب بندی کمر   تا شوی از فقر و فاقه باخبر
چونکه در خدمت علا استاد بو   حاصلش دان بس کرامت باو
حد سد مرشدان با صفات   این طریق طالبان با وفاست
این لسان میراث شاه اولیاست   چونکه عالم فانی است او بقاست

کمربند بخدمت بروبهمت بعد چهار قاپی به بند و
کلبانک بکیرد وبعد حق دوست بکشد دل پیر ارشاد جواب
بکوید ام وجهت الله الی ومن جعلت وتنزلت فنا
بهی ودخلت ودخل انت الله اکبر بعد از موجود
پیر ارشاد دلیل بامرید سجده رود پیر ارشاد آیه سجده
بخواند خدا اسجود پیر از رکوع ربّ المشرقین و
ربّ المغربین فبای آلاء ربکما تکذبان باز
دلیل بامرید برخیزد کلبانک بایسته حق دوست بکشد
پیر ارشاد جواب بکوید الله ربّ انی ظلمت نفسی فا
غفرلی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
الله اکبر باز دلیل بامرید سجده رود پیر ارشاد آیه
سجده را بخواند محمد رسول الله والذین آمنوا

معه اشداء على الكفار رحماء بینهم تریهم رکعا
سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود الله اکبر باز دلیل
بامرید بکلبانک بایسته حق دوست بکشد پیر ارشاد
جواب بکوید الله ربنا ظلمنا انفسنا وان لم
تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین الله اکبر
باز دلیل بامرید سجده رود پیر ارشاد آیه سجده بخواند
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا
لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب
تعبدا ورقا لا مستنکفا ولا مستکبرا الله اکبر
باز دلیل بامرید کلبانک بایسته عشق بکوید پیر دلیل بکوید

بدلیل آیه کریمه

الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین و
هدیناه النجدین در بیان چهار ضرب

در بیان فقر و ارباب طریق — بشنو از من یکحدیث ای رفیق
پیشوایان ره ارباب دین — آنکه بودند اهل معنی را یقین
سالکان راه پیران کهن — کفته اند در باب هر معنی سخن
از تراش صورت اثبات او — وز صفات معنی آیات او
زانکه اندر صورت اهل تراش — چهار ضرب هست نمانی نقاش
ره روان چون راه حق پیموده اند — هر یکی را معنی فرموده اند
اول از ریش و سبیل آنکه رسد — بعد از آن ابروست ای اهل نظر
ضرب سر اول بود ای مقتدا — دل ز مهر دنیوی کردم جدا
معنی ابرو حجاب انداختن — دل به مهر ذات حق پرداختن
از سبیل انداختن دانی که چیست — بخل و کبر از خویشتن بریدنست

از تراش صورت اهل صفا وفا — جمله هستند نزد مردان با صفا
معنی آن چهار باشد این چهار — با تو کفتم ای برادر کوش دار
باز کویم معنی از تیغ و سنک — واز تنوره کویم واز پالهنک
چون تنوره پوشش عیب است و بس — پالهنک باشد شکسته دست نفس
سنک تیغ نفس خود را کشتن است — از هوای این و آن وارستن است
خوش بکفت سید جلال نامدار — در طریقت تا بماند یادکار

بدلیل آیه کریمه

لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن
المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤ
سکم ومقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا
فجعل من دون ذلک فتحا قریبا بعد بحکلام
بکوش طالب بکوید بیا بعزت بنشین بحرمت بکو بحکمت

اشهد ان لا اله الا الله القائم الدائم بالقسط
لا اله الا هو العزيز الحكيم صفًّا صفًّا انا باذنه
وهو على كل شيء قدير   وبعد عهدنامه بخواند
الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان
انه لكم عدو مبين   بعد آيه بيعت بخواند   ان
الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله
فوق ايديهم فمن نكث فانما ينكث على نفسه
ومن اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا
عظيما   يعني يا محمد انكسانيكه باتو بيعت كرده اند چنان
باشد كه باخداى تعالى بيعت كرده باشد وانكسانيكه باتو
مخالفت كرده اند چنان باشد كه باخداى تعالى مخالفت
كرده باشد   وبعد تلقين را بخواند   اللهم طهر

قلوبنا

قلوبنا من الشك والشرك والنفاق واعمالنا
اللهم طهر قلوبنا من النفاق واعمالنا
٢ من الريا ولساننا من الكذب والغيبة والبهتان
وبطوننا من المعصية من الشبهة
٢ من الحرام وفرجنا من الزنا وايدينا من الخيانة
اسماء الخلاف
وسمعنا من السماع وارجلنا عهد سر طاعتك
يا رب العالمين ويا خير الناصرين برحمتك
يا ارحم الراحمين   بعد طالب نامه را بخواند   الحمد
لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة
والسلام على خير خلقه محمد واله اجمعين صدقنا
وامنا   قول النبي   بجا آوردن صدقا صادقا عين
اليقين مرشد كامل طالب صادق تا بدانند چهار كلام
وچهار مقام را ٤ كلام كلمه اول شريعت لا اله الا الله

ايو الله قوچ قربانى رسيد   پير ارشاد بگويد   اثبات قربانى
بديدم جبرئيل كه اندر در آمد   به نزد آن خليل سرور آمد
بدستش بود فربه گوسفندى   شفا راحت بهر دردمندى
بدستش بود قوچ شادمانى   چريدا در بهشت جاودانى
بدليل آيه وذكر الله ذبحا عظيما   مريد بگويد ايو الله
طالبم   پير ارشاد جواب بگويد   طالب باشى ازل وجان
از چشم وگوش وزبان   از رگ وپوست واستخوان   از
هفتاد ودو لخته گوشت   از سيصد وشصت وشش رگ
از چهارصد وچهل وچهار پارچه استخوان   بدليل آيه
الم نجعل له عينين ولسانا وشفتين وهديناه
النجدين   پير دليل دست طالب را بدست پير ارشاد

بگذارد

بگذارد   وبگويد ان الله وملائكته يصلون على
النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا
تسليما   بعد مريد زانوى مرشد را ببوسد ومرشد آيه توبه را
بخواند   استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي
القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال والاكرام و
اتوب اليه   بعد توبه طريق بخواند   استغفر الله
توبة من جميع ما كره الله وما تبرأ منه
امنت بنور وجه الله   لا اله الا الله محمد رسول الله
جميع المؤمنون لعلكم تفلحون   يا ايها الذين
امنوا توبوا الى الله توبة نصوحا   وبعد
تشهد طريق بخواند   ما تقربون حقيقة
شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط

محمداً رسول الله علیاً ولی الله کلمهٔ دویم طریقت
لا اله الا الله بعصمته محمداً رسول الله برسالته
علیاً ولی الله بحجته کلمهٔ سیم حقیقت لا اله الا
الله صفا صفا کلمهٔ چهارم معرفت لا اله
الا الله خاتم النبیین محمداً رسول الله سید
الطاهرین علیاً ولی الله حقاً حقا صدقاً صادقا
وچهار مقام اینست مقام اول میم است ملکوت بسفتن
مقام دویم جیم است جبروت بکفتن مقام سیم نون است
ناسوت بشنفتن مقام چهارم لام است لاهوت بدانستن
فوق را نظر کردن وتحت را نشستن وکفتن شنید
کردن با عارفان اهل وفا افتاده کان کور صفا عاشقان
راه جفا واهل سلسلهٔ مدعا ترک بندان اهل دنیا ترک
زندان

زندان در طبقهٔ قول است وقول در اقرار است و
اقرار در ایمان است وایمان در قران است وقران در
عرش وعرش در کرسی وکرسی در لوح ولوح در قلم
وقلم در حلقوم وحلقوم در زبان وزبان مسلمان است
بکلمهٔ لا اله الا الله محمداً رسول الله علیاً ولی الله
پادشاه نور کدا زعشق است انکه ذات احد است انکه
ذات احد است انکه ذات بیچه هزار عالم است عیسی را
واحد کن موسی را زاهد کن نوح را شاهد کن نور
در قدرت کرامات حق است در حضور نظر پادشاه عشق است
وعشق در حجاب جمال است نذا برامد بکوش جبرائیل که
یا جبرائیل سه خرقه وسه برقع وسه جندق به بر بخدمت
جناب محمد مصطفی جبرائیل عرض کرد یا نبی الله آوردم

خرقه وبرقع وقرا جندقی فرمود پوشیدم اسرافیل عرض کرد
آوردم بنی فرمود پوشیدم عزرائیل عرض کرد آوردم
بنی فرمود پوشیدم میکائیل عرض کرد آوردم بنی
فرمود پوشیدم علی فرمود یا نبی الله نظر بدیع فقر
کن خرقه برقع جندق در جهان امانت است در حضور
پادشاه عشق تا طالب از درکاه رب العرش خوشنود
شود وخورسند کردد به نشاط یا نبی الله ونبی
فرمود حق است یا علی صدق آمد از دل طالب شد
طالب پیاله کند مرشد حل کند تا از درکاه سبحانه وتعالی
خوشنود کردد مرشد کرفتن واجب طالب کرفتن فرض
صدق مراد دهنده چند روزی کم شده بودیم در این جهان
خراب بی پر وبال بودیم تا الحال در سر راه پیران بابایان
رسید

رسیدیم لقمهٔ فقر را بر خود حلال کردانیدیم وخود را
بقطار چلتن رسانیدیم وهشت چیز نهادیم اول
کله ۲ شجره ۳ ریاضت ۴ قناعت ۵ خلافت
۶ دستار محمدی ۷ مقراض کلام ربانی ۸ کوچک بودن
حقانی بدلیل آیهٔ کریمه ان یکون لنا تقدیر یحبونهم
کحب الله حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین والعصر ان الانسان لفی
خسر ومقام دیکر محبت است الله نام باشد بدانکه
یدالله دست الله است پیغمبر خدا کواه است ملائکهٔ خدا
ضامن طالب نامه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
والسلام علی خیر خلقه محمد واله اجمعین اما بعد

بازآمدیم بر سر دوازده پیاله بفرمودهٔ سلطان محمود پاطلی (?)

پیالهٔ اول قدرت است که القدرة لله تعالی وتقدس

بدین معنی درون قدرت حق گشت ظاهر ازان شد معرفت

الله نور السموات والارض ۲

از آب طاهر پیالهٔ دوم نور است ۲ الحمد لله

الذی جعل الظلمات الی النور بدین معنی

ز نور وحدت سر الٰهی ترا ای یافت وجود هر شی کاو ماهر (?)

وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار الآخرة خیر للذین

پیالهٔ سیم عقل است ۲ اول ما خلق الله العقل

یتقون افلا تعقلون ۲

بدین معنی نباشد عقل ار زیب گلستان تفاوت چیست

العشق ثابت فی القلب

پس حیوان و انسان پیالهٔ چهارم عشق است ۲ العشق

من حسن یوسف ۲

ثابت فی یوسف بدین معنی ز سوز عشق جانی شد (?)

الله الذی جعل لکم

با خاک ارض است ... پیالهٔ پنجم زمین است ۲ آیه

الارض قرارا هو الذی خلقکم من تراب ۲

اذا

اذا زلزلت الارض زلزالها بدین معنی

زمین را قدر از ان گردید پیدا ازان شد آدم خاکی هویدا

پیالهٔ ششم آسمان است آیه اذا السماء انشقت

واذنت لربها وحقت ۲

واذا النجوم انکدرت بدین معنی سما (?)

گر بهشت چاره شود ... که گردد پاره پاره پیالهٔ هفتم

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم

شریعت است ۲ آیه ۲ شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا

فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلک خیر

شریعت گر نبودی انبیارا طریقت کی رسیدی اولیارا

پیالهٔ هشتم طریقت است آیه الطریقة لقد رضی

عنه ذلک لمن خشی ربه ۲

الله عنهم بدین معنی طریقت است شد در منزل اصل

رضا را با شریعت گر کنی وصل پیالهٔ نهم حقیقت است

ولا تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون ۲

آیه وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل

كان زهوقا بدین معنی مکن حق را تو باطل گر تو مردی

حقیقت کن طلب گر مرد نوردی (?) پیالهٔ دهم معرفت است

اقم الصلوة وأمر بالمعروف وانه عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان

آیه ان الامر بالمعروف و نهی عن المنکر بدین معنی

ذلک من عزم الامور

بامر شرع گر کمر بندی تو محکم به نهی ... میکنی منع دو عالم

پیالهٔ یازدهم موت است آیه انا نحن نحیی الموتی ونکتب بدین معنی

ما قدموا وآثارهم وکل شیء احصیناه فی امام مبین ۲

زنانی میتوانی گشت احیاء ز احیا میرسی از شر (?)

پیالهٔ دوازدهم پیالهٔ مولانا علیست پیالهٔ مرشد است

چهارده وعدد ... واحد وجه الله علی ...

وجه گواه جبرائیل شاهد ۲ بدلیل آیه کریمه ۲ انا اعطیناک

الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر

بدین معنی بنوش از دست مرشد شربت آب که تا ایمن بگردی

از تب و تاب ۲ وسقاهم ربهم شرابا طهورا الیوم اکملت

لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا ...

اثبات خاک نامهٔ خاکسار ... طالبان صادق

خاک پاک است پاکی از خاک است آدم از خاک نور افلاک است

آدم از خاک چون هویدا شد در دریای عشق پیدا شد

امر شد از خدای رب جلیل تا رود سوی خاک عزرائیل

چهار قبضه ز خاک بر دارد آرد او را بدوست بسپارد

قبضه از یمین دهم یسار از شمال و جنوب هم بر دار

قبضها شد هزار درهم بود آخر ... یکی اضافه نمود

امر شد از خدا به یک عاطف که ز ما بین مکه و طائف

واحد الف قبضها بشمار زود امر حق بجای بیار

که تو داری خبر ز خاک وجید در جهان آمد و بخود چه بدید

دید از نور پنج آل عبا همه از ذات حق شده پیدا

خاک ازان پاک طینت را طالب فقر ترک زینت را

چون بچلتن رسید این دستار　　شاه ما کیست ساقی ابرار
بعد از آن رتبه یافت عبدالله　　دست بر دست تابعین الله
بعد از آن رفته تا بمردود　　بر رسیده است دست آن محمود
هست محمود باطلی لقبی　　که ز محمود داشت او نسبی
کرد این رسم در جهان ظاهر　　گشته ظاهر بقدرت قادر
شد عیان جهانیان این باب　　لقب لنگ با همه اسباب
هست درویش سالک دوران　　مانده از چلتنان یقین بجهان
اینست اثبات لنگ ابدانا　　روش مسلک جلالیها
لنگ بالا لنگ زیر و لنگ شرع مصطفی　　لنگ بستم محو گشتم ترک کردم غیر را
اختیار فقر کردم تا بیابم فقر را　　از خودی رستم به بینم غیر را
هر چه داری صرف کن در راه هو　　لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا
بدلیل آیه کریمه　　مِمَّا تُحِبُّونَ وَمِمَّا تَعْلَمُونَ اِنَّ اللّٰهَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا　　تمام شد　　اثبات خاک

بشنو

خاکساران کور عرفانی　　طالب فقر شاه مردانی
فقر اول محمد عربی　　دیگری از علی و آل علی
هر که درویش شد بامر خدا　　او مرید است بسید والا
چهار پیرند اصل این فقرا　　گشته اند خاکسار اهل فنا
لعل شهباز شاه شکر گنج　　ذات باب الحوائج است پیر و گنج
پیر در شجال گنج روان　　هست سید جلال عالیشان
~~چلتنان [illegible]~~　　~~کشته عارف [illegible]~~
~~درویش راه کور عرفان~~　　~~کس ندانند بغیر راه روان~~
~~لیک ایشان که خاکسارانند~~　　~~در طریقت بجان یکسانند~~
چلتنانند که تو میدانی　　گشته عارف بدوست قربانی
معنی خاکنامه را کو یم　　در طریق وفا همین جویم
خاک را چون سه خصلت است　　این علامت ز طالبان علیست
الف اول ز نور پاک آمد　　زان سبب نسبتش ز خاک آمد
خاک شم انتقام هر موجود　　هر چه اثبات بود هر چه نبود

بشنو از خاکسار اهل جهان　　قصه خاک همچو روح روان
یکعجائب که دیده ام از خاک　　تا دل عاشقان شده چون پاک
خاکیانی که خاکسارانند　　جمله در مشت خاک پنهانند
همچو شیر میر سته اند در خاک　　پیر پیغمبرانند اندر خاک
خاک ماوای پادشاهانست　　خاک موجود میر سلطانست
چشم زمزم آمده از خاک　　این نباتات سر زده از خاک
آدم از خاک آمده بظهور　　خاکساری نشانه از طور
گر تو هم هستی از جلالیها　　بایدت گرد خاکسار بیا
لاف مردی مزن بهر دغا　　سنگ سرمه شود ز بهر جلاه
قصه خوانی کند که درویشم　　میزند نیش بر دل ریشم
سالکانیکه بوده اند درویش　　میخورند نیش دایم از پس و پیش
خاکساری نموده اند بجهان　　دیده اند صد هزار سر عیان

درکف پای عارفان شو خاک　　تا شوی واصل تو بر افلاک ۲
۲ خاک شو خاک تا بروید گل　　که بجز خاک نیست مظهر کل
همه از خاک گشته ایم حاصل　　باز بر خاک میشویم واصل ۲
بدلیل آیه کریمه　　يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ
وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا　　آیه دیگر
مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً
أُخْرَىٰ　　دربیان ثبوت لنگ　　فرموده اند
اول از لنگ میکنم انشاء　　بطریق روایه فقراء
نزد دانا شنیده ام شاها　　سند معتبر بهمه ما را
جمع چلتن میان آن کنند　　تشنه کامند آل آن احمد
دیدایشان تمام عریانند　　در ره دوست پیک فرمانند
امر حق شد چنانکه بر احمد　　داشت چندان مراتب آن سرمد
کرده دستار خویش را پاره　　داد بر چلتنان بهریک باره

مقصود این بود تمام وجود　　مشت خاکی که آفرید معبود ۲
این شد اثبات خاکنامه ما　　روش مسلک جلالیها
اینست اثبات خاک اینا ناطق　　که بیان کرد این زمان صادق ۲

خدمت اهل حق چه بنمودی باشی روشن چه شمع در میدان
نکتهٔ کودکان ابدالان بلکه اثبات میکنم زایشان
نکتهٔ کودکان ز من بشنو تا کرا یابی تو رمزی از ایشان
گر ز پیر مریدت پرسند از که ماند است اندرین دوران
بود شاگرد جبرئیل امین هست استاد او شه مردان
کودک ابدال را سه پیر بود گر به پرسند هر سه را تو بخوان
نام آن هر سه پیر عالیشان آدم و نوح موسی عمران
پنج چیز است کسوت فقراء وقف کردند بکودک ابدالان
پوست تخت و نفیر و کتف انداز کفن رشته را زایشان دان
صاف سلمان صاف از سلمان برگ سبزی سه بر سه مجلسشان
خدمت پیر خود بکن از جان همچه برگی که برده بود سلمان
عیش و نوشت در حیات جهان آخرینش بکی جان بدان
گر بخوانی تو توبه و تلقین عاجز و مضطر و سرگردان
۸

سالکی کو نبود زهر نوشی در جهان گر نبود سترپوشی
نه هر آنکس که نوحه خوان باشد در صفا جمله سالکان باشد
بعد ازان رفته رفته با مردود بر سیده است دست آن محمود
هست محمود پا بطلی لقبی که ز محمود داشت او نسبی
کرده این رسم در جهان ظاهر گشته ظاهر ز قدرت قادر
چون ز محمود رسید این براه نزد ارباب اهل فقر فناه
شد میان جهانیان این باب لقب لنگ با همه اسباب
چونکه شد اثبات لنگ با بیانی جبرئیل آورد بر احمد خبر
گفت با ستید که ایها الحبیب حق تورا فرمود ای در خوشاب
لنگ باید دا با اندر برت چونکه باشد اولین منزلت
هر کرا دیدی که از جان شایق است این سخن بنما که بر وی لایق است
سالک آنست که خاکسار بود از خلایق طمع مدار بود
هست درویش سالک دوران از چلتی با نداست بجهان
۹

صادقانکه اش همین باشد گر تو خواهی زراه فقر نشان
بدلیل آیه کریمه قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحٰى اِلَيَّ

اگر خواهی بدانی چراغ از چه روز پیدا شد بگو به امر رب العالمین پانصد سال پیش از آدم ع سه قرن هر قرنی سی هزار سال و پانصد سال پیش از آدم ع آشکار شد در بهشت نهادند تا اینکه آدم از بهشت بیرون آمد از عالم غیب ندا برامد که ای جبرائیل آن شمع را بدست آدم بده که از نور جوهر است جبرائیل بار رب جلیل آن شمع را مبارک فرمود و پیغمبر باینه آن عبارت از نور عیسی هست که ماند در تحت عدن تا روزیکه محمد مصطفی ص در مظهر وجود آمد حضرت جبرائیل با مر رب جلیل آن شمع را از بهشت بخدمت جناب پیغمبر آورد بدست آنحضرت

ملکانی که از پی ما لسند جمله قاصد اند و دجالند
اینست اثبات لنگ ابدالا روش سلک جلالیها
هر که بگذشت در جهان از خویش میتوان گفتش بود درویش
چند گوئی که سالک راهند از علومات علم آگاهند
قصه خوانی کنی که درویشم میزنی نیش بر دل ریشم
اصل درویشی از فقیران است سالک راه خاکسار انست
نه هر آنکس که از عجم خیزد خویش را با جلالی آمیزد
گنج عالم در دل خاک است اصل آدم و انبیاء خاک است
صابرم خاکسار درویشان بنده هستم غلام درویشان

اثبات کودک ابدال جلالی

نکتهٔ گوش کن ز درویشان تا بیابی رموز را زایشان
گر تو خواهی زراه فقر نشان خدمت پیر خود بکن از جان

داد که خاتون قیامت برخواست آن شمع را برداشت
با مولا علی در بهشت در آمد و این آیه را خواند بسم الله
وَالشَّمْسِ الْقَدِيمِ در محکمهٔ آن حضرت نور آن برامد
باین آیه أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ
نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ و بعد
بدست سلمان داد در آن وقت نام چراغ سراجاً منیرا
کذاردند بعد از آن بدست ارشاد دادند و آن چراغ
چهار لوله داشت اش ت ۞ م در هر لوله آیه نوشته
اند بروایتی سی قرن هر قرنی سه هزار سال پیش از آدم
حق سبحانه تعالی جبرئیل را امر فرمود که این شمع را خدمت
کن تا زمانیکه فرمان آید آن شمع را که در بهشت برد جبرئیل
او را خدمت میکرد تا ظهور حضرت رسول باشد آن شمع را بخدمت
رسول

رسول بردند با فاطمه حضرت به مولا دادند و چراغ حضرت
به سلمان داد که یا سلمان از نسب نسل تو منقطع است
اولاد این از شما باشد و نامش سراج امیر است روشنائی
شما باشد سلمان قبول نمود سه آیه آمد وَالشَّمْسُ تَجْرِي
لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَالْقَمَرَ
قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا
الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ
سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وآیه چراغ
اینست فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ
وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ
تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ
مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ

وآیه فطارکش اینست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ
لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ
اثبات چراغی
مستمع باشی ایرند صاحب معنوی ارباب سخن
از این سخن توکنون بشنو ~~توکنون بشنو~~ اثبات چراغ جان من
میکنم اظهار در نزد خردمندان فقیر این نه قول من بود از قول پیران کهن
چون حسین در کربلا بیتاب شد نعلاو زار
استغاثه کرد و کفتا یا خداوند زمن
منکه از روز الست این عهد بستم با خدا
میدهم سر در رهت صد همچه هفتاد و دو تن
کز بیابان فنا از دور درویشی رسید
آب در کچکول کفتا با دو صد سوز و محن
یا حسین آورده ام آب و خجالت میکشم
کن سرافرازم ستان این آب از کچکول من
ده

ده بآن طفلی که دایم العطش کویان بود
کز غم او شورشی افتاد سرتاپای من
کفت با درویش دل اندیش آن سلطان عشق
در میان هر دو انکشتم نظاره کن ببین ای ممتحن
نیستم محتاج آب و لیک باشد مقصدم
تا کنم سر را فدای دوست بی غسل و کفن
باشی روشن در دو عالم تا به معصومان رسی
حق بداد تا جر این کردار شد مقبول من
روشن از لطف حسین ابن علی کردیدام
باب کردید این چراغی در زمان چملتی
شکر لله شد چراغم روشن از روشن علی
سرفراز فقر کشتم در میان انجمن
صادقم صاحب سلوک از دودمان جانیم

ادم صفی الله ٢ لا اله الا الله نوح نجی الله ٣
لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله ٤ لا اله الا الله
داود خلیفة الله ٥ لا اله الا الله سلیمان حشمت
الله ٦ لا اله الا الله عیسی روح الله ٨ لا اله
الا الله محمد رسول الله   وهفت ابدال راهم بداند
اول نجر ابدال ٢ جمهور ابدال ٣ شاه ابدال ٤ جبروت
ابدال ٥ ملکوت ابدال ٦ ناسوت ابدال ٧ لاهوت ابدال
ش ط ح ٢ مقام اول ناسوت که بینی باشد
٢ ملکوت که چشم باشد ٣ جبروت که زبان باشد
٤ لاهوت که کوش باشد   ایدرویش اصل قلندر
دوده نیم بو علی قلندر کالو قلندر نیم قلندر دامر بحر باشد
اکر ترا پرسند هشت کلمهٔ قطارکش کدام است جواب بکو
اول کلمهٔ توحید است یعنی بیکانکی و آشنائی باخداوند

وقبول نکردن دنیارا و ترک لذات چنانچه حضرت
رسول میفرماید الدنیا سجن المؤمن جنة الکافر
یعنی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر ٢ کلمهٔ بقا است
که اورا تجرید مینامند المؤمن لا یموت ولکن ینقلبون
دار الی دار یعنی مؤمن نقل میشود از این خانهٔ فانی بخانهٔ
آخرت ٣ کلمه تکلم است یعنی مناجات پروردکار وزیارت
قبر پیغمبر چنانچه حضرت رسول میفرماید من زار قبری
وجبت له شفاعتی یعنی انکه زیارت میکند مرا واجب
میشود که شفاعت کنم اورا ٤ کلمه علم است وعلم بیعمل
نمشاید ودرویش میباید از آداب خود ومقام خود خبردار
باشد والعلماء ورثة الانبیاء الله ٥ کلمهٔ صبر درویش
باید صبور باشد وشکور باشد ونعمت خداوند خودرا شکر

خاکسار خاندان وسح خوان بو الحسن   بدلیل آیه کریمه
ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم
یصلونها یوم الدین وما هم عنها بغائبین
ترجمه مشهور سراج   رب هب لی من لدنک ذریة
طیبة انک سمیع الدعاء   رب لا تذرنی
فردا وانت خیر الوارثین   وچراغ را نه پیر قرار
دادند در طریق اول شاه علی مکان ٢ عال شاه ٣
قلندر شاه ٤ سید اعظم ٥ شاه ناصر ٦ شاه سید نظر
علی ٧ سید بدار ٨ سید محمد قوس ٩ سید حسن
سجاد   هفت پیر قطارکش ... اول آدم ٢ نوح
٣ ابراهیم ٤ داود ٥ سلیمان ٦ عیسی ٧ محمد
در شریعت از محمد مانده در طریقت از چهلتن در حقیقت
از امام جعفر الصادق در معرفت از قلندر شاه ٤

پیر شریعت اول موسی ٢ عیسی ٣ ابراهیم ٤ محمد
٤ پیر طریقت اول مولانا علی ٢ امام حسن ٣ امام حسین
٤ امام جعفر الصادق ع ٤ پیر معرفت اول داود
٢ پیر رمز بار ٣ پیر موسی ٤ پیر بنیامین چهار پیر
شریعت چراغ ج ٤ اسرافیل عزرائیل ایدرویش
قطارکش از که مانده در شریعت از صالح در طریقت از
شمس الدین قلندر در حقیقت از امام حسن در معرفت
از امام جعفر الصادق ع   درباب طالب مطلوب
واحد عابد زاهد ذاکر شاکر عارف عاشق واحد
کیست آدم طالب مطلوب الله ادریس عابد موسی
زاهد عیسی واحد نوح شاکر ایوب صابر شیث
عاشق محمد عارف ابراهیم راضی این هفت کلمه
فقیر قطارکش وصاحب تنکت بداند اول لا اله الا الله

باشد طلب رحمت کند در امور دنیا وچندان نکوشد
و بدنیای دنی دل نه بندد وباجمال لهو ولعب ننشیند
وبا اهل دنیا بسر نه برد که مشکل است با خلق دنیا مکالمه
نکردن است آید رویش در کلام معجز نمای خود میفرماید فَلْيَضْحَكُوا
قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا یعنیکه نخندید بسیار گریه کنید
بر آخرت درویش ای مرد درویش هرکه طلب نماید از پیر
فقر طلب کند اگر پرسند چهار پیر حقیقت کدام است
جواب بگو اول فرشته شمال میکائیل ۲ فرشته مغرب
جبرائیل ۳ فرشته مشرق اسرافیل ۴ فرشته جنوب
عزرائیل بیک روایت چهار پیر معرفت اول شاه قاسم
انوار ۲ شمس تبریزی ۳ ملای رومی ۴ حافظ ۵
شیخ عطار چهار پیر دیگر ترکستان اول خواجه احمد
چشتی ۲ بابه هندوستان شیخ فرید شکر گنج ۳ خواجه
اویس قرن ۴ باب الحق چهار پیر دیگر اول بکتاش
ولی ۲ شاه نعمة الله ولی ۳ شهباز قلندر ۴ شاه
سید جلال الدین حیدر امام جعفر الصادق میفرماید شریعت
وطریقت وحقیقت ومعرفت یکسخن است اما ایساک
درویش پنج حرف است معنی درویش هر یکرا مقام پیش
است واهل دلیل اول انکه والی یعنی باد در رو بسازد و
هر روز زیاد مکن کهاز رود دریا سر آمد بیینی با نیکان در یخ
خوش است ۲ غیر مولا طلب کردن کار بد کیش است
۳ شکر کردن ویکدل بودن در راه دوست ۴ کار
بی منتها بود هر انکه بایار خوش است کار او پیش است
۵ رضا بقضا دادن وشکر کردن وصبر کردن وشکایت
نکوید چنانچه خداوند عالم میفرماید قَالَ النَّبِيُّ إِنَّ قَالَ
اللهُ تَعَالَى وَمَنْ لَمْ يَرْضَى بِقَضَائِهِ وَلَمْ يَشْكُرْ عَلَى
نَعْمَائِهِ وَلَمْ يَصْبِرْ بِبَلَائِهِ فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي الْحَقْ
فَلْيَخْرُجْ فِي تَحْتِ سَمَائِي پس از زیر آسمان من بیرون برود

گذارد وصبر در بلاهای پروردگار خود نماید وهرگز نناله
وشکوه ننماید چنانچه مولای دین دنیا میفرماید که هیچ گنجی بهتر
از علم نیست وهیچ مالی بهتر از حلم نیست وهیچ قضائی
زشت تر از جهل نیست وهیچ عقلی فاضل تر از صبر نیست
وهیچ ناصحی بهتر از راستی نیست وهیچ صادقی بهتر از جوانمردی
نیست وهیچ عیشی بهتر از صافی نیست وهیچ کاری بهتر از
طاعت نیست وهیچ غایبی نزدیک تر از مرگ نیست
وهیچ نعمتی بهتر از قناعت نیست بدین دلیل که اَلْقَنَاعَةُ
كَنْزٌ لَا يَفْنَى یعنی قناعت گنجیست که فانی نمیشود حدیث شریف ومن فتح
آیه وَمِنَ التَّوْبَةِ مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ سَلِمَ مِنَ الْآ
فَاتِ یعنی کسانیکه قناعت پیشه خود کرد همیشه سیراند
۶ کلمه درویشی باید در بهتر این امر پروردگار بکوشد
وهمیشه با مولا باشد که وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ
الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ
قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ یعنی سبقت کرندهای پیشین که
نزدیک باعلی هستند بدین آیه خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا
یعنی بهتر این امور دنیا وسطاست در مابین دنیا وآخرت
مولاست هرکه مولا را شناخت دنیا وآخرت از او ست
۷ کلمه باید درویشی در نیت خیر قدم زند در قلب او
بجز راستی وخیر خواهی دیگر چیزی نگذرد بدین آیه إِنَّمَا
الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ فَإِنْ كَانَ عَمَلُهُ خَيْرًا وَجَزَائُهُ خَيْرًا
فَإِنْ كَانَ عَمَلُهُ شَرًّا فَجَزَائُهُ شَرًّا بدرستیکه عمل نیت
خود بر مجبور اگر عمل ایشان خیر است پس جزای ایشان
خیر است واگر شر بود پس جزای ایشان شر است ۸
کلمه درویشی از خوف الله واز خوف پیر مرشد گریان

علی ولی شیر خدا وپروردکار حضرت نبی پاک ضامن
خاتون بجنت دهند مؤمنانرا بدانی زدوزخ نجات
بر سر تاج حضرت محمد رسول از حضرت امام حسن و حضرت
امام در کوش کلست علی بود انشه دلدل سوار فرض کن
محمد باقر پنجتن پاکرا نواسیه علی حضرت امام زین العابدین
راولاد کلزار حق الیقین حضرت امام محمد چون روشن
چراغ از اولاد ایشان شکفته چه باغ حضرت امام جعفر الصادق
صاحب اسرار صاحب ولی مذهب برقرار حضرت امام
موسی باصدق صفا سلطان علی ابن موسی الرضا امام
محمد تقی شیر خدا حضرت امام علی النقی حضرت امام حسن
عسکری والزمان حضرت سید جعفر حضرت سید علی
اصغر چه روشن نظر حضرت سید عبد الله بصورت
چه ماه حضرت سید احمد شمس بود محمود محبوب الله
حضرت سید نجیب بجا حضرت سید جعفر کرم الله

توئی پیر پیران توئی رهنما حضرت شاه سید علی شمس
دنیا والدین و بشارهٔ محمد بجانشین کتب الکتاب عرشی
ستوره حضرت حضور امیر شیر شاه سید جلال الدین
فرزند مقبول محبوب حضرت شاه سید علی بود سخاوت
وشجاعت همیشه امیر حضرت سید علی جعفر سید معصوم
علی حضرت شاه محمد قوس حضرت سلطان سید احمد
کبیر سخاوت همیشه امیر حضرت پیر مخدوم جانی جهانگشت
بود شمس بخوانم بصحبت وجود حضرت شاه صدر الدین
محمد شاه راجه قطال همه سروران این برین حقیقت این
احوال هرکز نباید جند بجند ال حضرت سید محمد بجا رنج
پیر پنج کتب بر بستان علی لطف دین و دنیام حضرت
سید رکن الدین اول فتح فتح خدا او ولاد جهان با چون عالم

حق تعالی میفرماید هرکه بقضاء من راضی نشود و شکر نعمت
من نیکند وصبر نیکند و شکایت میکند پس خدای
دیکر طلب کند از برای خود ایدرویش قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اَكْثَرُ
اَهْلِ النَّارِ مُتَكَبِّرُونَ یعنی کسیکه اول داخل دوزخ شود
متکبر باشد قَالَ النَّبِيُّ اَكْثَرُ خَطَاءِ ابْنِ اٰدَمَ فِي لِسَانِهِ
یعنی بیشتر کناهان وخطاهای فرزند آدم بزبان ایشان صادر
میشود قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اَطْمَعُ فَقْرٌ وَالْيَاسُ غِنًى
یعنی هرکه بسیار دارد از مردمان در دنیا آن طمع را مفلسی
دارد در دنیا و آخرت قَالَ النَّبِيُّ اَلْحَرِيصُ يَنْقُصُ
لِقَدْرِ اللِّسَانِ وَلَا تَزِيدُ فِي رِزْقِهِ یعنی حرص بسیار
و آتش در دنیا قدر مردمانرا کم کند و رزق را هم کم کند
قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اِذَا كَانَ اٰخِرُ الزَّمَانِ اَشْبَاهُهُمْ اُسُدًا وَ
عَالِمُهُمْ ذِئْبًا وَكَاتِبُهُمْ ثَعْلَبًا وَتَاجِرُهُمْ كَلْبًا
وَمُؤْمِنُهُمْ شَاةً وَكَيْفَ حَالُ الشَّاةِ بَيْنَ اُسُدًا

وَذِئْبًا وَثَعْلَبًا وَكَلْبٍ يَخَافُ عَلٰى نَفْسِهِ یعنی
وقتیکه قیامت شود بادشاهان شیر شوند علمایان کرک
شوند نویسندکان مانند شغال و تجاران مانند سک
مؤمن در میان ایشان مانند کوسفند پس چون است
حال کوسفند در میان شیر و کرک و شغال و سک دایم
بنفس خود حریص اند قَالَ النَّبِيُّ ﷺ اَلْبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ وَلَوْ كَانَ عَابِدًا وَالسَّخِيُّ جَارِي وَرَفِيقُ
بِي وَالْبَخِيلُ رَفِيقُ اِبْلِيسَ یعنی بخیل در بهشت
نرود اکرچه مؤمن باشد وسخی در دوزخ نرود اکرچه
فاسق باشد وسخی در بهشت مهمان منست و بخیل
در دوزخ رفیق شیطانست ضبط نا کویم

بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدا بنام خالق جبار روزی
دهندا توئی پاک پروردکار محمد ﷺ شفیعت بهر ور سرآ

پناه هست ستون دین و دنیام حضرت سید احمد کلان
مشکل‌گشاه مرد و جهان حضرت سید زین العابدین گنج
بخش در علی ولی فرزند مقبول محبوب حضرت سید
حسن بود سخاوت حضرت پیر محمد سر ناصر الدین الحسینی
البخاری بحق الیقین من سرچشمهٔ میوالیان حیدر کرار
سحر امن محمد نوبهار همه وقت خوش است چون لیلی
نهار سخن شیرین یار در کوهر لعل صبا روز عید است و
سخاورت پاک بخشاینده مدام اهل بیت خاک پای غلامان
حضرت پیر محمود پیر ناصر الدین راحیات تحیت بخت
مسلم علم دهنده راحیات عشق پاک بر جمال خاتم اجمعین
طلب از طالبان عنایت سالکان وکی جاهلان نیستی
منافقان از شاه محمود باطلی سر حلقهٔ لنک قوطه بندان
عشق جمال و کمال سید صلوات بر محمد و آل محمد و قفل کمال

من بعد بر علی با یازده فرزندان او صلوة

باب بیعت

اصل منزل چه خوانی ایدرویش　　پنج منزل ترا بود در پیش
چون شدی اصل بیعت ای غافل　　شد میلاد اولین منزل
پس ز تفسیر خود توی آگاه　　شاهدش لا اله الا الله
قاب قوسین را بهم بنماه　　چون کنی در مقام دوم جاه
که به بیعت در این شریف مکان　　هست شاهین عدل را میزان
چون ز سیم مکان نبوت خواست　　زان بمهر نبوت آمده است
اصل بیعت ز چارمین منزل　　که امامت از او بود حاصل
لحمک لحمی از بیان نبی است　　این حدیث از محمد عربی است
منزل پنجمین بود بیعت　　ار شناسای مذهب و ملت
اصل بیعت شد از مراد تمام　　ختم این نکته میکنم بکلام

باب بیعت

ای برادر اگر که میخواهی　　که خوری از نهال فقر ثمر
خدمت عارفان حق میکن　　تا نباشی در این جهان ابتر
دست خود زن بدامن مردی　　تا شوی رهبر ای نکو منظر
هرچه گوید از و بجان بشنو　　تا رساند ترا بتاج کمر
شرط خدمت بجای آوردی　　باادب باش با صفا و سیر
صفت بیعت نبی و ولی　　این بود ای عزیز پاک گهر
ده و دو منزلت بدان بیقین　　نه از این بیش هست نه کمتر
اولش مهر نبوت بدان　　دویمش شد ید بود بشمر
سیمینش بود جهاز شتر　　لحمک لحمی بکار آور
پنجمینش اشارت بیعت　　ششمین عمد تحت با شجر
شد میلاد هست در هفتم　　هشتمینش شهادتین بشمر
قاب قوسین در نهم باشد　　هست قلاب در دهم دیگر
ده و یک خاتم است ایدرویش　　غالب و ناظر است در آخر
پنج دیگر که اصل این فرض است　　داخلش کرده اند اهل نظر
اولینش امامت است بدان　　دویمینش مهر کتف پیغمبر
سیمین بدر چهار مست حنفی　　پنجمین ذوالفقار را بشمر
نعمة الله را اگر خواهی　　طالب او شو از و نگذر

پیرنامهٔ شاه نعمة الله ولی

شیخ ما کامل مکمل بود　　قطب وقت و امام کامل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی　　در توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام عبد الله　　رهبر و رهروان آن درگاه
صالح بربری روحانی　　شیخ شیخ منست تا دانی
پیر او هم کمال کوفی بود　　کز کمالش بسی کمال فزود
باز باشد ابو الفتوح سعید　　که سعید است آن سعید شهید

پیر کامل کمال الدین یحیی — سید مسند سلیمانی
پدرش هاشمست است وجد موسی — مادرش شاهزاده سلمانی
دیگر آن جعفر خجسته لقا — روح و ممد و لطیف روحانی
سید صالحان که صالح بود — جمعی بود از پریشانی
میر اتم که نزد همت او — مختصر بود عالم فانی
باز سید علی عالی قدر — کان احسان بحر عرفانی
ابراهیم انکه روح میبخشید — انفس مدرک سخندانی
پادشاه ممالک دانش — بود سید علی کاشانی
میر محمد که بندکان درش — در جهان یافتند سلطانی
شاه سادات سید اسمعیل — آفتاب سپهر یزدانی
ابی عبدالله انکه روح امین — کفتش اورا که جمله را جانی
باز امام محمد باقر — محرم رازهای پنهانی

پدر

از ابی مدین او عنایت یافت — بکمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرقی بصفا — آفتاب تمام مه سیما
شیخ ابی مدین است شیخ سعید — که نظیرش نبود در توحید
دیگر آن عارف ودود بود — کنیتش او ابوسعید بود
بود وارث لیس و را سکن — بسی کرم کرد روح او با من
پیر او بود هم ابوبرکات — بکمال جمال ذات صفات
باز ابوالفضل بود بغدادی — افضل فاضلان باستادی
شیخ او احمد غزالی بود — مظهر کامل جلالی بود
خرقه اش پاره است ابوبکر است — زانکه نساج او ابی بکر است
پیر نساج شیخ ابوالقاسم — مرشد عصر و ذاکر دایم
باز شیخ مدری ابوعرفان — که نظیرش نبود در عرفان
مظهر لطف حضرت واهب — بندکی ابوعلی کاتب
شیخ او شیخ کاملش خوانند — بوعلی رودباریش خوانند

شیخ

پدر او علی ابن حسین — انکه زین العباد میخوانی
باز بحق امام حسین شهید — نور چشم علی عمرانی
آن وصی رسول یار خدا — والی ملکت سلیمانی
انکه باشد در مدینهٔ علم — کور بر خارجی مروانی
نازم هم جد من رسول خدا — آشکار است نیست پنهانی
هست فرزند من خلیل الله — باد یارب به بنده ارزانی
لشکر پادشه بسی باشد — شاه جانی یکیست تا دانی
کرکسی اشکر بود بخدا — سیدیم بیشک ای تا دانی

جناب سیادت مآب در کوه صاف که در نواحی بلخ است کوه ساریست مبارکی و قدمگاه رجال الغیب مشهور است که حضرت سید چهل اربعین در آن منزل مبارک آمده و در این باب سیفر باید ظاهرم در کوهستان

شیخ او هم جنید بغداد است — مصر معنی و مشق دلشاد است
شیخ او خال او سری سقطی — محرم حال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف — چونکه سری سرا و بود مکشوف
او ز موسی جواد احسان یافت — کفر بگذاشت و نور ایمان یافت ۲
پیر مصری ابوالحسن باشد — شیخ شیخان انجمن باشد
یافت از صحبت علی ولی — کشته منصور بندکی علی
خرقه او هم از رسول خدا است — ابن جنینی خرقه لطیف کرا است

نصب نامه شاه نعمة الله ولی

نعمة الله هم ز آل رسول — نسبتم از علی و آل بتول
نعمة الله هم ز آل رسول — محرم عارفان ربانی
قرة العین میر عبدالله — مرشد وقت پیر نورانی
پدر او محمد ابن آن سید — که نبودش بهیچ روسانی
باز سلطان اولیای جهان — میر عبدالله هست کار تا دانی
شیخ داود طایش میخوان — شیخ او هم حبیب عجمی است محمد طالبست و مطلوب

یافته در خدمت امام کمال بود بوّاب در کهش ده سال شیخ معروف را انکو میدان

این جنین نسب خوش تمام خوش بود کر تو را بود والسلام ۴

پیر خارزمی نکو کردار　　موسی کاظم است در هر حال
ضم آن معنیش اینست　　روشنم آن حالتم اینست
بار الها بحرمت آنان　　که به بخشا گناه مسکینان

کرسی نقش بند

منکه عبدالله اسم خوش لقب　　افضل دین حسینم در نسب
با مریدی کرد مارا دل رهین　　سیدی از خواجه کان برهان دین
او با یشان صفا آمد مرید　　سیدی بود از بخارا او رسید
او مرید شیخ با عرفانیست　　مست حیران از می اطلاقیست
آن مرید خواجه درویش است آن　　واز همه در مرتبه پیشست آن
آن مرید خواجه زاهد آمده　　در جهان بانفس جاهد آمده
آن مرید خواجهٔ ابرار شد　　در ره دین زوست برخوردار شد
آن مرید حضرت یعقوب بود　　چرخ اندر راه او جاروب بود

پیر علاء الدین عطار آن مرید　　گشت اندر عالم اسرارش پدید
آن مرید آمد بشاه نقش بند　　درد و عالم او بود چون سربلند
حضرتش در خدمت سید کلال　　در ارادت گشت ثابت اهل حال
آن مرید بابا سماسی بود　　زانکه بر خاصان حق صاحب بود
آن مرید خواجهٔ نساج شد　　بر سر جمله از اینست تاج شد
آن مرید عزنوی محمود شاه　　گشته است اندر فلک خورشید ماه
آن مرید عارف ریوگری است　　زان بود بر عارفان ماه خور است
شد مرید آن بر امام غیب دان　　خواجه عبد الخالق انقوش جهان
او به نزد خواجه یوسف شد مرید　　همچو او در معرفت کس کم شنید
خواجه یوسف هم مرید بو علی　　گشت او هم رفت در راه علی
او مرید حضرت خرقانیست　　بوالحسن نام که از خود فانیست
شد مرید قطب بسطام رشید　　قوس دوران در زمان بایزید
آن مرید حضرت صادق بود　　از همه احکام او حادق بود

باطنم در کوه صاف صوفیان صاف اصدر مرحبا باید زدن
و حضرت سید مرید شیخ الشیوخ العارف ابو عبدالله یافعی
ایست و سند شیخ مشار الیه بشیخ اسلام احمد غزالی مرید
~~شیخ مشار الیه بشیخ اسلام احمد غزالی مرید~~ و شیخ
ابو عبدالله یافعی مرد بزرگوار یست　　والله اعلم

نسب نامهٔ شاه حیدر طونی

حیدرم طونیم زآل نبی　　پدرم شمس دین ابن علی
پدر او نظام الدین محمود　　پدر او جلال الدین مسعود
پدر او حسین دین جعفر　　میر میران بجعفر است پدر
پدر او امیر میران دان　　کاشف نامهای قرآن دان
پدر او امیر عبدالله　　واقف از آیهٔ کلام الله
پدر اوست موسی کاظم　　شرع را شمع ملک را ناظم

پدر اوست جعفر الصادق　　بود در شرع مصطفی صادق
پدر او محمد باقر　　پرتو نور قدرت قادر
پدر اوست شاه زین العباد　　مرشد خانقاه دانش و داد
پدر او حسین مظلوم است　　رهبر سید است و معصوم است
پدر او علی ابو طالب　　که بود در جهانیان غالب
نسب من به مرتضی بود این　　حسب من با سالکان بیقین

پیر نامهٔ شاه حیدر

پیر من بود محمد تقی　　که بود واقف از جلی و خفی
پیر او بود سید ابراهیم　　داد سید علی و را تعلیم
پیر او میر قاسم مدنیست　　پیر قاسم مقابل ملکیست
پیر او بود سید ابراهیم　　که زخارزم بود ذات مقیم

كبير شر شاه سيد جلال فرزند ريحان عابدين ايشان
فرزند سبزه امام اول فتاح ۲ كل شاه ۳ پير امام شاه
۴ پير غلام شاه براء الدين ۶ پير نصر الدين ۷ فرزند
نوبهار قلندر سيد محمد عظيم نوربهار فرزند نصر الدين
پير غلام شاه سيد محمود شاه سيد خواجه پير شك پران
شاه سيد جلال سيد عليشاه سيد معصوم شاه سيد جعفر
شاه شاه سيد محمد سيد احمد سيد عبدالله سيد محمود

دركلاه فقر بايد چهار ترك ترك دنيا ترك عقبى ترك ترك
نفس اماره بدان اى ذو فنون دنى رو دنست بهر او جنان
منزل دويم بدان اى نيك بخت نفس لوامه ترا در راه سخت
منزل سيم بدان اى شاه شاه ملهمه باشد ترا در ره كواه
منزل چهارم بدان اى قطب قطب مطمئنه باشد آنجا چون كتب

منزل

منزل پنجم زخود آگه شدن همچه مردان راه بين در ره شدن

غسل وحدانيت

نَوَيْتُ اَغْتَسِلُ وَحدانِيَّتَ تَجدِيدًا مُجَرَّدًا مِنَ النِّسَاءِ
مَحمُودًا وَسَكَنَ فِي البَرِّ دَائِمًا فَعَقَدَهُ قَرِيبَ الله
اِلَّا غَيبَ التَّوَابِينَ وَغَيبَ المُتَطَهِّرِينَ اَلحَمدُ لِلّٰهِ
رَبِّ العَالَمِينَ قول امام جعفر الصادق
درويشى بايد بداند دوازده كلمه شهادت كلمه اول شهادت
بخدا آوردن بدين آيه لا اله الا الله نظم
لا اله است ذكر درويشان يقين كام دل از فقر اللهى به بين
كر ندانستى تو اين او را درا كافرى وكير مزن تو لاف دين

كلمه دويم شهادت

بمحمد رسول الله كر نه دانى محمد را رسول نيستى در راه مسلمانى قبول

كمربسته

عطا كرد احمد كمر بسته را چه خواجه حسن داشت كلدسته را
زخواجه حسن يافت خواجه حبيب دگر داد احمد بزيد نجيب
زخواجه حبيب آنكه طيفوريان كتب دين معروف كرخى بخوان
سرى سقطى آنكه هم زيديان علاء الدين طوسى در هفتم بخوان
هشتم مخفر است دين فردوسيان رسيده در نهم بسهرورديان
از آن نه بر و پنج ديگر بدان تو زيدى ايازى عين را بخوان
هويدى وچشتى ميزبان كمربند فقر از براى ايشان

هفده ميان بسته

اول آدم ۲ شيث ۳ ادريس ۴ نوح ۵ ابراهيم ۶
شعيب ۷ ايوب ۸ هود ۹ يوشع ۱۰ يونس ۱۱
لوط ۱۲ صالح ۱۳ ذوالكفل ۱۴ الياس ۱۵
خضر ۱۶ جرجيس ۱۷ موسى ۱۸ عيسى ۱۹ زكريا

كرسى نورانى

روشن على

روشن على صابر على شاه كل محمد نهال سلطان دوده
رودى حاجى مير على نور سلطان حاجى دوده نور
سلطان بزرگ طالب حقانى پادشاه نهال نور شاه
شهاب الدين نور نمانكه عقيل على سرخ على ابدال
على قاضى صحاب عاقل على طالب حبيب الله اهل سير
طالب كلك على طالب بحر على نظر على كبير الدين
روشن على درويش كنج الجهر درويش طالب شاه جال
مجرد شاه جال چرمينه پوش طالب دلدل پيچن قاضى
سلطان احمد ثانى سلطان محمود باطلى طالب مولا
على پيرخانه نورانى سيد كل شاه فرزند
الم شاه فرزند فضل شاه پيل شاه احمد شاه امام شاه
الم شاه ثانى فرزند انجم شاه مخدوم جنيان سلطان سيد احمد

لَا یَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ اِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا بذکر
اوست ذکر کل هر شیء بذکرش شاد کامند میت حی

فصل در بیان آداب نقیب

بدانکه در جماعت فقرا نقیب لازم است اما باید که از
خانواده نبوت و ولایت باشد یعنی که از سادات کرام
که از جواهر و زواهر فتوای فتوت و هدایت باشد و چنین را
سزاوار این مرتبه باشد دویم میباید که خود طالب درویشی
باشد وسیم میباید که آداب و ارکان هر سلسله خبردار
باشد و هر کس را بجای خود قرار دهد وچهارم میباید که
صحیح و فاسدان را بمعیار علم و دانش از یکدیگر جدا سازد
تا شناسنده راه باشد و کامل عیار باشد اکر پرسند
که نقیب چه معنا دارد جواب بکو که در لغت عرب شناسنده

راه گویند وچنانچه در صباح آورده اند که نقیب شناسنده
اوست اوست کواه قوم و زبان ایشان در اصطلاح نقیب
انرا کویند به تفحص صالحان کنند و به تقوی آموز سلسله
باشد چنانچه نقیب از معنا و نسب و منقبت یعنی فضایل
بسیار جمع شده باشد در او اکر ترا پرسند که نقابت
اهل طریق کرا شاید بکو انکس که وبراده صفت جمع
شده باشد اول انکه عالم بود ۲ انکه کامل بود ۳
انکه نیکو خو باشد ۴ انکه راه رو باشد ۵ راه نما باشد
۶ انکه ناصح باشد ۷ انکه سخی باشد ۸ انکه خوش خو
باشد ۹ انکه حق کو باشد ۱۰ انکه ستر پوش باشد
اکر ترا پرسند آداب نقابت چند است جواب بکو اول ادب

سیم کلمه شهادت بعلی و یازده فرزند علی و آل الله علیهم السلام
نیست کر مهر علی اندر دلت لعنت حق باد بر آب و کلت
کلمه چهارم شهادت بر ملائکها آوردن اَلْمَلَکُ الْمُقَرَّبُ
رَسُولٌ پنجم کلمه شهادت به پنج کتاب آوردن آیه کریمه
وَهٰذَا تِبْیَانٌ فِی کِتَابٍ اهل قران را شرف عز از آیه قران بود
مونس از قران بکیرد هر کرا ایمان بود ششم کلمه شهادت بروز
معاد آوردن بدین آیه اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَمَلٰئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ
وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ روز میعاد
قیامت حق بود هر چه حق کوید همه بر حق بود هفتم
کلمه شهادت بآسمان و زمین ماه ستاره کان آوردن
وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ
مُسَخَّرَاتٌ بِاَمْرِهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ

هشتم کلمه شهادت بر آفرینش بحر و بر و رعد و برق
و باد و باران آوردن یَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ نظر کن سوی بر و بحر باران
نکردی تو غریق موج طوفان نهم کلمه شهادت بر آفرینش
سحر و شجر و حیوانات و جمادات بدین آیه وَالنَّخْلَ
بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِیدٌ درختان تا قیامت در سجودند
بذکر واحد حی و دودند دهم کلمه شهادت بر مرغان
خوش الحان بذکر ملک آسمان آوردن بدین آیه وَمَا
عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ بشنو از مرغان خوش الحان نو
جمله مستاز جام عشق کبریا یازدهم کلمه شهادت بر کلها
که در کلزار میروید بدین آیه جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَیْرَ
مَعْرُوشَاتٍ دوازدهم کلمه شهادت بر وحدانیت که
قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ

بسم الله الرحمن الرحیم

وبعده مرشدان علی الطریق که فایض بجام وحدت حقیقی شدند از جناب علی ابن موسی الرضا فایض شدند و فقرای همت چهلتن و چهل ابدال و چهار پیر شریعت و چهار تن رجال الغیب را و سالکین راه حقیقت فرزند به فرزند فقیر به فقیر و بمقام فیض حقیقت فایض شدند و بفیض باطنی رسیدند و بعد شاه نعمة الله ولی و فرزند طریقت حبیب شاه مخدوم علیشاه و محبوب علیشاه و ضعلی شاه و رضا علیشاه و معصوم علیشاه و نور علیشاه و سید کوچک و بعد خادم الفقراء معصوم علیشاه لقب محمد حسین و نظر علیشاه لقب علی عسکر فیض ظاهری و باطنی از باطن فقر و مرشدان و پیران و صاحب نظران بر سر این حقیر فقیر مذنب و شامل حال و فایض گردید و من بعد بر طالبان راه حق و طریقت فایض گردانند طلب طالبان عنایت سلطان بنشر منافقان و عشق جمال با کمال سید کاینات محمد ص من بعد بر علی و یازده فرزند او خار مار حواله بذو الفقار پس پیش درویشان الله محمد و علی یار هر که در آید بر آید هر که در افتد بر افتد بلا دور شود خیر پیش آید کرم مرتضی علی هو حق

کمربسته نظمی

کمربسته خوانم بکر دل زجانم — درود برسانم بآن پاک سرور
شفع مذنبی همت علی ولی — مدد کو نبی همت بگفتار حیدر
چه آدم زجنت برون شد به محنت — دو برگ از انجیر پوشید در بر
که ختم از نبیا مدد از ولیا — صفر از نبیا بگفتار حیدر

و ورزیدن و تعظیم خلق و شفقت و طاعت حضرت حقتعالی و یاری نمودن بر مظلومان و غریبان و آن آدابها که تعلق بنقیب دارد و اقرار بتوحید و رسالت و امامت و چرب زبانی و صبر بر حلم خدا و لطف نمودن با خلق خدا اگر ترا پرسند نقابت چند است جواب بگو ده است و مجموع در این آیه هست مندرج میشود التَّائِبُونَ العَابِدُونَ الحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ المُنْكَرِ وَالحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ المُؤْمِنِينَ اگر ترا پرسند که مستحبات نقیب چند است جواب بگو هفت است اول آنکه تواضع و سکنت راه روند ۲ چون جاهلان و عاقلان بر ایشان تواضع کنند سلام گویند

ودر

ودر گذرند ۳ شبها نهان از دیدها بطاعت و عبادت مشغول شوند ۴ بمواضع و منازل که محل تهمت باشد نروند ۵ آنکه نقیب باید طریق اعتدال مرعی دارد و از افراط و تفریط دور باشد ۶ آنکه نقیب باید با خضوع و با خشوع رفتار کنند ۷ چون لهو و ناشایسته در گذرند و دیدها را فرو نشانند ثابت نقابت ویرا مسلم باشد و با فقرا با تواضع و نیکوکاری و نیکو گفتاری و پرده پوشی و با ایشان در مقام محبت باید بودن و اگر بخواهد غیر این را بکند او را نشاید که نقابت بدهند چرا که گفته که عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ

هو تا یاری آنچه یاد کردیم تمام است طریق سالک

فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ
الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي
آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
آیهٔ آتش رسانیدن نُودِیَ عَنْ نُورِكَ مِنْ حَوْلِكَ سُبْحَانَ
اللهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ   چهارم دوده برداشتن وکلذار
کردن   اَللّٰهُمَّ یَا نُورَ النُّورِ بِالنُّورِ نُورُكَ فِي النُّورِ
یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ   هفت قاپی اول قاپی بنام عشق
بازان باز عشق الله ۲ قاپی بنام عشق بازان باز عشق الله
۳ قاپی بود جبروت میگویم تو میدانی که جبرائیل امین الله
گوید که ایوالله عشق الله ۴ قاپی ملکوت میکائیل بگوید
به ناسوتم که اسرافیل ایوالله عشق الله محبت میشود
حاصل به پنجم قاپی گزوری به لاهوت این ندا گویم که ایوالله
عشق الله ۶ قاپی آن بقعهٔ بقار شیر پیدا شد بنی الله

سلام داد ایوالله عشق الله به ۷ قاپی اندر قاب قوسین است
اَوْ اَدْنیٰ صدر المنتهی گویم که ایوالله عشق الله نعم
درون پردهٔ اینده آمد باز آوازی سلامی کرد آوازش که ایوالله
عشق الله مگر این نغمه را نیکوئی که غوغا کرد جواب
هفت قاپی را جوابم گفت ایوالله عشق الله اگر ترا پرسند
که فرق در شریعت یا در طریقت چند چیز است جواب بگو
اول قربانی ۲ توبه ۳ وصله ۴ ارشاد ۵ نصیحت
۶ خدمت ۷ محبت اگر ترا پرسند ۱ آسمان طریقت
چیست بگو روی پیر است اگر پرسند ۲ زمین طریقت چیست
بگو سجادهٔ پیر است اگر پرسند ۳ بهشت طریقت چیست
بگو صحبت پیر است اگر پرسند ۴ دوزخ طریقت چیست
بگو صحبت شکستن پیر است اگر پرسند ۵ دریای طریقت چیست

که هفت بند بند چه محکم کمرا   اول بند توبه دویم صدق رهبر
سیم بند صدق مرا ارشناسی   سه بند دیگر هم بفرمود حیدر
رضا هست تسلیم راضی دلبر   کمربسته قنبر بقول پیمبر
مرا نکسو نداند به بند د کمرا   علی فاطمه هست شبیر شبر
اللهم چه لطفی به بند د کمرا   براه فقیران نشسته است بردر

ابجد طریق نظمی

ده ود و باشد کلام ابجد راه طریق   گویم از بهر تو من از راه احسان ای رفیق
اولاتن ابجا خاک دهر رو یکسان بکن   در دویم تخم محبت را بدان افشان بکن
در سیم بر آب شوقش پرورش باید نمود   چهارمین بر داس محبت بدروان را از وجود
پنجمین بر ریسمان خدمت او راجع آر   ششمین بر باد صبرش پاک کن ای مرد کار
هفتمین قلبار تسلیم باید بیختن   هشتمین پیمانه برکیل ارا وست ریختن
در نهم بر آسیاب قانع خوردش نما   در دهم اندر تنور دوست طبخش نما
در ده و یک بر کرور آرزو باید گذاشت   در ده و دو کرتوئی مرد ریاضت کش

حاصلش آنکه تمام معرفت آید ببار   آنچنان عارف شوی مثلث باشد و شدار
گر بباشی بالهوس هستی تو طالب ای فقیر   این طریقت اندر شوق شعف پس باز کرد
گر تو هستی لاابالی ای فقیر اندر زن   همچه مغلوکان بروسر را بران دیوار زن
در طریق ابجد اثناعشر کردی تام   کرد ازراه وفا نظر نمودی والسلام

اثبات دوده

اگر ترا پرسند که دودهٔ شما از که مانده است جواب گویم از چهلتن
اگر پرسند چند رو دارد گویم چهار اول خلعت ۲ مغفرت
۳ سخن شاه مردان ۴ روی مرشد اگر پرسند دودهٔ شما
چند سر دارد جواب گویم دو سر دارد اول مشرق گلذار نام
دارد دویم مغرب قهار نام دارد اگر پرسند دودهٔ شما چند
آیه دارد گویم چهار اول أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ
أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ آتش آوردن

بگو دل درویش است اگر پرسند خانهٔ طریقت چیست
بگو او ست اگر پرسند ۷ کرسیِ طریقت چیست بگو اندوهست
اگر پرسند ۸ کفتن طریقت چیست بگو دریوزه کردن است
اگر پرسند ۹ زبان طریقت بگو کم کفتن است اگر پرسند ۱۰ چشم
طریقت بگو دیده را نادیده کرده نست اگر پرسند کوش
طریقت بگو شنیده نیرا ناشنیدی کردن است اگر پرسند ۱۳ روی
طریقت بگو با صفا بودن اگر پرسند بلیهٔ طریقت بگو
طلب کردن است اگر پرسند درخت طریقت بگو دراز
الله اگر پرسند سرّ طریقت بگو با اهل نشستن اگر پرسند
شرط طریقت بگو لقمهٔ حلال خوردنست آیهٔ شرط فقر
أَنْ يَجْعَلَ لَكُمُ الْفُقَرَاءَ وَالْفُتُوحَ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ
اگر پرسند مولای طریقت بگو مسمور بحق بودنست
اگر پرسند سجدهٔ طریقت بگو دل بدست آوردن است

اگر پرسند رشته کاری طریقت بگو راستی اگر پرسند دوش
طریقت بگو خلق درویش است اگر پرسند مونس وفای
طریقت بگو صدق است   دوازده مسئلهٔ امام جعفر الصادق
میفرماید که هر درویش خرقه پوش باید این دوازده مسئله
را بداند که لقمه نوشیدن و پیرا حلال باشد ۱ اگر پرسند
بر سر چه داری بگو تاج ولایت ۲ در پیشانی چه داری بگو
فرض سنت ۳ در کوش چه داری بگو صلوة اقامت ۴
در چشم چه داری بگو بال کرامت ۵ در دندان چه داری
بگو راحت و شفقت ۷ بر زبان چه داری بگو کلمهٔ
شهادت ۸ در دل چه داری بگو مهر محبت ۹ در دست
چه داری بگو خیر برکت ۱۰ در میان چه داری بگو کمر
خدمت ۱۱ در زانو چه داری بگو ادب ۱۲ در پاچه داری

بگو نعلین همت اگر پرسند جفای طریقت چیست بگو
بغض بدست اگر پرسند یقین طریقت چیست بگو
نیکی کردنست اگر پرسند معنهٔ طریقت چیست بگو راستی
بودنست اگر پرسند دیدهٔ طریقت چه چیست بگو طاعت
و عبادتست اگر پرسند مذهب طریقت چه چیز است بگو
قول درست است اگر پرسند امام طریقت چیست بگو
عمدا است اگر پرسند مریدرا چند صفت باید تا مرید
وی را شاید بگو نه صفت اول آنکه مرید بالغ باشد و اگر نا
بالغ باشد اورا کسوت و توبه نتوان داد چون توبه به
دانستن باشد سخن دین و دنیا بر وی تکلیف نباشد ۲
مسلم باشد تا توبه براو توان خواند و کسوت براو توان
رسانید و اگر از اهل نبود کسوت براو حرام باشد ۳ باید
طالب باشد و جهد قدم در طالب باشد تا طریقهٔ طریقت

براو توان ذکر کرد ۴ باید صادق باشد اگر صدق ندارد
معرفت بر دل جا نگیرد اگر صادق نباشد اورا ارشاد نتوان
کرد ۵ باید که عاشق باشد که متابعت اصول و فروع
بکوشد ۶ باید مؤدب باشد یعنی سخن پیر را قبول کند
۷ تا مقبول خاطر وی کردد ۸ باید که قانع باشد یعنی
هر آنچه ضرورت است از خوردنی و پوشیدنی قناعت کند
و زیاده نطلبد تا از راه باز نماند ۹ باید که سالم باشد یعنی
دست به پیر دیگر نداده باشد و در بیعت دیگر نیامده باشد
بیعت یکیست   در باب دیگجوش و قاعدهٔ دیگجوش
بجا آوردن در بار نهادن دیگجوش بگوید إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي
الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در برداشتن سر دیگجوش
بخواند هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ

مال جان را فدای هم سازید — درره احدی به پردازید

پس بفرمود سرور عالم — بجلای خورید لقمهٔ هم

پس به اجماع خلق فرموده — غافل آنکس که ره نه پیموده

طالب عشق راه دین پاکست — درره عشق چست وچالاکست

گر تو داری نشانه از ایمان — سفره آور به نزد هر مهمان

سفره از خانهٔ دان یزدانست — سفره دادن کمال مردانست

سفره و نان بر درویش میدان — صاحب سفره شاه مردانست

آدم آنست که نفس خود بکشد — بخوراند بکس وخود نخورد

بدلیل آیه کریمه

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
بعد از آن چرغی خورده شود وبعد از آن تکبیر بخوانند
ودعا

ودعاء بر دوستان وپادشاهان وعلماء این شریعت ونیست
منافقان را از مجلس رخص شده آیه طریقت اینست
نحن بما یقولون بعثهم الی یوم القیمة آیه حقیقت
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا وبعد آیه عهدنامه بخوانند وبعد طالب این کلمه

بر زبان جاری سازد — سرم چون گوی در میدان بگردد

دلم از عهد پیمان بر نگردد — اگر کس سر را خواسته باشد

چراغی بدهد این آیه را بخوانند إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ
وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا
يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُم مَّا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا
مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ در پایان آوردن بخوانند فَسُبْحَانَ
الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
این آیه را در وقت قاب کشیدن بخوانند إِنَّا فَتَحْنَا
لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن
ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ
صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا قال النبی صلعم المحبة شراب
صادق لا یشربها الا رجل وافق بلی فرزند
محبت ساقیست بنا شاه الامر فقر این را اهمیت
هستی را بدر کردن وقدم در نیستی نهادن وچشم از
دنیا ومال دنیا خود را وداع نمودن ودر هستی مرگ را
اختیار نمودن بیرک بعمر جاودانه نرسی نامرده بعالم بقا نرسی
تاهمچه

تا همچه خلیل در درون آتش نشوی چون خضر بآب زندگانی نرسی
تشهد طریقت اللَّهُمَّ أُشْهِدُكَ بِمَلَائِكَتِكَ وَ
حَمَلَةِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَجَمِيعِ خَلْقِكَ
بِأَنَّكَ الرَّبُّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ
مُطْلَقًا وَأَنَّ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ
مِنْ وُلْدِهِ وَأَوْصِيَائِهِ وَأُمَنَائِكَ وَأَوْلِيَائِكَ

اثبات سفره بیت

سفره را نور کنند وبو کشند بعد از آن اثبات سفره را بخوانند

بشنو یک سخن ز من بنوش — ایکه در دیده راه درویش

مرنباشد بجز من باقی — حیدر صفدر شی بود ساقی

ساقی دور شاه دین باشد — دین احمد از آن جنینی باشد

پس بفرمود سروران علا — همت ارشاد از برای شما

لا اله الا هو العزیز الحکیم — در بیان تکبیر دیگجوش

ای بهر کاری رفیقت قل هو الله احد — ور نگهدار شب و روز تو الله الصمد

لم یلد یارت و لم یولد بهر جا دستگیر — لم یکن حافظ بود توس لم یکن له کفوا احد

بافضل بسم الله الرحمن الرحیم

گوش کن این سخن ز روی ثبات — تا بیابی طریق راه نجات

شب معراج خالق اکبر — داشت چون اشتیاق پیغمبر

امر شد از خدای رب جلیل — که برو بر زمین تو ای جبرئیل

لیک همراه خویش بر تو براق — تا کند سیر در همه آفاق

جبرئیل آمد براق آورد — بر زمین شی ز نه رواق آورد

که بیا بر سما تو ای شه دین — تا شود روشن از تو عرش برین

گشته آندم چه بر براق سوار — احمد آن شاه دین سپهسالار

زد قدم بر فراز عرش برین — شد منور ز نور چرخ برین

شد بچرخ چهارم آن سرور — در رسید آنکه زینت جن و بشر

دید شیری ستاده بر سر راه — راه بربست بر شه دوسرا

گفت با جبرئیل پیغمبر — که تو هستی ز کارها مخبر

این اسد بهر چه بگو زوفا — سر ره را گرفته است بما

جبرئیلش بگفت این شیر است — زانکه بر جمله عالم آن میر است

مطلب او بدان تو ای سرور — باج خواهد ز شاه جن و بشر

که در آندم شه زمین و زمان — داد خاتم به شیر و گشت روان

بعد یک لحظه آن شه دوسرا — شد باوج فلک بعرش علا

چون پس پردهٔ حجاب رسید — عرش و کرسی تمام را چه بدید

منزلت آن شه زمین و زمان — در پس پردهٔ خدای جهان

قدسیان جمله جمع گردیدند — در پس پرده شاه را دیدند

حضرت آدم صفی الله — شیث با حضرت خلیل الله

نوح ادریس هم ذبیح الله — ذکریا و حضرت یحیی

باشعیب بنت هم موسی — خضر و الیاس حضرت عیسی

اجرو مریم و دیگر حوا

جبرئیل امین که بود محرم — شیر آورد ز آهوان حرم

پس برنج آورید میکائیل — همچه طالب به نزد پیر ولیل

هیزم آورد چونکه اسرافیل — او بفرمان کردگار جلیل

هیزمش از درخت طوبی بود — در پس پرده رفت کرد سجود

هم ندا شد بعزرائیل — که برو بر جحیم شو تکمیل

آتش آور ولی زکان سقر — بهر مهمانی شه داور

رفت ~~عزرائیل سوی جحیم~~ سوی جحیم عزرائیل — آتش بر گرفت شد تکمیل

شد خطاب آن زمان بشیر خدا — که بیاور تو آب یا مولا

چونکه هستی تو ساقی کوثر — آب آور برای پیغمبر

شیر حق شد روان سوی کوثر — بهر مهمانی شه انور

آب آورد از ریاض جنان — در پس پردهٔ خدای جهان

آورندا ز نزد بود شه دین — میر اعظم امام شرع مبین

دیگشی از سنگ کوه قاف بدان — گشت ظاهر ز قدرت یزدان

کردند ایشان چه دیگجوش علم — بهر مهمانی شه اعظم

دور دیگشی رسید بر چهلتن — رمز باشد ز چهلتن و یکتن

اندر آندم بامر رب مجید — طبق شیر با برنج رسید

آمد از نزد کردگار آواز — ای که هستی با تو محرم راز

ای نبی خدا طعام بنوش — مصطفی این ندا شنید بگوش

با دو صد عجز و گفت ای مولا — من غذا آنخورده ام تنها

دست از نزد دوست شد پیدا — خورد اطعام با شه دوسرا

باز برگشت مصطفی آندم — با دو صد شکر و با دل خرم

اینست ابیات دیگجوش بدان — تا نمانی تو مضطر حیران ۲

۲ گر بنوشی ندائی از سر هوش — مرتدی تو تو دیگجوش منوش

[illegible]

[illegible]

به لجوی جمله کیشان تمام — نمائید خدمت بهر صبح و شام
بر اثبات تکبیر خوان کستر ید — پس آنگاه نعمت به پیش آورید
بر ندان صفتها بجو د جملکی — نمائید در امر شان بندکی
ز خدمت کذارش نیابی زوال — پس انکه شود نعمت حق حلال
به تکبیر احیاء آدم بشد — بر اسرار معبود محرم بشد
بوقت خوانید نیکجوش — ببباید که تکبیر خواندن بهوش
به بکشودن دیگ و سفره خوان — بر او آیهٔ یطعمون بخوان
نخوان آیهٔ یطعمون الطعام — بالفاض مولا علیه السلام

وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

عشق آمد جلوه کر اندر جمیع کاینات — از محبت زود صلاد صومعات سومنات
باعث ایجاد عالم از ازل کردید عشق — ساقی الیاس و خضر اندر لب آب حیات
محمد که خود مالک فقر بود — بر اثبات تکبیر خود لب کشود

بفرمود

بفرمود با اهل فقر و فنا — رسد رزق حق بیکمان بر شما
توکل بهر کار کن با خدا — بشو فارغ از قید و رنج و عنا
پس انکه شود لقمهٔ حق حلال — بفتوای تکبیر سید جلال
شود خام ما اکر ز دیک صبر — بشو فارغ از قید و تزویر جبر
بیاد آر مردان حق را تمام — خصوصا فقیران با عز و نام
ز اشخاص اوتاد و ابدال نام — ز ما باد بر جملکی صد سلام
براه طریقت چه کشتر فناء — بشو باره رسم و دین آشناء
دیکر بر فقیران روشن ضمیر — که بیعت نمودند در راه پیر
ز چین و بدخشان ز ترک و تتار — ز هند و ز روم و ز بلخ و بخار
بهر جا بود اهل حالی تمام — ز شیخ و ز پیر و فقیر و انام
دیکر وارثان علوم النبی — که در شرح قران کنند معنوی
سیاحت کنانی که در بحر و بر — براه طلب جمله بی پا و سر
به آنان که ارشاد را مالکند — براه طریقت ز جان سالکند

سه روز و سه شب خمسهٔ آل عبا — نکردند افطار راه خدا
شب چهارم از کردکار جلیل — بیاورد این آیه را جبرئیل
عطا کرد حق آیهٔ البصیر — برای یتیم و فقیر و اسیر
شنیدم که بدر الدجا عقل کل — که ابلیس نفس او فکنده بغل
سر سروران احمد پاک دین — که بر عاصیان کشته حبل المتین
چه شق کشته از معجز آتش قمر — بداد از ره فقر و فاقه خبر
چه شد فقر فاقه ز دین نبی — پس انکه بفرمود مولا علی
طعام المساکین به پیش آورید — به نزد درویشان ریش آورید
اسیر و مساکین اطعام را — دیکر بی نوایان کمراه را
نه ما نذر دستار به سیم و زر — که از فقر و فاقه همه با خبر
کسانیکه هستند در راه دین — بداد ند حلوا الحق الیقین
ده و چهار ده یک بیک صبح و شام — ز پیران کامل چه خاص و چه عام
کسانیکه دایم بیاد حقند — بلاشک که در وجد مستغرقند

بار الها بحق هشت و چهار — مطلب دوستان فقیر برار
صادق کمترین این درگاه — در طریقت چنین شدم آگاه

تکبیر جال

همتا از پیر طریقت جانشین خاندان — وز نگار خرقه پوش تخت نشینان جهان
صاحب این پوست باشد هم بنزدیم ولی — نکتهٔ ها فقر و فاقه باید گفتن جلی
مرشدان واقف ز لنگ و چهار ضرب ند و تاش — از لبجا تا نه طالب داد و هند پیمانه فاش
بعد از آن از راه ارکان تست پیچو شود تعلیم — میشایم شرح حال اسرار با تمام
هر که از قانون چهل تن لقمهٔ خود کرد حلال — میتوان گفتن که باشد خادم از اهل حال
کر نباشد واقف از حلالاین دیک و طعام — خود بیاید بار بر کل دست بر سر زدن مدام
خاکساران دستگیر ند و صد رهنماء — ده ور دو مسند نشین اندر حریم کبریاء
بیا بشنو اکنون سخن از قناه — دیکر بر رسول خدا صد ثناه
دور و درود دعا بیعدد هر زمان — بروح خود آل اولاد شان
علی ولی آن امام انام — علیه الصلوٰة علیه السلام

به محمل نشینان راه حجاز   به اهل نماز و به سلک نیاز
بدریوزه کردان دریای دل   بسجادهٔ رهرو پاک دل
بکشتی نشینان بحر فنا   که از بی نوائی شدند بانوا
بسکان انجم بارض و سما   باهل توکل براه رضا
زغوث و ز قطب و ز اشخاص شخص   بآن چهلتن پاک بی عیب و نقص

الهی باعجاز آن پنج تن   که بودند فخر زمین و زمن
بانکس که نامش بود مصطفی   براه طریقت باهل صفا
بابن عم او که او حیدر است   بروز جزا حارب و صفدر است
بخاتون محشر که خیر النساست   که جنت محبان او را رواست
بحق حسن افتخار زمن   که نامش حسن بود خلقش حسن
بحق حسین که در کربلا   بیفزود ویرا بلا در بلا
بسجادهٔ زینت العابدین   به باقر شناسان علم الیقین
بجعفر گل روضهٔ انما   بسرو خرامندهٔ لا فتا

به موسی کاظم و حالاتشان   بقرب و مقام و مقاماتشان
بحق علی ابن موسی الرضا   شهید خراسان بزهر جفا
بحق محمد که نامش تقی است   که بر دین و آباء خود متقی است
بحق نقی آنکه قاف و غنی   که باشد نجات یادگار حسینی
بعسکر علمدار دین رسول   قضا را بگردان دل و جان قبول
بمهدی انصاحب ذوالفقار   بود حجت قائم کردکار
چه رجعت کند کفر گردد تمام   زمین قدوم امام انام
شود دیدهٔ شیعیان پر زنور   رسد بر محبان نوید و سرور
الهی ظهورش عطا کن بما   که ما را گذشته زپایان خطا
ز شرق و ز غرب و ز هر جا که هست   ز پیر و مرید و ز هوشیار و مست
به نیکو خصال درست اعتقاد   که درس نکوئی بیادم بداد
بآن محرم راز اسرار غیب   بکن دور از قلب ما شک و ریب
چه کشتی موحد بیابی خبر   هم از راه ارکان هم از راه فقر

شود خامها پخته از امتحان   بکن فهم این نکته گفتم بدان
شدی واقف از راه ارکان دین   بیابی قناعت بعزت نشین
غرض این کلامات با فهم هوش   اشارت به تکبیر و هم دیگجوش
نکتهای فقر و فاقه را بیان   از صفات خاندان اندر میان
زانکه انشا کرد پیر میفروش   سالکان گویند با جوش و خروش
چونکه واقف گشتم از ارکان سر پر سؤال   حق دیگجوش طعام روح بخش اهل حال
کودک ابدالان با مرشد که از شوق و تب   چاکران خاندانند از صغیر و ز کبیر
هر که خواند نکتهٔ تکبیر شه سید جلال   لقمهٔ فقر و فقیری کرده است بر خود حلال

دعا

بار الها بقرب جاه نبی   بر سولت محمد عربی
بعلی زادهٔ ابوطالب   اسدالله سرور غالب
بحسن جرعه نوش زهر الم   طوطی سبز پوش گلشن غم
بگل باغ سید ثقلین   تشنهٔ کربلا امام حسین
بامامی که دست او بستند   سر او را ز ظلم بشکستند
بعبادات باقر و جعفر   هم بموسی کاظم آن سرور

بشهید دو دانهٔ انگور   ضامن هر غریب و هر رنجور
بتقی و نقی دو سرور دین   بحق عسکری امام مبین
که ظهور امام غایب را   بخدا آن مظهر عجایب را
زود بر شیعیان تو روزی کن   پرتو شمع دین فروزی کن
که شده روز شیعیان تاریک   آفتاب رخت بکن نزدیک

خداوندا بآن اسماء اعظم   بنور پاک سلطان معظم
محمد آنکه در روز قیامت   بسر از نور حق تاج شفاعت
بنور افتخار آل یاسین   علی آنشه سوار عرصهٔ دین
بحق چهارده معصوم مظلوم   باشک دیدهٔ طفلان معصوم
بذکر طاعت شب زنده داران   بامید دعای دلفکاران
بصدق امتحان دین احمد   بحق حرمت آل محمد
که از لطف و کرم این جمع حضار   قلم در کش ایا قیوم ستار
اگر هستیم عاصی و سیه رو   کجا آریم غیر از در گهت رو

زیغم عنتر فکن مولای درویشان که او — دفع اژدر در زمان خورد سالی میکند

بار آلها مستاین مرو مرآت حلمی — آن زمانیکه عمرها رو بر زوالی میکند

زین دو تن یکتن به بالین همه حاضر نما — ورنه ایک دل هر زبان وهم خیالی میکند

حمد بیحصر وحمد پروردکاری را سزد که طریق نجات را از بنده که خود به بندکان نموده

اللهی بزرکی کریمی حلیمی رحیمی رحمانی سلطانی دیانی برهانی

غفوری شکوری ستاری جباری غفاری قهاری قدیمی حلیمی

صبوری حنانی منانی سبحانی که عزت و ذلت به ید قدرت

توست چنانچه فرموده وتعز من تشاء وتذل من تشاء

بیدك الخیر انك علی كل شیء قدیر ومبدل

کننده شب و روز و روز به شب چنانچه فرموده که تولج

اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وخارج

کننده روح از بدن وخروج دهنده روح به بدن چنانچه فرموده

تخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی

ورزق دهنده کل اشیاء چنانچه فرموده وترزق من تشاء

بغیر حساب که بی رضای تو برکه از درخت نریزد و

کیاهی از زمین نروید ومرغی از آشیان نپرد چنانچه کفته اند

ابذات تو بر کل مالك مالك ویراه روان کوی عشقت سالك

من حمد تو از کلام تو میکویم انت الباقی وکل شیء هالك

اول یاد میکنم نام عظمت و بزرکی جلال وجمال حضرت لم یزل

ولایزال قدرت باکمال ذات پاك قادر متعال چنانچه

فرموده ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا

یحبونهم كحب الله والذین امنوا اشد حبا لله را

دوم یاد میکنم نام جلالت وکرامت سرور انبیاء وپیشوای

اولیاء چنانچه فرموده بسم الله الرحمن الرحیم والعصر ان

الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات

سرور عبادت وجود واجبش پیداتر از هر پیداست وآشکارتر از هر هویدا پیدائی او پنهانی ساز کار و پنهانی او چون [illegible]

اگر در بندکی تقصیر کاریم — بفضل و رحمتت امیدواریم

دیکر خواننده را با شخص کاتب — یکایک را رسانی بر مطالب

سخن خواننده را از روی رحمت — مکن شرمنده در روز قیامت

کناهانی که ما داریم اقرار — ببخشا ای خداوند ابرار اطهار

زبان را کشایم بحمد کریم — قدیم و توانا سمیع و علیم

باول کلام و بافضل پیام — ببسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند ارض وسماء — زبان را کشایم بحمد وثناء

حمد بیحد وثناء بیعدد مر پادشاهی را سزد که برداشته از دیدار

ودلها رهد الله الذی رفع السموات بغیر عمد بکسترانید

زمین را فرش ثم ترونها ثم استوی علی العرش وبیافرید

کوه و کمر وسخر الشمس والقمر وپدید آورنده بهار

وخلق اللیل والنهار قدرتش از فهم دور وهو علیم

بذات الصدور بخشاینده فرح وسرور وجعل الظلمات

الی النور دانای ضمایر هر قوم لا تأخذه سنة ولا نوم

دارنده آسمان و زمین فتبارك الله احسن الخالقین

حکم دهنده قضا وقدر ان شانئك هو الابتر

صانعی کاندر صدف نقش جمالی میکند — خسرو پر ظاهر از آب زلالی میکند

میکند آب از سحاب و مه ز خاك از فنا — عاقبت ملك بقا را بی زوالی میکند

پرتو بدر منیر معرفت هر کس که یافت — جمله اضمار بحد را بلالی میکند

کر بحسر زورق دریای رحمت در رسد — کم کسی شرمنده کاز بدفعالی میکند

هر کرد سر والی حکیش همه را امر اوست — بی مهابا حکم بر مه ماه سالی میکند

وانکه از امرش به بیچد سر و نکشت آیتش — فرق او منشق بمانند هلالی میکند

انبیاء و اولیاء بر در کهش روی شرف — خاتم از آنمیان ختم رسالی میکند

مصطفی را بر کزیند ظاهرش ساز خلق — فلمثل بر بیمثالی خود مثالی میکند

در دریای نبوت سر حق را بعد خود — منتقل بر مرتضی شاه علی میکند

او و بهتر ز جان سازد حیاتش و او و بهتر ز شکر قدرتش خود مینماید ذوالجلالی میکند

وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وآن ملازمان حضرت
واجب الوجودرا وآن نازلان عالم لاهوت را وآن آورندۀ
وحی را وآن دارندۀ امر ونهی را وآن فرشتۀ مقرب را وآن
سررشتۀ معبودات را وآن قاصد رب العالمین را یعنی بنام
جبرائیل امین الله را وآن قاسم ارزاق را وآن حافظ
آفاق را وآن سبب روزی وآن باعث علم آموزی وآن
واسطۀ برحمت وآن رابطه به برکت وآن هم قرین جبرائیل
یعنی میکائیل آگاه را وآن دهندۀ حیات وحضور وآن باعث
يَوْمِ الْحَشْرِ وَالنُّشُورِ وآن ملائکۀ غفور یعنی اسرافیل
صاحب صور را وآن قابض ارواح را وآن نازل الارواح را
وآن کمازندۀ گوشت وپوست وآن رسانندۀ دوست بدوست
یعنی عزرائیل درگاه را وآن ساکنان عالم ناسوت را اول
اَبُو الْبَشَرِ نَجِیَّ اَحْوَالِ یَوْمِ الْحَشْرِ وآن صاحب وحی تنزیل

وآن عبد درگاه رب جلیل وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاۤءَ كُلَّهَا
ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰۤئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُونِي بِاَسْمَاۤءِ هٰۤؤُلَاۤءِ
اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی آدم صفی الله را وآن سر حلقۀ
ابدالان وآن سر فنون دانان وآن سرمایۀ فتوت
وآن یادگار حضرت آدم يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ یعنی شیث
نبی الله را وآن خیاط جهانیان وآن وصله دوز فلک
آسمان وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا یعنی ادریس رفیع الله را
وآن صاحب سفینۀ النجات را وآن مستجاب کل الدعوات را
وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا
یعنی نوح نجی الله را وآن صابر بصبر حقیقی وآن مبتلای

بلیات الله وَاَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ اَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی ایوب صبور الله را وآن
عطاکنندۀ خلق کریم یعنی صالح پیغمبر را وآن بخشایندۀ
حکم نبوت در طفلی یحیی يَا يَحْيٰى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ
اٰتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا یعنی یحیی پیغمبر را وآن مخزن بیت
الاحزان وآن سوخته دل از عشق ملک منان یعنی
یعقوب اسرائیل الله را وآن مجمع الانوار وآن آرایش بازار
لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَاِخْوَتِهِ اٰيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ
یعنی یوسف صدیق الله را وآن زره پوش آتش فسرده
نار وآن پرورندۀ نباتات در مهد غبرا اِنَّا جَعَلْنَاكَ
خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ وآن پادشاه جن وانس ووحوش و
طیر وآن پادشاه هفت عالم عارف لسان وآن منطق
بصیر وسلیمان سلیم قَالَتْ يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ اِنِّي اُلْقِيَ

اِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَاِنَّهُ بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ یعنی سلیمان حشمت الله را وآن مقرب
حضور الهی وآن محبوس به بطن ماهی فَلَوْلَا كَانَتْ
قَرْيَةٌ اٰمَنَتْ فَنَفَعَهَا اِيمَانُهَا اِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا
اٰمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
وَمَتَّعْنَاهُمْ اِلٰى حِينٍ یعنی یونس نصرت الله را وآن
خلیل باخلت وآن عزیز باعزت وآن صاحب عهد
متمکن بدوستان که وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرٰهِيمَ اِنَّهُ
كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا یعنی ابراهیم خلیل الله را وآن تسلیم
کوه قربانی وآن سرفداکنندۀ فرمان الهی که وَاذْكُرْ
فِي الْكِتَابِ اِسْمٰعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ
رَسُولًا نَبِيًّا یعنی اسمعیل ذبیح الله را وآن گل گلشن

چراغ صبح سعادت وآن صریح رسالت ورهنمای امت
وهدات وآن شافع روز قیامت وآن نور حدیقهٔ بی
نشی وآن نوحدیقهٔ آفرینش وآن صدرنشین صفهٔ صفا
وآن بدر خطبهٔ وفا النبی الامی المکی وآن سید
القرشی الهاشمی وآن مدنی الابطحی التهامی که
بود در دو غمش مایهٔ شادی وخوشی فنم ارزش نکنم او عربی
من عجمی لاف مرش چه زنم او قرشی من حبشی پس از
ختم شجرة الانبیاء محمد المصطفی رسول الله را وآن
کلدستهٔ بیشهٔ ریاضت وآن والی بلک ولایت وآن
خورشید آسمان جلالت وآن سرو چمن آرای کرامت
وآن ثمر شجر بوستان شریعت وآن لنکر کشتی کرداب
طریقت وآن در دریای حقیقت وآن رهنمای اهل [illegible] وآن معرفت

ابراهیم وآن مرغ جنان وآن نبی من الصالحین یعنی
اسحق هدایت الله را وآن پیغمبر پرورندهٔ کلیم والی
مدین اخاهم شعیبا یعنی شعیب عزیز الله را وآن
صاحب طور مناجات وآن معلم کتاب خانهٔ درجات
وما هم لدنا علما واذکر فی الکتاب موسی انه
کان مخلصا وکان رسولا نبیا ونادیناه من جانب
الطور الایمن وقربناه نجیا ووهبنا له من رحمتنا
اخاه هرون نبیا یعنی موسی کلیم الله را وآن صدر
نشین عوالم ملکوت وآن در دانهٔ صدف ینبوع
واذ قال عیسی یا بنی اسرائیل یعنی عیسی روح
الله را وآن خلاصهٔ موجودات را وآن برکزیدهٔ مخلوقات را
وآن تشریف فرمای سبحان الذی اسری وآن میوهٔ
شیرین

وآن اسرار لاریب وآن سردار مخزن لاغیب وآن
صفدر میدان لافتی وآن تشریف پوش خلعت
رب العالمین وآن انا مدینة العلم وعلی بابها وآن معنی
سورهٔ هل اتی وآن مخصوص بحسن قل کفی وآن امام
المتقین ویعسوب الدین وشریعت المؤمنین و
فارس المسلمین وقاتل المشرکین وآن شیر بیشهٔ هیجا
ودلیل خارخانهٔ رب العالمین وآن اسد الله باب الله جمع الله
روح الله سر الله سیف الله قدرة الله نور الله حجة الله عین الله
ید الله در مدینهٔ علم در دریای حلم باب شبیر وشبر کنندهٔ
در از قلعهٔ خیبر کشندهٔ عمرو عنتر اسد الله الغالب غالب
کل غالب ومطلوب کل مطالب وطالب کل مطلوب امام
المشارق والمغارب صاحب المفاخر والمناقب یعنی امیر

شیرین وآن ماه روی والضحی وآن سیاه موی واللیل
اذا یغشی وآن راه نمای امت وآن بدر هدایت وآن
شافع روز قیامت وآن مبدأ مقصودات وآن تلک
آیات الله نتلوها علیک بالحق وانک لمن المرسلین
وآن تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض وآن
تشریف پوش هذا الذی اسری وآن علم ثم دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی وآن متکلم
وما ینطق عن الهوی وآن ان هو الا وحی یوحی
وآن میوهٔ شیرین منافقین ومؤمنین وآن صنو آسار
واللیل اذا یغشی وآن محبوب دلربای نیکوی یعنی
صاحب الوادی وللآخرة خیر لک من الاولی وآن
شفاعت شده ولسوف یعطیک ربک فترضی وآن

المؤمنین علی ولی الله را وآن خاتون قیامت نقد
محمد المصطفی فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین را وآن
نقد علی المرتضی که ادخلوا الجنة انتم وازواجکم
تحبرون یعنی امام دویم امام حسن مجتبی سبط رسول الله را
وآن عاشقان درگاه جبروت وسردفتر عالم لاهوت که
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون یعنی امام سیم وآن ثار
الله وابن ثاره یعنی امام حسین شهید را وآن سفر
تفسیر وصاحب تذکیر امام المتقین تاج العارفین که
سجادة فاذا جنودهم عن الصالحین یعنی سید الساجدین
امام شیعیان امام زین العابدین عباد الله را وآن مکرم
بکرامت ومبین بهدایت که ان المتقین فی جنات
ونعیم یعنی امام محمد باقر الجلیسی فی خلق الله را وآن

وآن خلعت پوش طه ویاسین که ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون یعنی امام
جعفر الصادق والهدی الی الله را وآن ولی دین
دین قوی وگل بوستان نبی ونزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین متکئین علیها
متقابلین یطوف علیهم ولدان مخلدون علی
متکئین علیها متقابلین
سرر موضونة یعنی امام موسی کاظم العالم الی الله را
وآن داعی دعوات برحق وجگر گوشهٔ ولی مطلق که
ادخلوها بسلام آمنین یعنی قبلهٔ هفتم امام هشتم
امام رضا شهید دانهٔ انگور فی طریق الله را وآن افضل
بلاد عرب قوله تعالی لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم

الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون یعنی
امام محمد تقی المتوکل الی الله را وآن سالک عابد
وهادی زاهد وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا
یوقنون یعنی امام علی النقی بسم الله را وآن سلالهٔ
رسول ونور حدیقهٔ بتول که کانوا قلیلا من اللیل
یعنی امام حسن عسکری زکی الله را وآن مظهر الامان
وناصر الدوران وخلیفة الرحمن وصاحب العصر والزمان
که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا
تبدیلا یعنی ناصر الحق والدین مهدی حجة الله را که فرموده اند
در شان ایشان که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا اول حمد یاد میکنم هزار

هزار یکنام الله را چهار ملکهٔ مقرب را وآن پنجتن اعبا را
وآن چهارده معصوم پیشوا را وآن یکصد وبیست وچهار
هزار نطفهٔ نبوت را وآن سیصد وسیزده تن اصحاب
صاحب العصر والزمان را هفده تن پیغمبر اولوالعظم را
پنجتن صاحب کتاب را هفتاد ودو تن شهدای دشت
کربلا را شرق وغرب عالم را چهارده طبقهٔ آسمان
وزمین را آفتاب جهان تاب را هفت کوکب را دوازده
برج را خواجه کان را دلیران را حضرت میر الیاس را
هفت سلطان را سلمان فارس را بلال حبشی را سرور
هزار اصحاب محمد مصطفی را چهار پیر وچهارده خانواده
علی مرتضی را هفده کمربستهٔ گلدستهٔ مولانا علی را مرشدان
کامل را طالبان صادق را کودکان ابدالان باوفا را اختیاران

صفه صفارا مفرد ابدالان شاه اولیارا غزاوان شاه
حیدر را علمارا فضلارا فقهارا خاموشان را خاکنشینانرا
محنت بلارا ریاضت کشان طلسم رضارا مسلمات را
مؤمنات را قانتات را تائبات را عابدات را سائحات را
ثیبات را عارفان را عاشقان را زاهدان را صابران را
طالبان را راغبان را جاهدان را کاملان را شاهدان را
عاقلان را حاکمان را انبیارا اولیارا صالحان را شهدا آرا
ابرار را اخیار را اوتاد را نقیبان را اصفیارا اوصیارا
مقتدا را عادلان را مردان چهار رکن عالم را چهار جلال را
چهار جال را منشیان راه را کذارندهٔ فرض و سنت را بجا
وران نغمهٔ اطاعت را روحانیت پیر و مرشد برقرار
ومعنی مزار و یکنام الله را وچلتن پاک را صاحبان
بیجده دوده مان فقر را هفتی اختیار را سه مرد اوتاد را
سه

سه تن قطب الاقطاب را دو مرد قوس را قطب یکان
و مرکز دایرهٔ زمین و زمان علی ولی الله را صادقان روم را
مشایخان لاهوت را علمایان شریعت محمد مصطفی را مرشدان
طریقت علی مرتضی را پیران صاحب حقیقت را عا
رفان معرفت الله را صاحبان سکه و صورت را میان
بستمار شاه پوست را ستر ابا عبد الله را هفتاد و دو تن شه
شهدای دشت کربلا را شیخ نقیب را فرزندان را ارباب
طریقت را انبیاء مطلقرا اولیاء لاریب را غواصان
بحر غیب را عارفان سر مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ
ربّه را چهار پیر شریعت را چهار پیر طریقت را چهار
پیر حقیقت را چهار پیر معرفت را چهار پیر محبت را
چهار پیر وحدت را چهار پیر و چهارده خانواده را مرشدان

بیجده دوده مان را علمای با علم و عمل را فضلای با فضل را
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ را وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ را وَشَاهِدٍ
وَمَشْهُودٍ را ومقتدای راه هدا را ومقتولان در راه
خدا را فاعلان بالمؤمنین شهود را مشتاقان راه بیبین را
مردان میدان وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ را بلبلان خوش
الحان را قُلْ هُوَ اللهُ را فَاتِحَ الْأَبْوَابِ را أَهْلُ اللهِ را صالحان
صلح را و ساکنان سلوک الله را ساکنان خانهٔ بیت الله را
کسوت پوشان فقر راه طریقت مولا را زهاد را عباد را
ابدال را اوتاد را سالکان را ناسکان را محبان را محبوبان را
مغلوبان را مجذوبان را مجذوب سالک را سالک
مجذوب را اصحاب تمکین را اصحاب تلوین را اهل شکر را
اهل ذکر را نشسته کان کوی سلامت را رونده کان راه ملامت را
سلسلهٔ طریق حیدریان را شاهان عرب را سروران عجم

عجم را بندکان زنکبار را پیران خراسان را خلفای سند را
سراندازان غزنین را چابک سواران بدخشان را ظریفان
چین را عاشقان عشق را مشتاقان ماوراء النهر را بادیه کم
چهار کتاب با انصار را پنجتن آل عبا را هفتاد و دو تن را
چهار تن رجال الغیب را پیران طبقات عالم را ماضی دهر را
مردان هند را پیران سند را پادشاهان عادل را درویشان
کامل را صابران اهل خلوت را شاکران وادی محبت را
منعمان پاک را مرشدان صاحب دم را معتضان کلبه را
صوفیان سرمست را قلندران زبردست را خاکساران
خاموش را درد مندان بلانوش را بکداشیان دُرت
درکوش را شکسته کان شهر غزنه را سوخته کان فقر
فنا را شکسته کان شهر بغداد را وارثان منزل ارشاد را
پرستندکان قاضی الحاجات را دهندکان خمس و زکوة را

نکوکردن قوم دغا را ثابت کنندهٔ دعا را سیدان صاحب حلم را
مرشدان دیار جمع را ریاضت کشان شیراز را قاریان خوش
آواز را کبکبهٔ هند را دبدبهٔ روم را صادقان کشت را
مستحقان بهشت را جرک کشان صاحب همت را عاشقان
صاحب غیرت را گوشه نشینان خرابات را سحرخیزان
مناجات را یکهزار و هفصد پیران خراسان را نود هزار
پیران ترکستان را صالحان یمن را سکینان ارگنج را خاک
نشینان قزنین را خواجگان حبشی را غریبان کشمیر را شب
نشینان شهر خاور زمین را دوازده هزار چراغ سوزان پشت
کوه قاف را گوشه نشینان بغداد را هفتاد هزار نبی و لی
بلخ را غیبیان سراندیب را کریمان کرمان را فارسیان
فارس را عاشقان کابل را سرپا برهنه کان عالم را حاجیان حجت
معرفت را خادمان کربلا را وطور سینا، نجف را غیبیان

شاه چراغ را غبر غلام علی را مالک اژدر را جوانمرد قصاب
ابودردا را ابوالمحجن را دوازده هزار لنگ قوطه بندان
هند را نه هزار چراغ سوزان شاه ناصر خسرو ولی را سینهٔ
خراسان علی ابن موسی الرضا را پایهٔ هندوستان خواجه
احمد زنده پیر را کلهٔ ترکستان شیخ فریب شکر گنج را باب
الحق را پیر لعل شهباز قلندر را خاکساران پاک باز را
پاک بازان هند را سینهٔ خراسان علی ابن موسی الرضا را
پیران دهر را حاملان عرش را خادمان فرش را تکبیر
لوح را تصویر قلم را حوریهٔ بهشت را غلمان جنت را
ملکهٔ دوزخ را قاضیان لشکر اسلام را امام جعفر الصادق را
دونه کان کوه قاف را رونه کان خانهٔ کعبه را منصور
شهید را پنج پیر را پنج اوتاد را ولوله داران را غلغلهٔ

روم را بلیهٔ شام را هفت سلسلهٔ شاه اولیا را حکیمان حاذق را
حکام سلاطین را زوار ائمهٔ هدا را حاجیان بیت الله الحرام را
کشتی نشینان بادیه پیمان را اولیاء قندهار را آمر زیناکان
خاور زمین را صنعت گران چین را مؤمنان بلخ را حکیمان
مصر را علم الیقین اسلام بول را عین الیقین مکه را بی زبانان
یزد را صادقان طبرستان را زاهدان دار المرز رشت را دار
المؤمنین استراباد را حمله داران خراسان را علی ابن موسی
الرضا را برج اولیاء الله بغداد را یعنی امام موسی کاظم را
معین هندوستان را حضرت شاه سید جلال را شاه نعمة الله
ولی را حاجی بکداشی ولی را پوریار ولی را ناصر خسرو
ولی را شیخ حسن بصری را شیخ کتب شیر بیجا دوده مان
جانی جهان گیر را هفت کتب احمد محمود را هفت کتب شیخ احمد

نوبهار را شش کتب شاه عیسی قتال را شش کتب شاه
عبد الوهاب را پنج کتب مخدوم جانی جهان گشت را چهار
کتب زنده علی را دوازده هزار کتب شاه سید جلال الدین
حیدر را سبزه علی را دوده مرد حقانی را نود هزار کتب
مولانا عارفین علی را دیگر سلامتی بر و بحر عالم را به
محققین ائمهٔ انام را حاجیان بیت الله الحرام را چشمهٔ
زلال را باباطاهر عریان را خلاصی بندیان را خوشنودی
یتیمان را قطب قطال را چهلتن را چهل ابدال را معنی
هندوستان امیر پیر میر شیر حضرت شاه سلطان سید جلال
الدین حیدر نور ظهور برقرار شاه سید علی نور
ظهور برقرار شاه سید محمد نور ظهور برقرار شاه سید احمد
شاه سید عبد الله نور ظهور برقرار شاه سید اصغر علی نور ظهور برقرار

ز تو نیست پوشیده احوال عالم   که الحق تو هستی سراج منیرا
به بدخواه اولاد حیدر خدا گفت   و تبًّا عتوا صبورًا و یصلا سعیرا
علی ابن عم محمد رسول است   که موسی از او گفت هارون وزیرا
ز لذات اطعام دینار نانی   علی کرد افطار خبزًا شعیرا
بود یطعمون الطعام از تو شاها   به مسکین و دیگر یتیمًا اسیرا
هر آنکس که گوید ولای تو باید   ز حالش نه پرسند منکر نکیرا
ز لطف کرم کن علی شاه مردان   باین بینوای جلالی فقیرا

حضرت امام جعفر الصادق ع فرمودند که اگر فقیر این دوازده کلمه را نداند لقمه خوردن و خرقه پوشیدن و صله بستن او را روا نباشد اوّل کلمهٔ شریعت لا اله الا الله محمد رسول الله کلمهٔ دوّم طریقت لا اله الا الله محمد امین الله کلمهٔ سوّم حقیقت لا اله الا الله

محمد

محمد نور الله کلمهٔ چهارم معرفت لا اله الا الله محمد برزخ الله کلمهٔ پنجم توحید لا اله الا الله محمد حق الله کلمهٔ ششم عاشقان است لا اله الا الله محمد محبوب الله کلمهٔ هفتم قلندران است لا اله الا الله محمد هو الله کلمهٔ هشتم فقیر است لا اله الا الله فقر هادی هو الله کلمهٔ نهم واصلان است لا اله الا الله محمد شاف الله کلمهٔ دهم حرم محمد میخواند لا اله الا الله شریعت محمد رسول الله کلمهٔ یازدهم محمد خود میخواند لا اله الا الله انا انا رسول الله کلمهٔ دوازدهم حضرت فاطمه میخواند لا اله الا الله ابا رسول الله بموجب حدیث کلمه اینست روایت علی باب الجنة مکتوب بحقی بر در دروازهٔ بهشت نوشته است لا اله الا الله

شاه سید محمد ثانی نور ظهور برقرار حضرت صاحب الزمان نور ظهور برقرار حضرت امام حسن عسکری نور ظهور برقرار حضرت امام علی النقی نور ظهور برقرار حضرت امام محمد التقی نور ظهور برقرار حضرت امام رضا غریب نور ظهور برقرار حضرت امام موسی کاظم نور ظهور برقرار حضرت امام جعفر الصادق نور ظهور برقرار حضرت امام محمد باقر نور ظهور برقرار حضرت امام زین العابدین بیمار نور ظهور برقرار حضرت امام حسین شهید نور ظهور برقرار حضرت امام حسن مجتبی نور ظهور برقرار حضرت مولانا و مولی الکونین امیر المؤمنین علی ولی الله نور ظهور برقرار حضرت محمد مصطفی ص نور ظهور برقرار ختم کلام ظهور امام آمرزش والدین حصار برایش ذوا الفقار نیستر جان کفار تندرستی بجان پادشاه اسلام

پناه

پناه محمد علی شاه قاجار هر که در آید ور آید هر که در افتد ور افتد از کرم نیکان پاکان بحق سورهٔ عمران از دم کرم چهلتن جمل ابدال معنی شیر پیر امیر پیر حضرت شاه سلطان سید جلال جلوهٔ پیر و مرشد برقرار هر که باشد محب بهشت و جمار هر که باشد محب با فقراء

از برای بقاشی کفتیم هو حق یا علی

اثبات تکبیر سید جلال بخاری

علی شاه مردان اماما کبیرا   ز بعد از محمد بشیرًا نذیرا
زمین و سما عرش و کرسی بکلش   علی دان علی کل شیئ قدیرا
هر آنکس که مهر علی هست بر دل   بود ایمن از شره مستطیرا
چه پاکست مداح مولا علی را   ز بوما عبوسًا و لا قمطریرا
سقاهم شرابًا طهورًا ز کوثر   ننوشد سمومًا و لا زمهریرا

نام محمد رسول الله آیه پیالهٔ شریعت وسقاهم اتتلون

لِأَمرِ اللهِ تعالی وَرَفعِ الحَدَثِ وَطَهارَتِنا لِلبَدَنِ

فَرِيضَةً لِلمُؤمِنِينَ وَالمُؤمِناتِ وَالمُسلِمِينَ وَالمُسلِماتِ

اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَشهَدُ

اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ نیت قلندری اینست

اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَيئاً اَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ

کلمهٔ قلندری اینست یا نورَ النُّورِ یا النُّور والنُّور

فی النُّور نور کلا یا نور آیهٔ قلندری اِنَّ اللهَ

وَمَلائِکَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

صَلُّوا عَلَيهِ وَسَلِّمُوا تَسلِيماً فقیر باید بداند

هفت کس را هفت چیز را میباید اول پادشاه را عدل

دوم

دوم غنی را سخاوت سیم علما را علم و عمل چهارم دوست را

محبت پنجم زن را شرم ششم جوان را توبه هفتم جان را

حوف خدا اگر پرسند که در موی تراش چندا از سر وچند

از ابرو وچند از سبیل وچند از ریش باید گرفت جواب

بگو هر کدام سه اول بخل دوم جهل سیم کبر و کینه اگر

تو را پرسند که از سه موی چرا کم و زیاد نمیگیرند بگو که سه موی

سه خاصیت دارد که آنرا بردارند و بجای آن تخم سعادت

بکارند و بآب معرفت بپرورند چنانکه در زمین عبودیت

به باران رحمت پروردگار پرورده و مراد از سه موی این

است اول جهل ۲ بخل ۳ کبر و کینه و آن تخمهائیکه

از تخم سعادت و معرفت است اول شریعت ۲ طریقت

۳ حقیقت اول موی جهل بردارند و بجایش تخم سعادت

محمد رسول الله علیاً ولی الله وصی رسول الله وحبیب

والحسن والحسین صفت الله والفاطمه امت الله وعلی

بغضهم لعنة الله برحمتک یا ارحم الراحمین

در بیان طالب

بعد از آن بگوید که دست بیعت قدرت خداست و

پیغمبران گواهند و فقرا شاهد حق اند وجمیع ترتیب

فقرا را تلقین کنند ودعای تلقین اینست

اَللّٰهُمَّ طَهِّر قُلُوبَنا مِنَ الشَّكِّ وَالشِّركِ وَالنِّفاقِ

وَاَعمالَنا مِنَ الرِّياءِ وَلِسانَنا مِنَ الكِذبِ وَالغِيبَةِ

وَالبُهتانِ مِنَ الحَرامِ وَفُرُوجَنا مِنَ الزِّناءِ وَاَيدِيَنا

مِنَ الخِيانَةِ وَسَمعَنا مِنَ السَّماعِ وَاَجعَلنا اَحَدَ

سـ

سِترِ طاعَتِكَ يا رَبَّ العالَمِينَ وَيا خَيرَ النّاظِرِينَ

بِرَحمَتِكَ يا اَرحَمَ الرّاحِمِينَ

آیه آوردن چون شکر باب آمیزد این آیه را بخواند

وَاللهُ غالِبٌ عَلى اَمرِهِ وَلكِنَّ اَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ

وَلَمّا بَلَغَ اَشُدَّهُ آتَيناهُ حُكماً وَعِلماً وَكَذلِكَ

نَجزِي المُحسِنِينَ چون پیالهٔ طریقت بنوشد

این آیه را بخواند اَليَومَ اَكمَلتُ لَكُم دِينَكُم وَ

اَتمَمتُ عَلَيكُم نِعمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الاِسلامَ

دِيناً و پیاله بدست طالب دادن بگوید اول روز

اقرار کلمه پیالهٔ محبت حقا هنا هادی هو الله فقیر

بنشانند چنانکه علم وادب نماز و روزه بجا آوردن
۲ بخل بردارند و بجایش تخم طریقت بنشانند چنانکه
اعمال باطن است شب بیداری و کم خوردن و ذکر
حق تعالی بجای آوردن است ستم موری کبر و کینه بردارند
و بجایش تخم حقیقت بنشانند و هرچه بینند از همان
داند و چون تخمهای شریعت و طریقت و حقیقت
بنشانند باید که بکمال رسد و معرفت حاصل کند بوقت
مور کرفتن این آیه را بخوانند لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ
الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ
اللهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا
تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ
فَتْحًا قَرِيبًا
آیه

آیه مقتول وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا
الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وقت فرود آوردن مقتول
این آیه را بخوانند لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
اکر تورا پرسند چهل و یک کلام پیر دلیل کدام است
جواب بکو اول توبه ۲ علم ۳ حلم ۴ عقل ۵
تسلیم ۶ محبت ۷ غربت ۸ قناعت ۹ ترک
شهوت ۱۰ ریاضت ۱۱ خاک بودن ۱۲ عبادت کردن
۱۳ ذکر بودن ۱۰۴ با نماز بودن ۱۰۵ ژنده پوش
بودن ۱۰۶ ترک دنیا ۱۰۷ لا قید بودن ۱۰۸ تجرد
بودن ۱۰۹ غیبت نکردن ۲۰ دروغ نکفتن ۲۰۱ آزار
نکردن ۲۰۲ محبت داشتن ۲۰۳ با رضا بودن ۲۰۴ با نفس

جهاد کردن ۲۰۵ از الله آگاه بودن ۲۰۶ کامل بودن
۲۰۷ خدمت کامل کردن ۲۰۸ ظاهر و باطن یک بودن
مخصوص نزد فقیر ۲۰۹ زیارت رفتن ۳۰ بی مقصود
راه نرفتن ۳۰۱ خوشحال بودن پیر از او ۳۰۲ صابر
پیشه کردن در خدمت پیر سکوت بودن ۳۰۳ با وضو
بودن ۳۰۴ همیشه رو بقبله بودن ۳۰۵ متوکل داشتن
۳۰۶ مجرد بودن ۳۰۷ تسلیم بودن ۳۰۸ حلیم بودن
۳۰۹ خوش بودن ۴۰ شب زنده داری ۴۰۱ از فکر حق
غافل نبودن بدین آیه اَلتَّفَكُّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ
عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً اکر تورا پرسند حاجت طریق
کدام است جواب بکو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَشْرَفُ الْاَنْبِيَاءِ
وَالْاَوْلِيَاءِ النُّورُ الحال وخاتمه کما قال الله تعالی
قل

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا
مِنْ رَحْمَةِ اللهِ اِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اکر تورا پرسند بنا شاکرد
بر چه چیز است جواب بکو بر ارادت است اکر پرسند
ارادت چیست بکو شمع قناعت اکر پرسند اول قدم
فقر کدام است بکو نیاز است و بی نیاز هیچ کس بجائی
نرسید اکر پرسند کلید در فقر چیست بکو توبه و
عنایت حاصل نشود و در خانه بروی کس کشاده نشود
مکر بکلید ارادت اکر پرسند ارکان توبه چند است
بکو سه اول استغنا دوم پشیمانی بدل سیم درست
کردن آنکه هرکز بر سر آن کناه نرود اکر پرسند چه بهر ابدای

بکو نادا اثر رسند که در غالب حالا پیوسته پوست تکیه اندازد
بلکه اثر انکند در زیر زانو بنهادن چیست جواب بکو
معنی آنست که با لباس خود را به نظر پیران در نور دیدیم
و در زیر زانوی نیستی نهادیم و پایمال خدمت دنیا شدیم تا
ایشان بدست کرم ما را از خاک ذلت بردارند اگر پرسند
وقت پوست انداختن چه میکوئی بکو رَبُّ المَشرِقَینِ
وَرَبُّ المَغرِبَینِ فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ
پس صاحب تکیه باید بداند تا او را شایسته باشد از کتاب
اِنَّمَا نَظَرَ تَبَارَکَ زِینَةَ الفُقَرَاءِ باتخت تاج کرمنا
اما بداننکه در باب سلوک راه سالک و معرفت الله خا
موشی و زبر نوشی ستر پوشی و این معنی پنج کس اختیار
فرمودند اگر پرسند کدامند جواب بکو صاحبان تاج

چهار پیغمبران اولوالعظم با یک ولی اول آدم
۲ نوح ۳ ابراهیم ۴ محمد ۵ مرتضی علی تاج آدم سفید
بود تاج نوح زرد بود تاج ابراهیم سرخ بود تاج محمد
سبز بود تاج مولا علی قرمز بود اگر پرسند تاج چیست
بکوت شاهان اگر پرسند معنی تاج چیست بکو خدمت
پیران اگر پرسند فرع تاج چیست بکو از نا جنس رستن
مریدان اگر پرسند بیرون تاج چیست بکو شناختن
حق اگر پرسند درون تاج چیست بکو نور است
اگر پرسند کلمه تاج چیست بکو طلاق دنیا و شریعت
تاج شهادت بحق تعالی آوردن و طریقت تاج جمیع
شرطها بجای آوردن و حقیقت تاج از خود بریدن

جواب بکو صدق و اعتقاد اگر پرسند که فقر چه چیز تمام
میشود بکو با حق نیکو برای آنکه صفتهای دیگر بفقر بکار
نیاید اگر پرسند در میان درویشی و گدا چه فرق است
جواب بکو گدا دنیا را ترک نکرده است و درویش دنیا را
ترک کرده است باب در کلمهٔ فقیر در بیان پوست
تکیه و آداب ارکان باید بداند که پوست تکیه چند گوشه
دارد و در هر گوشه چه نوشته است و هر گوشه برجی دارد
و در هر برجی کلمه نوشته اند برج اول اِعتَصَمتُ عَلَیکُم
یا علی برج دویم اَسلَمتُ عَلَیکُم یا علی برج سیم
اَکرَمتُ عَلَیکُم یا علی برج چهارم اَنعَمتُ عَلَیکُم یا علی
اگر پرسند شریعت و طریقت و حقیقت پوست چیست
جواب بکو موی پوست شریعت و بغت پوست طریقت

و گوشت پوست حقیقت اگر پرسند سر پوست و میان
پوست و پای پوست چیست جواب بکو سر پوست
تسلیم میان پوست خدمت کردن پای پوست عزت
داشتن اگر پرسند فرض پوست و سنت پوست و شرط
پوست چیست جواب بکو فرض پوست سجده و سنت
پوست وارد خانه دانست و شرط پوست عبادت کردن
اگر پرسند مشرق پوست و مغرب پوست و یسار پوست
و یمین پوست چیست جواب بکو سر پوست مشرق و
پای پوست مغرب دست راست پوست یمین و دست
چپ یسار اگر پرسند آداب پوست انداختن چیست بکو
بر دو موضع یکی بر دوش سر بطرف دست راست بر زمین
سر رو بقبله اگر پرسند در نظر پیر کامل چون اندازند

بدلیل شریعت وطریقت وحقیقت چنانکه فرموده اند
الشریعة تولد الطریقت والحقیقة اکر پرسند حرفهای
تاج اشارت چیست بکو تاج توبه از مناهی اخلاص بهشت
سر توبه احسان ودامن توبه ارادت وپای توبه نماز است
اکر پرسند آیهٔ توبه کدام است بکو رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ
اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ يَا
اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحًا الف
اشارتست براه راست نظم راست آور که شود رسته کار
راستراز تو کرم از کردکار ایعزیز دیکر کفته اند که این یک
الف است که بهشت و نه حروفست وهزاریک مسئله بهشت
وخواجه فرموده است نیست برلوح دلم جز الف قامت دوست
چه کنم حرف دیکر یاد نداد استادم وحکم تاج جهد کردن است
حق

حقتعالی وجهاد کردن با نفس خود وَالْجِهَادُ الْاَصْغَرُ
وَبَقِيَ عَلَيْهِمْ جِهَادُ الْاَكْبَرُ بمرد کامل اکر پرسند تاج بر سر
کذاشتن چه میکویی جواب بکو اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهُ
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا اکر پرسند آیهٔ تاج کدام است بکو
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ
رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ
خَلَقْنَا تَفْضِيلًا حضرت امام جعفر الصادق فرموده اند
که در بهشت درخت بزرکی هست که او را طوبی کویند
قصرهای بهشت سایه دارد مثل آفتاب که در همه جا تابد
وسه شاخه دارد یک شاخ بشاخ چهارم خطاب الهی در
رسید ملائکه از او تختهٔ بریدند از شاخ او شاخهٔ کلکول

وبدوست پیوستن ومعرفت تاج مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ اکر پرسند تاج چیست بکو پاکی مردان اکر پرسند
غسل تاج چیست بکو ترک دنیا وایمان تاج اسلام است
سنت تاج بجماعت نماز کذاردن وقبلهٔ تاج سجده وکلید
تاج ریاضت وقلف تاج صبر کر تورا صبر صابر نبود
از شیاطین کمران باشی اکر پرسند فرض تاج چیست
بکو شب بیداری کلهٔ تاج طالب مولا بودن ترک تاج
ترک دنیا وغیبت تاج کبر وریا نداشتن وحجاب تاج
بکو ذکر حق بخیهٔ تاج نیش را نوش کردن وشیرازهٔ
تاج بکو تیغ جفا خوردن ورنک تاج یکرنک بودن
ورشتهٔ تاج تسلیم بودن باشدن وحیات تاج بر سر کذاشتن
وسر تاج صدق وصفا بودن اکر پرسند ارکان تاج چند است
بکو

بکو دوازده اول با حق بصدق بودن دویم با خلق انصاف
کردن ۳ با نفس قهر کردن ۴ با بزرکان با خدمت
۵ با دوستان نصیحت ۶ با کهتران شفقت ۷ با درویشان
سخاوت ۸ با جاهلان خاموشی ۹ با عالمان تواضع ۱۰
با دشمنان مدارا ۱۱ با دوستان مروت ۱۲ با مظلومان نوازش
اکر تورا پرسند کلهٔ تاج چیست بکو ملایم بودن اکر پرسند
تاج آدم چند ترک است بکو چهار ترک است بدلیل
چهار عناصر آب وآتش خاک وباد اکر پرسند تاج مولا
چند ترک داشت بکو دوازده ترک داشت بدلیل دوازده امام
اکر پرسند تاج آدم چه رنک بود بکو سفید بود وتاج هر یک
رنکی بود برای آدم تاج اصفیا داشت ومحمد علی قاتل
کفار شدند اکر پرسند تاج چند حرف است بکو سه حرف است

خانه واده منشی میشود اول قادریه ۲ نقریه ۳ سهرودیه
۴ نوریه ۵ صفریه ۶ شکاریه چشتیه ۷ صفویه ۸ قلندریه
۹ زاهدیه ۱۰ جدویه ۱۱ انصاریه مراتب چندی که در
میان درویشان عجم هست که به حبیب خلیفه حسن
بصری میرسانند و هستند اول غذاوت ۲ مفرد ۳
اختیار ۴ صاحب علم ۵ چهل کیسو و دیگر احوال افعال
درویشان حقیقی بدانکه درویش کسی باشد که غیر از
حق بیزار باشد بچهار صفت موصوف باشد اول
یعنیکه هر نجس برسد او را پاک کند ۲ باد باشد یعنی
همه جا را خبر دهند اگر همه جا را خبر ندهد جزو را خبر بدهد
۳ خاک باشد اگر هر صدمه باو برسد صبر کند و زبان
شکوه نگشاید ۴ آتش باشد هر خامی برسد پخته کند
باب دیگر درویش از چهار قاپی خبردار باشد اول
ش

شریعت ۲ طریقت آنچه بطریقت تعلق دارد ۳
حقیقت و آنچه تعلق بحقیقت دارد ۴ معرفت است
چراکه معرفت دریای بی پایان است چون درویش
از این صفتها که هست گفتیم باید باخبر باشد و موصوف
باشد و مرشد پیدا کند قوله تعالی عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ
مِمَّا عُلِّمْتَ مرشد پس هیچکس بمراد نخواهد بود والله
دروقت سفره میدان بردن باید بگوید
در راه طریقت آنچه دستور شد چون سفرهٔ شاما که پر نور شد
گویند بوقت سفره میدان بردن این ذره ظهور قطره معمور شد
دروقت نورشدن باید بگوید
جام ز وصال یار پر نور شد این بطن خرابات که معمور شد
القصه که این سفره ابو الله هست مخفی نبود نعمت حق نور شد

بناکردن اگر پرسند که برید بگو حضرت عزرائیل اگر
پرسند که تراشید بگو حضرت اسرافیل اگر پرسند بکه عنایت
شد بگو حضرت ابراهیم اگر پرسند که بیرون کچکول بدست
گرفتن چه میگوئی بگو بسم الله الرحمن الرحیم اَلْقَنَاعَةُ
كَنْزٌ لَا يَفْنَىٰ مِنْكَ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ اَللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اگر پرسند که داخل شدن بازار
چه میگوئی بگو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و در رسیدن
منزل دست کچکول چه میگوئی بگو بسم الله خیر الناظر
الرَّازِقِينَ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ نظم
منکر راضی شدم بدانه خیش میرم چون بصدق لانه خیش
اگر پرسند کچکول چه چوب است بگو درخت طوبی در آن
روزیکه مر ابراهیم فرمان رسید که خانهٔ کعبه را بنا کن حضرت
جبرائیل را فرمان رسید که چهار ستون از درخت طوبی
بیا

بیارند نام آن ستون یکی حنان یکی منان یکی برهان
یکی دیان است و یکی کچکول از آن درخت درست کردن
و در آن خانهٔ کعبه نگاه داشتن تا محمد عرب پیدا شد
باز فرمان رسید تا کچکول را تعظیم کنند پس حضرت ابراهیم
عرض کرد الهی کچکول چه باشد ندا رسید که سر کچکول
صفا رست و درون کچکول دنیار بی پایانست و
بالای کچکول خانهٔ کعبه است باز فرمان رسید که کچکول را
آن کس بدست بگیرد و اختیار کند که مدام گرسنه را طعام
دهد اگر پرسند کچکول چند در دارد جواب بگو چهار
در دارد اول در لا اله الا الله ۲ در محمد رسول الله
۳ در طریخ ۴ در غزوات والله اعلم چند دیگر هم
هست که خود را بامام رضا میرسانند اینست که این هم بچهار

داد حیدر عصای بر قنبر   بدلیل آیه کریمه

تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك
علی کل شیء قدیر   اسامی شیخ العارفین شیخ صفی

که اجداد شاهان صفویه که در اردبیل مدفون است
وشیخ زاهد کیلانی ومرشد او سید جمال الدین که از مریدان
شیخ شهاب الدین اهری که بخانه کوچ عزیمت کیلانی
نمود وبارشاد شیخ زاهد کیلانی اقدام نمود ومرشد شیخ
شهاب الدین بهفت واسطه میرسد بشیخ جنید بغدادی
ومرشد او سری سقطی ومرشد او معروف کرخی خادم
حضرت ابوالحسن امام رضا علیه التحیة والثناء بوده است

کمر بستن لنگ

بدانکه سلطان محمود پاطلی سر حلقه لنگ قوطه بندان است
داد

آب دست شور آوردن باید بگوید

ماست حضرت بظهور آوردیم   مجنون صفتی بکوه طور آوردیم
چون موسی عمران ید وبیضا کردیم   از بهر تو آب دست شور آوردیم

آب دست شور از میان بردن باید بگوید

سر خود را به پیر بسپردیم   زنده بودیم نزد او مردیم
نوش کردن دست ما شستیم   آب دست شور از میان بردیم

جواب دادن نور شدن

معمور شدیم زخوان شیء لله   برچیده شده سفره اولیاء الله
این لقمه که خوردیم همه نور آمد   برجان مرید پیر شیء لله

جواب دست شستن

ما دست از این عالم امکان شستیم   از جمله علایق جهانی رستیم
شستیم دست از این سرای فانی   در عالم جان جمال جانان دیدیم

مراجعت از باب الله   بر خیم

واو لنگ بشاه عیسی سپرد واو بشاه عبدالرحمن داد
واو بشاه صاحب واو بشاه وهاب واو بشاه قطب الدین
واو بشاه جنید واو بلاقیتون علی واو به بهیر شاه واو
بشاه سید جلال واین آیه را در وقت لنگ سپردن
بهیر شاه خواند   ان الذین یبایعونك ستاعون
الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث   الوهاب

هفت کمر بسته مولانا علی

چونکه شد آدم از بهشت برون   پنج برگی بیاورید بدون
بکمر بست دانه تاکی   آنچنان بست آدم خاکی
نخر از تاك بر میانش بست   ساخت او از شراب مغز مست
چونکه آدم میان نوح ببست   تا که او از جفای طوفان رست

چشم بجمال مصطفی بینا شد   نطقم زعلی مرتضی گویا شد
رفتیم صفا جمله یاران کردیم   ایوالله الا الله زیارت در دلها شد

اثبات منتشاء آنچه فقراء قدیم فرموده اند

ازجمله کودک ابدال نظم   ایفقیر خدا توئی هم شاه
کو شکن از ثبوت منتشاء   از قضا روز آدم بابا
کرده بود در بهشت او ماوا   از حق را بدان که نبی بود
کرده انداز بهشت و برابیرون   داشت بر دست عصا حضرت شاه
چوب خور با او نامش منتشاء   بعد آدم بشیث یافت قرار
از پس او بنوح گشت مدار   بعد ایشان زموسی عیسی
تا که بنمود او ید وبیضا   بعد عیسی محمد محمود
داشت بردست عصا نامش عود   داد احمد عصا بر حیدر

بت اوچون میان ابراهیم   کفت اندر سعادن تسلیم
او بفرمان کرد کاری را   بت اوچون میان موسی را
بسته موسی میان عیسی را   بشنو نکتهٔ ولا را را
تا بدور محمد عربی   بسته او بر میان علی ولی
هفت و ده تن چه شد بهت کر   هر یکی پادشاه یک کشور
اولین مالک است وابراهیم   پس ابو المحجن است پر مقیم
چهارمین چون حسن زبصره بدان   پنجمین پس جوانمرد بخوان
سعد وقاص هم سهیل از روم   شد اباذر بحکم شه محکوم
قنبر است وبلال باز بشیر   شد فداد در رکاب شاه نصیر
درده ودو مقبل است بدان   ابن بو بکر محمد است بخوان
آن دو پرند پر بامقدار   هست ذو النون باحبیب کبار

هست

هست سر حلقه حضرت سلمان   که به تقوی یکست نادر دوران
پنج برکی که کفته ایم عیان   یک بیک را ولی کنیم چه بیان
برک اول معطر است بکل   جوهر اول است شاه عقل کل
برک دوم مرکبات بدان   چون تخیلات شد در کذاشت عیان

اثبات لوتی

میکنم من سؤالت ایلوتی   از یمین ویسار ایلوتی
هفت کوکب که در بدن داری   از چه سر زد برایت ایلوتی
از طریقت اگر خبر داری   تو بگو هشت و چهارت ایلوتی
بحقیقت اگر رسیدی تو   پیر موسی چه کارت ایلوتی
منعانت چه سامع به نا   قول با اعتبارت ایلوتی
ذکر طنبور از نبید انی   بدر آرم دمارت ایلوتی

زنکنک و پوست از کجا آمد   ستر مخفی کداست ایلوتی
پدر لوط را چه نام بود   وردنکوئی حرامت ایلوتی
قلف زلفی که زنکنک دارد   نر و ماده کداست ایلوتی
هر کجا که میشوی حاضر   جرعهٔ می کداست ایلوتی
صبح صادق که سر زد از مشرق   عارفان در چه کارت ایلوتی
زنکنک زنجیر شیر و قلابت   بسته در میانت ایلوتی
کر جواب دهی تو ای عاشق   ور بسازم ممارت ایلوتی

جواب اثبات

بشنو از من جوابت ایلوتی   از یمین ویسارت ایلوتی
از یمین یسار پرسیدی   این جواب و سؤالت ایلوتی
چهار قبله که در بدن داری   این بود آن چهارت ایلوتی
دکر اگر هفت کوکب است سؤال   بشنو این نامهایت ایلوتی

قر

قرات و عطارد و زهره   شمس مریخ مشتریت ایلوتی
ششمین مشتری بهفت زمین   که بکفتند عارف ایلوتی
از طریقت اگر خبر داری   این بود هشت و چهارت ایلوتی
تو بهر جا که میشوی داخل   جستجوی فقیر کوی ایلوتی
برک سبزی بقدر همت خویش   تو به بر فقیرت ایلوتی
بحقیقت اگر رسیدی تو   پیر موسی چه کارت ایلوتی
دکر از منعمان تو پرسیدی   قول آن از ازل شاه لوتی
اعتبارش همین بود بجهان   قول فعلش یکیست ایلوتی
دکر از دنبکم تو پرسیدی   پوست او از کجاست ایلوتی
پوست او کوسفند رب جلیل   که رسید بر خلیلت ایلوتی
زنکنک از مال حضرت سلمان   کشته ظاهر به نزدت ایلوتی
چونکه زنجیر مال داود است   کرد بر تو عنایت ایلوتی

دارم از خطنه عقده در دل　　از تو خواهم جواب ای عاقل
سخن خطنه از شریعت کیست　　از که مانده جواب بر گو چیست
سنگ بر ناف تیغ بر پهلو　　سبب مرد و زن تو بگو
سنگ تیغت ز راست آماده　　که بدست تو هست آماده
تیغ شانه نشانه گور طاست　　دسته تیغ را بگو ز کجاست
بعد از این ذکر می است سؤال　　از تو پرسم نشان چرخ دوال
جمله اثبات کار تو از کیست　　ذکر هر یک بگو تو بر گو چیست
گر نداند خبر تو بنده بدام　　باشد این کسب و کار بر تو حرام

جواب

اینسخن و در شو بخود مغرور　　باش همچون بکار خویش صبور
بشنو از من تو از ره خاطر　　تا کنم جمله را به تو ظاهر
سنگ را هست نام مقناطیس　　زانکه در زیر پای گاو ماهیست

شیر و قلاب رسیده از قنبر　　چون تو داری قناعت ایلوتی
ذکر طنبور هو هم من هو　　تا بروز قیامت ایلوتی
سر مخفی دگر تو بر سیدی　　گفت پیر چه با تو ایلوتی
ده مریدی که این سعادت توست　　هشت و چهار است ایلوتی
که همه صبح و شام در کار رند　　در وجود مرخص ایلوتی
دگر از قلف ناف و تنبک ما　　شد سؤال و جواب ایلوتی
قلف آن دنبکم بود ماده　　زلفک او ز راست ایلوتی
پدر لوط را ز رش نام است　　این جواب و سؤالات ایلوتی
هر زمینی که هیشوی داخل　　حرف حق را بزن تو ایلوتی
این جواب تمام مشکلات　　الحذر شد بشانت ایلوتی

اثبات سلمان

جبرئیل امین بامر خدا　　قد را ز ابا ساخت در دنیا
کوبم از استری آهن آن　　برق نور محمد است بدان
بشنو یک حکایت دیگر　　آن ز زنجیر قدرت است مگر
سر تراشی ز احمد مختار　　چون ز جنگ احد رسول کبار
رفت سوی مدینه بار دگر　　یافت آسایشی ز خیر و ز شر
آنچنان موی فرق آن سرور　　گشته بودی بلند بیحد و مر
باز گویم حکایتی من از آن　　روز بیست سیم مه رمضان
روز آدینه بود آن سید　　با صحابه نشسته در مسجد
آمد آن جبرئیل پاک نهاد　　مژده کای سر تراشی داد
حله آورد از بهشت برین　　شاه بود از خلیل وصیت این
آب آندم ز چشمه زمزم　　رفت و آورد جبرئیل آندم
جمله اثبات سر تراشی این　　همه آورد از بهشت برین

نیم شب فکر عالم بالا　　خاستم یکسخن کنم انشا
طبع نظم چنین نو بیان　　تا بگویم ز کسب دلاکان
اول از سنگ گوی باز سخن　　دگر از لنگ طاس گو با من
اصل اینها بیان نما ز کجاست　　کیست پیر استاد کار شماست
سنگ در کجا مسکن بود　　استری از کجا آهن بود
سر تراشی چه روز پیدا شد　　اول از بهر که هویدا شد
معنی موی فرق را بشمر　　از شمارش بمن بده تو خبر
یکسؤال دگر کنم تکرار　　گر جواب بدهی شوی مختار
از تو پرسم دگر ز سوی صلاح　　از که مانده است در جهان اصلاح
شانه و ریش هم ز آئینه　　کو ز ناخون تراش هم چینه
تو به من گو ز آب سنگ خبر　　هم ز مقراض نسه و نشتر

این خبر شد بر آسمان آنکه ملکوت سما شدند آگه
آمدند هر طرف کشیده ند صف طبق نور هر یکی بر کف
جبرئیل آمد از ره عزت سر تراشید فرق آنحضرت
هر ملک یک طبق ز نور دگر همه کردند نثار پیغمبر
تار موی سرش بکن تو شمار بود دوازده هزار سیصد تار
سی وشش تار ریش یکسر انجام جمله کردند نور از آن اعلام
گویم از سنگ تیغ با تو عیان شد ز آدم بچند سال بدان
مصطفی هم بشاه مردان داد شاه دین جمله را بسلمان داد
من ز اثبات کار خود یک یک بر تو گویم نشانهٔ هر یک
بشنو از آینه که اصلش چیست عکس روی محمد عربیست
هر که در آینه نظر جوید صلوات محمدی گوید
چونکه مقراض و شانه را جبرئیل هم بیاورد بامر رب جلیل

همه اصلاح خط نه را تو بدان بهر او آمده استاد بجهان
که بفرمان کردگار کریم آمد اینها بشان ابراهیم
بشنو از من این سخن بی بدل باز از سنگ و تیغ ای عاقل
معنی سنگ تیغ را تو بدان هست مال حضرت سلمان
سنگ بر ناف را سبب میدان گوز سنگ قناعت بدان
تیغ در بر بگویمت از چیست که نشانی ز ذو الفقار علیست
سنگ با تیغ گو که هر دو ز آنست هر که از کار خویش با خبر است
دستهٔ تیغ گویمت ز چه بود که ز چوب درخت طوبی بود
حضرت آورد او بامر جلیل که نسوخت آتش بامر خلیل
سنگ باشد نشانهٔ سلمان سد ر پوشست او بهر دو جهان
آهن از کش آب از دریا واندانکه او بود دانا

تیغ گیرد ز چرخ پیر شش کار ای نکو مرد عاقل هوشیار
همه اثبات کار بنده تمام ذکر تسبیح حق کنند مدام
پیر استاد ما که سلمان است هر که دانست او مسلمان است

اثبات چاووش

در بیابان چه خضر آگاهی واقف از هر منازل راهی
در طریقت سپاه فقر توئی در بیابان پناه فقر توئی
پر جبرئیل میزنی بر سر طالبی بر طریقت حیدر
شدهٔ زنگ ابلق پاپوش همه داری به بر ایا چاووش
السلام علیک ایره رو کشور راه فقر را خود رو
گر تو از پیر خود خبر داری از سر پای خود نظر داری
از ره لطف با من درویش ساز اثبات جمله کسوت خویش
چیست آداب راه درویشان که بدان قائلند چاووشان

باز گو این سه حرف درویشی که بتو گفت پیر سرپوشی
تا بدانم که اندرین دوران کردهٔ خدمت هنرمندان
باز گو شمهٔ که کسوت چیست شرط آداب در طریقت چیست
ابتدا کیست پیر چاووشان که دلالت کنند بر ایشان
چند پرند بعد یکدیگر یک بیک را به نزد من بشمر
مشعلت چیست از کجا آمد از زمین یا که از هوا آمد
شب که مشعل زنی چه میگوئی در مقصود را چه میجوئی
وصله تا چند رسد بچاووشان که از و هست زینت ایشان
گر تو آگاهی از رموز وفا باشارت تو آمدی به نما
ابلق دست کش بگو از کیست کسوت شده تو بر سر خویش
از چه اشده تو هست سیاه باز گو گر توئی از آن آگاه
کمر چرم تو هم از قیچی از که داری بگو غواز همچی

بعد مقبل بشیر شد چاوش | کشت از جام معنوی سرخوش
کر تو قدر منازلت دانی | پنج منزل فزون نمانی
ای برادر طریق نیکان کیر | در مقصود را بکن تدبیر
شعل اندر زمانهٔ اسعد | در بر مردمان فرود آمد
چونکه مشعل بشب زنی بیدار | نعت جمله در آمد از تکرار
فاتحه خوانی خروج امام | صاحب الفقر مقتدای انام
تندرستی پادشاه جهان | همه ارواح انبیا یکسان
پیر استاد خویش راه نما | در توحید را بجود بکشا
این زمان کسوتی که میدانی | که بچاوش کشته ارزانی
هفت آمدن شان وصلهٔ او | که بود جمع کشته جملهٔ او
اوتش ابلقست ایعاقل | دست کش و تیمن ایکامل
هست پاپوش بعد از آن شلوار | سفره چرم راکنم تکرار

زنک پاپوش ایجمان پیما | کشته در روز کار چون پیدا
در کجا جفت کشت پاپوشت | نیزه از کیست بر سر دوشت
چهار بندی که در ملا داری | آنچه آن معدن عطا داری
آشکارا چه کونه شد شلوار | به نظر در میان لیل و نهار
صاحب شلوار کو که اول کیست | پیر سازنده محامل کیست
پوست را ابتدا که پوشید | در طریقت چه نوع کوشید
ایحسین جواب این سخنان | از کمالات خود بکن تو بیان

جواب

کر تو آکاهی از طریقت شاه | نکتهٔ بشنو از حقیقت شاه
بعد نعت خدا و پیغمبر | مدح کو مر شغرشه صفدر
ای برادر اکر تویی طالب | کوش کن این زمان شوی غالب
شیخ سنجر طری میان ملک حجاز | این سخن بر رهروان بناز

کسوت آخر است نعت پلنک | افکند جمله بر شتر باز نک
کر تو اثبات کسوت خواهی | درره فقر خدمت خواهی
بنمایم اشارتی در یاب | در اشارت عبارتی در یاب
ابلق از جبرئیل آمده است | دست کش از خلیل آمده است
کسوت شدم که بر سر ماست | ربع مسکون همیشه مدبر ماست
هست اثبات آنکه هست سیاه | از کنامی که کرد واله ماه
نیزه فهمی است از کسوت | هست از اهل عزت خدمت
کمر چرم آنکه بسته کمر | بود فرزند حیدر صفدر
لیک آن یاد کار اسحق است | از زر و سیم در جهان طاق است
بست یوسف میانهٔ اسحق | کشت در ملک مصر چین و عراق
زنک از مال حضرت سلمان | که بود پاک منزلش بجهان
بود پاپوش مرکب آدم | که بیاورد جبرئیل آندم

کفت تا واقف از طریق شوم | بطریقت بهم رفیق شوم
صد سلام و علیک باید روش | بشنو از شوت کسوت خویش
آنچه آداب راه مردان است | هر که ره یافت او مسلمان است
این سخن بشنو از ره تحقیق | تا که یابی بهر جهت توفیق
آن سه حرفیکه پند چاوش است | در بلا صبر شکر خاموش است
کر تو از پیر مرسه را داری | بتوانی کفتنت خبر داری
داده چون پیر زنده دل خبرم | نکته چند بر تو می شمرم
تا که آکه شوی که کسوت چیست | شرط آداب در طریقت چیست
کر بپرسند ز پیر چاوشان | خود بکو در جواب با ایشان
کر با مر خدای رب جلیل | شب معراج حضرت جبرئیل
بود چاوش راه پیغمبر | هر منازل باو بداد خبر
در زمان رسول صاحب دل | بود چاوش هر سفر مقبل

چشمهان جمع اگر پرسند چهار پیر فقیر شکه دار کدامند
جواب بگو اول پیر لا دلیل الله مرشد هو عالی قلندر
اگر تورا پرسند چه بردی چه آوردی بگو صدق بردم ایمان آوردم
ارادت بردم سعادت یافتم آیه کل چراغی اینست
وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ
مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ
اگر تورا پرسند حضرت غوث گیلانی چند پسر دارد و چند
دختر دارد جواب بگو یازده پسر دارد و یک دختر فرزند
اول سید محی الدین امر الله ۲ شیخ محی الدین فضل الله
۳ سلطان محی الدین سیف الله ۴ خواجه محی الدین
فرمان الله ۵ مقدوم محی الدین برهان الله ۶ اولیاء محی
الدین امان الله ۷ بابا محی الدین نور الله ۸ غوث محی الدین قطب الله

۹ بشاه محی الدین قدس الله دهم درویش محی الدین آیة الله
یازدهم فقیر محی الدین شاهد الله صلی الله علیه و آله و سلم دوازدهم
دختر بی بی کلثوم مجموع دوازده فرزند میباشند اگر تورا پرسند
که پیر شریعت چند است جواب بگو پنج اول پدر ۲ مادر ۳
استاد ۴ پیر پیر است ۵ پیر مرشد است اگر پرسند پیر طریقت
کیست جواب بگو پیر محمد رسول الله ۲ علی مرتضی ۳
حسن مجتبی ۴ حسین شهید دشت کربلا ۵ امام زین العابدین
رمز کل سیر دون اینست ملک ملوک مالک سلاک سلوک
سالک آنا شرایط بسیار که در هر یکی نقطه هزار کتب مخفی
خابیده است بعد میباید هادی از برای خود قرار داد و مرشد
کامل از برای خود تحصیل نمود و کمر همت در خدمت بست
از برای آن مرشد تا اینکه از رمزهای طریقت او را آگاه سازد و او را

که روان گشت از پی حق — بود یکتا که جفت شد آنجا
سفره از مرتضی علی آمد — بر همه خلق او وطی آمد
بود شلوار کسوت یونس — که روان شد بکام حوت بحس
پوست بهرام گور پوشیده — او براه طریق کوشیده
کرده آب تشنه را در بر — میخورد آب چشمه کوثر
کر تورا پیر خود خبر دارد — میتوان گفتنت که دلدار
کر برهنه تنان تو تن پوشی — میتوان گفتنت که چاوشی
این سخن یادکار محرم شد — هر که دانست اهل ایندل شد

اگر تورا پرسند شاهد کل و قبله کل چتر کل جقه کل اسم
کل چیست جواب بگو شاهد کل شصت قبله کل
کف دست چتر کل پنج انگشت جقه کل چهار انگشت
که اندازه میگیرند اسم کل تجید اگر تورا پرسند آیه
کسوت کدام است جواب بگو وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ
لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ
مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ
بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ اگر تورا پرسند چهار پیر در مجلس
کدامند بگو اول پیر دلیل دویم پیر ارشاد سیم پیر
نظر چهارم پیر دعا اگر پرسند کیانند جواب بگو پیر
دلیل قنبر پیر ارشاد مولا پیر نظر سلمان پیر دعا محمد
اگر پرسند شاهد و مشهود واحد و مشهود چیست بگو
شاهد لب مرشد مشهود چشم مرشد واحد الله مشهود

اللهِ رَبِّ العَرشِ عَمّا یَصِفُونَ وجز وجود ذی‌جود او
که واجب است هیچ موجود از موجودات سزاوار پرستش
نیست نظم وحدرکی کهادراکش رامدرکه عاجز است
وقدیمیکه نیست قدم بر ذاتش را نتوان نمود متکلمیکه کلامش را
محتاج به آلات واصوات نیست صادقی که کذب واغراق را
درکلامش مجال ثبات نیست مقدسی که ترکیب اجزای عالمیان نمود
وخود از همه بریست بیمثلی که از مثل ومانند زن وفرزند
وجسم وجوهر معتراست ومحدثی که شخص حادثه را
ازمکان بیمکانیش یاری نیست بینائی که هیچ بیننده جال
دل آرایش را مجال دیدار نیست بیشریکی که دست شرکت
بردامن احدیتش نارساست صورت آفرین که معانی
ذاتیه را در ذات او راه نیست یعنی عالم ذات اند در که صفات
برست

بریست قطعه نظم صانعی کز کمال عز جلال برتر است
از کمال وهم خیال شرح ذاتش چنان کنم که بود گر ستایش
زبان ناطقه لال دویم عدل یعنی خدا عادل است
وظالم نیست زیراکه از افراط وتفریط بریست وظلم
یا در افراط یا در تفریط است واو از همه منزه اگرچه
بر همه محیط است نظم عدالت جوهر تیغ تمیز است
عدالت خنجر خونریز تیز است عدالت آرزا زلاف کز افتاست
میان حق وباطل موشکاف است عدالت نقد اسرار خدائیست
نشان دربارگاه کبریائیست سیم نبوت یعنی
فرزند اختر برج فتوت ودرخشنده کوکب برج نبوت
طوطی شکرخای سُبحانَ الَّذی اَسری بلبل دستان
وَمَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی تا بنده بر سپهر اصطفی سر حلقه

ارشاد نماید ووادی طریقت را باو نموده واو را نوشته راه
داده تا اینکه درین راه خسته ومانده نماند آماده دانسته باش
که هر شخص که تکلیف خود را دانست باید در اصول الدین
وفروع الدین ومقدمات آنها را بکوشد وسر از طاعت یاری
نپیچد تا اینکه در روش بر وی مسلم باشد پس باید دانست
و واجب است که سیاح نظر در دریای فکرت غوطه ور سازد
وبدیده بصیرت بعقد الله شناسی ذات در صفت وصفات
بردارد ومعارج توفیق گرداند ومحققانه خود را با قدم
توفیق بسر منزل تحقیق که مقام اهل حالست رساند
ولمحه تا نظر تامل وتعقل در نفس خود نماید که کیست
وسبب آمدنش از دار الملک عدم بشهر وجود که هستی
عبارت از آنست چیست وعهد اول را بخاطر آرد ودقیقه
بی یاد او نباشد وتخم عبادت را بدست یاری بزرعه
لاز

روزگار به باشند بآداب تمام در حلقه اندام در آمده تا اینکه
از سعادت بهره ور گردد وپا از جاده حقیقت بیرون
نگذارد وارکان خانه دین را باصول وفروع که عبارت
از ایمانست محکم دارد واز پرده پندار بیرون آمده وقول
بزرگان دین را بازیچه نه پندارد نظم
ای آنکه زخود رائی در پرده پنداری
بردار زرخ پرده گر طالب دیداری
محکم چه بنای تو زاحکام اصول آمد رو نه باصول آور گر گوش بدین داری
گرد دور توحید آویز تو گوش جان گر قول بزرگان را بازیچه پنداری
پس باید دانست که اصول الدین پنج است ودر هر یک نهانی
هزار گنجست اول توحید یعنی جناب اقدس الهی به مضمون
آیه وَفی هَذا یه لَوکانَ فیهِما آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا سُبحانَ

عارفان و پیغمبران باصفا دریای بی منتهای جود و الطاف
نامهٔ عنبر شامهٔ به مهر عبد المناف محمد المصطفی صلعم پیغمبر بر
حق فرستادهٔ خداست بر خلقان براه راست و ختم پیغمبران است

نظم

نبوت نافذ احکام دین است   نبوت امر رب العالمین است
نبوت راه بر سوی الله است   نبوت رهروان را شمع راه است
نبوت مرهم داغ جهانست   نبوت داروی ناصور جانست
نبوت مطلع انوار حق است   نبوت منبع اسرار حق است
نبوت شام برکس مرسلین است   نبوت شمع راه متقین است
نبوت گوهر دریای سرمد   نبوت ختم آمد بر محمد
محمد ختم بر پیغمبران است   محمد رهنمای انس و جان است
محمد مهبط تنزیل قرآن   ازان محکم بنای دین ایمان
محمد کاشف سر نهانی   ازاو ظاهر حدیث من رآنی

دلش

دلش آیینهٔ رخسار شاهیست   تجلی گاه انوار الهیست
همه گفتار او گفتار حق است   همه رفتار او رفتار حق است
بحشر او شفیع المذنبین است   یقین دان رحمة للعالمین است
بظاهر گر نبی را هست خاتم   بباطن بر همه باشد مقدم

چهارم امامت یعنی شیر بیشهٔ شجاعت و نهنگ لجهٔ
شفاعت صدرنشین منبر هل اتی یکه تاز عرصهٔ لافتی
مرکز دایرهٔ هدایت والی خطهٔ ولایت اسد الله الغالب
غالب کل غالب و مطلوب کل طالب امام المشارق و
المغارب صاحب المفاخر والمناقب یعنی امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب ع و وصی جانشین محمد مصطفی ص است امام
بر حق و هادی راه هدایت با یازده فرزندان آنحضرت و فرزند
یازدهم امام ثانی عشر و نایب خیر بشر مرکز دایرهٔ امکان زبدهٔ

کون و مکان صاحب الامر والعصر والزمان صلوات الله الملک
المنان و انتظام عالم و قیام بنی آدم به برکت وجود ذیجود
اوست و او بامر پروردگار خود ظهور خواهد نمود و رفع ظالم
و بلیه از جهانیان خواهد فرمود نظم امامت شمع فانوس یقین است
امامت نور قلب متقین است   امامت گوهر دریای جود است
امامت گوهر کان وجود است   امامت جانب حق ره نموده
امامت زنگ از دلها ربوده   امامت رهبری کردن بخالق
امامت راه حق است بر خلایق   امامت ابر گوهر بار آمد
امامت قلزم زخار آمد   امامت لجهٔ دین است گوهر
امامت کان ایمان است جوهر   امامت مقصد جن و بشر دان
امامت ختم بر اثنا عشر دان   بیا بر گو شه جن بشر کیست
امام اول از اثنا عشر کیست   علی شیر خدا شاه ولایت
علی مفتاح مشکوة هدایت   علی دانا بهر سر بود تا بود

علی

علی دریای لطف معدن جود   علی تابنده مهر برج ایمان
علی رخشنده در درج ایمان   علی مسندنشین بزم تحقیق
علی عزلت گزین کوی توفیق   علی هر دم حلال مشاکل
علی آرام جان و راحت دل   وصی جانشین مصطفی اوست
ولی محرم راز خدا اوست   بود اندر جهان ختم امامت
براو و عترت او تا قیامت   پنجم معاد یعنی در قیامت
مرده گان را زنده خواهد گردانید و سزا و جزای اعمالشان خواهد
رسانید نظم
معاد ای دوستان عودی باصل است   شب هجران گذشته روز وصل است
تزلزل در بنای حال افتد   زهر سو رخنه در افلاک افتد
کند سیل فنا بنیاد عالم   فرو ریزد اساس چرخ اعظم
شود مفتاح باب خلد نیران   عیان گردد صراط حشر میزان

قیام نیت و تکبیر احرام رکوع است و سجود این یک و جام
و واجباتش باشد دیگر تمام است آن قرائت و تشهد و سلام است

دوم روزه بجا آوردن و از غیر حق امساک کردن است
سیم زکوة به مستحق دادن و برات آزادی گرفتن است
چهارم خمس دادن بسادات و حاصل کردن مرادات
پنجم آداب حج دانستن و احرام طواف حرم دل بستن
ششم جهاد کفار است و آن در رکاب امام روزگار است
سه مقدمهٔ دیگر از فروع و ایقاعات و احکام از عقودات
و شرط هر یک در کتاب مشکوة نجات معقود است جهد
کن تا گوهر ایمان بدست بازگان آری خانهٔ کفر شکست
باری در جهان هیچ بهتر از ایمان نیست سود نیست که هر کز
ویر از یان نیست سر چشمهٔ زلال معرفت ایمان است

شکفتن گلشن حقیقت از آنست بحریست بی زوال
شجریست لایزال ذرهٔ از آن بیضه بیضاست قطرهٔ
از آن قطره بی منتهاست هر که در دل ایمان نیست
بحقیقت در جسم او جان نیست نور ایمان بدل هر کس
بتافت راهی سرا پردهٔ مقصود یافت الهی ایمانم کرامت
کن و در رستگارم در قیامت کن یکذره ز ایمان بدل هر که بتافت
بیخود بسرا پردهٔ مقصود شناخت و آن را که نتافت نور ایمان در دل
خود را که بسر منزل مقصود نیافت یارب تو ز ایمان بدلم نور بخش
و ز نور رهم بدیدهٔ منصور بخش در جنت قرب خود نزدیک ده
و ز دوزخ و بعد خود مرا دوری بخش ایدرویش چون معانی
اصول و بیان فروع را دانستی و به آداب کمر همت بستی
اکنون دلت را از پریشانی جمع کن و جان را پروانهٔ شمع کن

فتنه اندر میان انس چون شور ز هر سو مردکان خیزند از گور
سراسر نامهٔ اعمال در دست یکی هوشیار کار دیکری مست
گنه کیش و ثواب اندیش یکسر همه حیران بکار خویش مضطر
یکی شاد و یکی غمگین ز احوال بمیزان عمل سنجند اعمال
حبیب و فتر گل چون کند طی حساب نامهٔ اعمال هر شی
یکی را در نعیم قرب خوانند یکی را در جحیم بعد رانند
شود مر نوریان را نور مامن بود مر ناریان را نار مسکن
بود آن روز روز کبریائی که ظاهر میشود عدل خدائی

فصل در مقدمات و فروع چون معانی اصول را یافتی و آلای
مر آتش را صدف شکافتی اکنون در دانستن و عمل کردن
فروع بکوشی و صهبای سعادت از مینای عبادت بنوشی
تا فردای حشر از بادهٔ کوثر بی نصیب نمانی و مقبلانه خود را
ببارگاه قبول رسانی نظم بکار

بکار امروز خوش تخم عبادت که حاصل کرددت فردا قیامت
پس بدانکه مقدمات فروع چهار است و در هر یک شرط بسیار است
جام بیغش است اول عبادت است و کابدان را کلید نجات
نقیم است و تقسیم آن شش است و در هر یک جام بیغش بست
اول نماز است و عرض بی نیاز است و مقدمات آن هفت است
و در هر یک گنجیست نهفته اول تطهیر است و صفات آئینهٔ
ضمیر است دوم پاکی تن و لباس و شکستن قفل وسواس
سیم ستر عورت و پاکان پردهٔ عصمت چهارم پاکی مکان
و غصبی نبودن آن پنجم معرفت قبله و رو کردن بجانب
کعبه ششم وقت شناختن و دل را از خلق بخدا پرداختن
هفتم عدد فرایض دانستن و کمر همت بستن و ارکان
نماز پنج است یافتن راحت نیافتن رنج است نظم

بار محبت بگذار دست حاجت بردار کوش سر به بند کوش
دل باز کن آنقدر مخند کمر به آغاز کن تیر معانی از کمان
مجهد صدف باش لالی متلالی از ابر لبان بچکد صدف
باش قصور کن ناکرده تصدیق مکن اصول و فروعیکه
گذشت ظاهر بود حاصل از آن جمعیت پریشانی خاطر بود
باز با اصول و فروع باطن بکوش حقیقت بجز مجاز بفروش
آن کرده است آن آنست آن دو دوست این باد دست اصول
و فروع باطن نیست معانی بسیار بلفظ اندکیست و آن نماز است
زیرا که کار بی نیاز است و مقدمات آن چهار است و در هر یک
شرط بسیار است اول توفیق ۲ تحقیق ۳ نادر ۴ حضور
مقدمات و مقدمهٔ اول توفیق است و کلید قفل تحقیق است
و شرط آن سه اول صدق و صدق آنست که دیو کبر را هدف
بکند

شهاب یقین ساخته قدم خیر بعراج راستی بسیار دارد و امور
نورانی را حکمت ندانست و مواعید ورع نه بپندارد بیرون
کردن شک را به تیغ یقین بصدق و معراج مؤمن به بینا
دوم اخلاص و اخلاص آنست که زر کامل کرده عیار را از کورهٔ
هستی بر آورده و آتش نیستی در بوطهٔ صدق بگدازی قلب غش نفس
اماره بکلی خالص سازی پس به نقش محبت نمائی و بسیار بخزانهٔ
بی انتهای خداتعالی نظم از قلب غش نفس بکن نقد دل خلاص
تا قابل خزانهٔ اخلاص حق شوی سیم نیت و نیت آنست
که احرام حرم صدق بندی و دست اخلاص از روی عجز کشائی
و بزبان بی زبانی بجانب عزت مآب احدیت عرض نمائی
که خداوندا اگر من گنه کارم تو غفاری توفیق تو از من نباید
کار توفیق رفیق من کن خالصم از وسوسهٔ اهرمن کن آزاد

گذشته امر تو را بجا آورم بجز طریقهٔ بندگی بسپارم نظم
خداوندا بکن توفیق یارم ز جنگ نفس اماره برآرم
بدستم ده ز فضلت شمع الهی که بشناسم مراد او را ز نواهی
چون دل را از تفرقه جمع کردی و شرط نیت بجا آوردی خدا
تعالی تو نیز یاری کن بتوفیقت مددکاری کن زیرا که عادل است
و ظالم نیست ظلم قبیح و او از قبیح بریست مقدمهٔ دوم
تحقیق است و معانی آن پس دقیق و شرط آن چهار است
و پایه مسند کبار است شرط اول طلب علم و طلب علم
آنست که شمع در دست تحقیق گرفته کامی آشکار کامی نهفته
تاج مناهج عرفات و عارج معارج قرآن گوی پس بصیقل
یقین زنگ ریب از آینهٔ خاطر زدوده و فی الجمله معرفتی
حاصل نموده در اقالیم جهان و در بسیار مذاهب و ملل سیاه
شود

شود سر بونی از جادهٔ طلب پا بیرون نگذاری تا جواهر ضواهر
علم بچنگ آری نظم نشستی چون زنان تا کی بخانه
نشانی تیر شو تا را نشانه رخ از لهو و لعب باری بگردان
قدم از خانه بیرون نه چه مردان مپاسا از طلب میباش دوار
بگرد مرکز دوران چه پرکار نگردد تا ز علمت کام حاصل
مشو از جستجو زنهار غافل دوم حلم و حلم آنست که سر
تسلیم را گوی چوگان کنی و دل او در عرصهٔ طلب بجا هر نفسی
بتازی و از جفای دوران و جور خلق اندیشه نکنی جز شیوهٔ
استقامت و تمکین شیر باید بودن نه روباه نظم
کوه باید بود نه کاه جهان گرچه بحری بود موج خیز بود
کوه پای تمکین قرار زمین قدومت رود کرد

مرهم زخم سینهٔ پریشان   وآشنای دل بیخیشان
یکدانهٔ در محیط وحدت مطلق   رفیق غوص موج کثرت حق نظم
محرم بحریم الیم الله   از عین لدن بعین آگاه   امر با اوامر الهی
ناهی زمعاصی و نواهی   در بزم شهود شاهد غیب   باتیغ یقین کشندهٔ ریب
آئینهٔ ذات باشد شو بدل   در راه نجات شیخ کامل   سر حلقهٔ سالکان تجرید
قائم بمقام خاص توحید   ایدرویش چون شمع توفیق در شبستان
تحقیق افروختی و پروانهٔ بی پروای را در زبانهٔ آن بال پر سوختی
و شاهد بزم تحقیق را در پرتو جمال باکمال آن مشاهده نمودی و طلسم
بر روی خود ابواب مجاهده گشودی یعنی چون حضرت‌ها در
یافتی واز اطاعتش سر نتافتی جامهٔ هویت را ز برت بر کنند
و در آب توبه‌ات در افکنند و در آن آب سه غوطهات دهند
واز قماط شریعت جامه و فوطه محرم حرم حضورت سازد
واز قید محرمات دوریت اندازد یکنند صراط المستقیم را
تعوید

تعویذ کردن جانت نماید   ور و بکعبهٔ یقین روانت نماید نظم
آنجا که درین ره پر خطر   قوی دشمنانند در ره گذر
به هر جله راکسوت دوستی   بره غول در صورت دوستی
بظاهر همه یار شاطر تورا   بهباطن همه یار خاطر تورا
پس موافقت ایشان مخالفت مقصود است و مخالفت
ایشان سرمایهٔ سود حضرت‌ها در از رسم و راه ایشان باخبر است
و مسافران این راه را راه بر جز مجاهده و مجادله چون با ایشان
چاره نیست صلاح آلکه داشتن نیکو چاره ایست شمشیر
ذکر مدام را حمایلت کند و سپر فکر تمام را مقابلت دارد و جوش
صدق اراد تراد بر چهار آئینهٔ توجه چهار سیر را بر جوانب
مقرر سنان توکل را در دست دهد و یکمند تعقل را بر بازو
و کمان دیانت را که تیر امانت در ترکشست بفرمان توسل قرار

زدست ربايد عيان چیزا   ستم تیزدان کو بر ست فغان
در بحرین علم و حلم نهان پس باید اندک صدق و اخلاص
نیت درست در کش و بدست تحمل بسپاری عنان سرکش
و باد را آب نداده طالب گهر شوی چون صدق دارش بکف آوری
در بازار عرفان کالای پس عزیز است آنرا خریدار است هر که
اهل تمیز است گوهر بحرین علم و حلم آمد خوشا کسیکه درین بحر
غوطه ور گردد کشید اندک اخلاص و صدق را بر سر و درون
هر صدفی طالب گوهر گردد   چهارم حکمت است و آن آئینهٔ
هست در جیب امتیاز و از زنگ و کدورت ممتاز عکس
پذیر صورت معانی کاشف اسرار نهانی رسانندهٔ طلسم و
نمایندهٔ گنج مستمی مدبر و بر باندبیر مؤثر اثر بی نظیر هر که
آنرا درست بدست آرد بخانهٔ جذبه   نظم
به بین باد پدهٔ بینای حکمت   صراط و حشر میزان در عدالت
و

ولیکن هادیست باید درین راه   که بنماید زسر حکمت آگاه
بدست آر نخوستی شمع توفیق   پس آنگه نه قدم در راه تحقیق
بشهر تو دیار شو مسافر   کهی در کیش مؤمن گاه کافر
بهر جا کاملی مردی بجستی   بکن در خدمتش زنّار دستی
مقدمهٔ سیم هادیست اول بنده و آخر آزادیست و آن شخصی است
از جمیع علوم آگاه متصف بصفات الله مروج شریعت
مصطفوی و مجدد طریقت مرتضوی و چشمه کسار زلال
معرفت چهره نمای جمال حقیقت فرزندهٔ اختر برج تفرید
و درخشندهٔ گوهر درج تجرید شهسوار عرصهٔ فنا شهریار
شهر بند بقا تاجدار تخت عریانی نشان شان پیشانی
هلاک کنندهٔ منافقان به تیغ لا حیات دهندهٔ موافقان
از چشمهٔ الله اعظم ادروفت صاحب دوران نایب مهدی آخر الزمان

الالای پابند خود پرستی | زکف بکشا کمند خود پرستی
فروزد بر سرت تاجم توفیق | بیابی زان رهی در کوی تحقیق
در آنکو خوش پری روئی نشسته | بشو دیوانه در زنجیر بسته
زخالش نکتهٔ توحید پیدا | کمند عدل از زلفش هویدا
بیانش کاشف رمز نبوت | زبانش دردلا تیغ فتوت
بخط عارض وابرو قامت | صراط وخلد ومیزان قیامت
زلعلش چشمهٔ کوثر هویدا | زبانهٔ دوزخ وازخشمش کشیدا
ملایکر اشده مسجود خاکش | زخاب جود مبرا ذات پاکش
کند هر دم تجلی بالضرورت | کهی بر عین معنی کاه صورت
دلش خلوتگه خاص خدائی | حریم بارگاه کبریائی
شده خم زابروان او کمانها | نشان تیر مژکانش سنانها
منور دیدهٔ جانها بنورش | فروزان شمع دلها با حضورش
زنهی منکرات از امر معروف | نمایه با صفات الله موصوف

وبر مرکب تیز تک شوق سوار اعتقادرا برافراشته وچتر اعتمادرا بر بالای سر داشته آیه لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّار بنوازشی در آید ایدرویش بعضی لک وبعضی از در سازشی در آیند همه در رهگذر بمانند چه باعث وهم کمانند

نظم

زقید ظن شوی آنکاه مطلق | لِانَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ
شهربند شهر حضور | که بدار السلطنه یقین مشهور
دحصار شهر یقین بی حصار است | کسی بحقیقت آن رسد که از توفیق

یار است بر در شهر نهر است روان بیشود وضو زدآن ونام آنشهر معرفت است قطرهٔ از آن بحر معرفت است چون سر پای بحر کشتی سکی دست شاه بدامن ها در آویزی و داخل شهر شوی با غایت طرب انگیزی

نظم

چون شدی اهل یقین کوید فرض | کر نماز شد دلنمائی غرق نور
لیک میباید حضورت در نماز | لَا صَلٰوةَ تَمّ إِلَّا بالحضور

نه پیچی کر زطوق طاعتش سر | دهد غسلت ز آب حوض کوثر
هواست از پریشانی کند جمع | فروزد از حضور اندر دلت شمع
کند پس رو به محراب نیازت | قبول حق شود آندم نمازت

ایدرویش چون سر بطوق نهادی و به مفتاح دلکشا ابواب کشادی وطلسمات خودپرستی اشکستی با کنج حضور درست پیوستی دایم بطواف حرم دوست در نماز قائم بمقام قرب بی نیازی ای سالک درویش باید پیروی راه دین کردست

اینست طریق راه ای رهرو طریق | میکوش در این باب که پای تحقیق
تحقیق شود حقیقت جمله ترا | کر میطلبی درین ره از حق توفیق

یَا اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ

مابدرگاه تو شاه بنیاز آمده ایم | بنده کانیم وسوی بنده نواز آمده ایم
محرم راز حرم عاشق صاحب کیم | الله الحمد که ما محرم راز آمده ایم

مقدمهٔ چهارم حضور است وآن کنج مطلوب است شریعت طلسمیست براو طریقت رسمیست از او ومعرفت اندیشهٔ واو حقیقت پیشهٔ او بحر تفرید راکوهر کان تجرید را جوهر نیست هستی او بلندی پستی وظرفه روایتست که کاه پریشان وکاه جمع مشکل حکایتیست که کاه پروانه وکاه شمع است وشمعیست که جان را پروانهٔ اوست رنجیست که راحت خانهٔ اوست آتشیست که روزنهان زبانهٔ اوست بیضهٔ بیضا ازجاش ذرهٔ بحر بیمنتها از زلالش قطرهٔ خزانهٔ ایست که آنرا هفتاد و دو در بند است و هر قفلرا کلیدی ضرور است وآن در کف اهل سلوک است مقدمات که کذشت مقدمهٔ ویست دقایق که کذشت دقیقهٔ ویست اکر بکنه او رسیدی وحقیقت فهمیدی با او پیوستی وازخود رستی آندم نیاز قبولست و نمازت مقبولست نظم

بنده چون صادقم درین درگاه — ازحقیقت شدم چنین آگاه

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ

ربنا افتح لنا باب الدعاء — انت وهاب کریم ذو العطاء
کن لنا یارب رؤفا راحما — اننا کنا عصیبا ظالما
ربنا انت الذی انشاتنا — ربنا انت الذی ابداتنا
ربنا انت الذی احییتنا — ربنا انت الذی اعطیتنا
ربنا انت الذی اسمعتنا — ربنا انت الذی ابصرتنا
ربنا انت الذی انطقتنا — ربنا انت الذی انفقتنا
ربنا انت الذی اخلقتنا — ربنا انت الذی ارزقتنا
ربنا انت الذی انعمتنا — ربنا انت الذی اطعمتنا
ربنا انت الذی اشبعتنا — ربنا انت الذی ارفعتنا
ربنا انت الذی اسقیتنا — ربنا انت الذی اشفیتنا
ربنا انت الذی ارحمتنا — ربنا انت الذی اکرمتنا
ربنا انت الذی علمتنا — ربنا انت الذی فهمتنا
ربنا انت الذی اصبحتنا — ربنا انت الذی امسیتنا
ربنا انت الذی احفظتنا — ربنا انت الذی انصرتنا
ما عرفناک حق عرفانک الاله — قد عجزنا نشهد لیس سواه
قد شهدنا لا اله غیرک — فارحمنا ربنا اعط خیرک
نحن مسکین عبید مستکین — رب فارحم انت خیر الراحمین
لا تعذبنا علی ذنب العظیم — ربنا غفر انک الرب الکریم
انت تواب کریم مؤمن — انت غفار رحیم محسن
یا کریم الصفح فاصفح ذنبنا — یا جمیل الستر استر عیبنا
کرده از لطف و جود و مرحمت — کن دعانا را اجابت مکرمت
لطف و احسان تو بی حد بود — کثرت نعمای تو بی عد بود
چونکه در اول مسلمان کرده — از عدم سوی وجود آورده
سبق رحمت بر غضب بوده — چونکه تو خود نفس رحمت بوده
ابتدا کردی بنعمای اله — قبل از استحقاق ما یا سنداه
خلق کردی مان ز رحمت نز غضب — روح و جسم و رزق دادی بی سبب
پرورش دادی تا این زمان — داد یکبار کرده باینده کان
کی توان احصا نمودن نعمت — جمله اشیا وسیع از رحمت
از وفور و کثرت نعمای تو — هم وسیع بخششی والای تو

بحقیقت سر کوی تو بود کعبه ما — حاجیانیم و ازین در بحجاز آمده ایم
نا امید از در خود باز مکردان ما را — که باتیمید تو از راه دراز آمده ایم
سعی و اهتمام این ذره بیمقدار — کتبه الحقیر الفقیر جان نثار

بتاریخ یوم پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الاول
۱۳۲۱

اثبات نفیر خاکساریه

ایکه هستی زجمع سلک فقیر — گر سؤالت کنند بهر نفیر
کر بکویند نفیر مداحان — در کدامین زمان کشت عیان
کو که چون مصطفی شه کونین — کشت عازم بجنگ بدر حنین

کافران

کافران جمله جنگ پیوستند — سپه شرع از ظلم شکستند
متفکر شد چون اسلام — شد غمین مصطفی رسول انام
که در آمد امام جن و بشر — کشت ظاهر بدلدل و قنبر
خود نشسته بصدر زین چو ماه — بود قنبر بخدمت آنشاه
که در آندم بامر حق قدیر — کوسفندی زکوه آمد زیر
همچنان تا به نزد شاه نجف — شاه مردان چه دید یافت شعف
شاخ او را گرفت و چون بجبید — پس غلافی از او جدا کردید
داد بر قنبر آنشه ممتاز — که بنه بر لب و بر آر آواز
شاخ قنبر ز شاه دین بستاد — در زمان در دهان خویش نهاد
دم بر آن زد که لشکر اسلام — جمع کشتند هم ز خاص و ز عام
مصطفی لشکر خوارج را — کرد در دم فنا بامر خدا
فتح کرد آن زمان چه پیغمبر — بولایات حیدر صفدر



هو حق — بسم الله الرحمن الرحیم — یا علی مدد

مخفی نماند بر تمام فقرا و اصفیا خوانین باذن حضرت پیر ع و اجازهٔ
مرشد در ظاهر و باطن فقرا اینکه حاضر بودن جناب خیر الحاج
حاجی زین العابدین که اسم طریقتش جناب حاجی نثار علیشاه
است فایز گردید بفیض چراغی انشاء الله تعالی بکرم حضرت مستطاب
شاه ولایت علی ع و نظر پیران و مرشدان و نظر تمام فقرای
الی الله که حاضر بوده اند کرم فرمودند که مبارکباد است
نفس خیر کرده اند همت همراه کردند با استحضرت مستطاب
شاه ولایت علی ع نباشد نمیشود البته استحقاق داشته
است جناب حاجی نثار علیشاه که چنین مراتبی شده است
بلکه کل فقرا اینکه حاضر بوده اند در آن مجلس بلکه در تمام
شهر که دار الخلافهٔ طهران است در هر حال امیدوارم
بکرم و نظر و نفس تمام اهل دعا و توجه حضرت حق جلوه کرم
فرمایند و چراغش روشن باشد و فقرش جاری باشد
و قطارش برقرار باشد آمین یا رب العالمین یا علی مدد
خادم کل فقرای حضرت پیر غلامعلی شاه رحمة الله و سلسلهٔ جلیلهٔ
خاکسار درویش حیدر و فقیر قطار علی
سابع شهر صفر المظفر سنه ۱۳۳۴

ثبوت چراغی

از چراغی سخن کنیم بیان — گوشکن ای عزیز پاک نهان
چونکه آدم شد از بهشت روان — سوی دنیای بی سر و سامان
آدم از امر خالق جبار — در سراندیب بود در شب تار
چونکه تاریک بود جمله جهان — گشت آدم بکار خود حیران
چونکه شد در میانه این تمثیل — گفت امر خدای با جبرئیل
کن تو روشن ز نور شمع چراغ — در سراندیب یافت برق چراغ
آدم از عکس خود هویدا دید — در جهان شد چراغ و شمع پدید
این چراغ نشان آن باشد — بهر میدان طالبان باشد
تا که روشن شود سوی میدان — از چراغ ما در این دوران
چون شد اثبات این چراغ ما — رفت الحال بید ماغ ما
بعد از آن آیه اش بیان سازم — نزد اهل خرد عیان سازم

